این ریشه‌ها وپیشینه‌ها ، درفرهنگ آویستا ازواژه‌ی (وید) که بمعنی دانستن ودانش بدست آوردن است جدا میشود . واژه‌ی (ویدا) یا (ودا) نیزکه بمعنی دانش است . ازهمین ریشه میباشد .

دربخش واژه‌ی (وید) ، به واژه‌های (ویستو ، ویسته ، ویستا) برخورد میکنیم که بمعنی داتش است .

پس از واژه‌ی (وید)که ریشه وسرچشمه است ، میرسیم به واژه‌ی (آوید) که بهمان معنی است . یعنی پیشاوند (آ) درجلو واژه‌ی (وید) آمده ومعنی آنرا رساتر و استوارتر میسازد .

دربخش واژه‌ی (آوید)، شاخه‌های آویستم وآویستو را می‌بینیم‌که بمعنی‌دانش یا بسوی دانش است .

ازاینهاکه بگذریم ، دربخش واژه‌ی (آ) ازفرهنگ باستانی ، واژه‌ی آویستی را می‌بینیم‌که بمعنی دانش میباشد .

تا اینجاگواهی‌های آشکاری بود درباره واژه آویستاکه بمعنی‌دانش یادانشنامه است . اکنون درباره‌ی واژه‌ی اوستا سخن میرانیم .

نیك پیداست‌که این واژه ازدو تیکه‌ی (اَ) و(وستا) پیوند یافته . همه‌میدانیم که نشانی (اَ) درجلو واژه‌ها بمعنی‌های (نه ، نا، بی) میباشد . یعنی همان است‌که درجلو وژاه‌های امرداد وامشاسپندان دیده میشود . واژه‌ی وستا هم کوتاه شده ویستا میباشدکه بمعنی دانش است وکمی جلوتر ازاین به آن برخوردکردیم .

باآنچه‌گفته شد ، برروشن‌بینان بخوبی‌آشکار است‌که واژه‌ی اوستا بمعنی بی- دانش یا بیدانشی خواهد بود و با نام سرود های زردشت که براستی دانشنامه است جور نخواهد آمد .

تا اینجا سخنان کوتاهی بود از خود فرهنگ آویستا در باره بی معنی بودن

واژه‌ی اوستا و ارزشمند بودن واژه‌ی آویستا . اکنـون کمی هم از سخنان پراکنده دراین باره میآوریم .

دربرخی ازکتابهای ارزنده، به‌واژه‌ی آویستا زیاد برخورد میکنیم، ولی بهتر این است که دراینجا ازنوشته‌های دانشمندان‌کردگواه بیاوریم .

کردها براین اندیشه هستندکه زردشت ازمیان آنها برخاسته وسرودهایش نیز باگویش‌کردی هورا می‌بوده وکتابش نیز آویستا نام داشته .

شادروان شیخ محمد قانع‌که از چامه سرایان کرد بوده ، از کتاب زردشت بنام آویستا یاد میکند وآنرا بزبان هورامی میداند - استادگیومکریانی که ازدانشمندان نامی کردهای عراق است ، در فرهنگ خود بنام فرهنگ مهاباد ازکتاب‌آویستا نام میبرد ومیگویدکتابی است آسمانی بزبان‌کردی‌که برای زردشت پیغمبر فرود آمد - شیخ محمد خال استاد دانشکده‌ی سلیمانیه عراق‌که ازدانشمندان بلندآوازه‌ی‌کردهای آن‌سامان‌است، درفرهنگ خودبنام فرهنگ خال، ازپیشینه‌ی زبان‌کردی‌سخن‌میراند وچنین میگوید :

سرچشمه‌ی‌کردی ، زبان کهن‌مادی است‌که آویستای زردشت بآن زبان بوده - شیخ‌علاءالدین سجادی استاد دانشگاه بغدادکه ازدانشمندان بلندپایه‌ی‌کردهای‌آنسوی مرز میباشد، درکتابی‌که بنام (میثروی ادبی‌کردی = تاریخ ادبی‌کردی) وبزبان‌کردی است، ازآئین‌زردشت وکتاب‌آویستا بدراز سخن‌میراند ومیبالد به اینکه‌کردها بسیاری ازراه وروش آئین باستانی‌را نگاهداری‌کرده‌اند - رویهم‌رفته همه‌ی دانشمندان‌کرد ، برابر شیوه‌ی‌گفت وگوی خود ، واژه‌ی آویستا را به کار میبرند وآنرا بمعنی دانشنامه میخوانند-امیداست واژه‌شناسان دراین‌باره ازروی‌داد وداد‌نش بررسی‌کنند وآنچه‌راکه راست است برگزینند ونگذارند چیز نادرست جای درست‌را بگیرد وبماند .

« نامهٔ ماهانهٔ ادبی ، تاریخی ، علمی ، اجتماعی »

سال پنجاه و یکم
دورهٔ ـ سی و هشتم
شمارهٔ ـ ۷

ارمغان

شمارهٔ ـ هفتم
مهرماه ۱۳۴۸

تأسیس بهمن ماه ـ ۱۲۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)
(صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحید زاده دستگردی ـ نسیم)
(سردبیر : محمد وحید دستگردی)

نویسندگان و گویندگان

اورنگ ، بهروزی ، رفیع ، وحید دستگردی ، جناب زاده ، محمدوحید، ویل دورانت، مهروژان، نوزاد ، عنقا،قوکاسیان، رجوی ، ناعم ،کمال، وحید زاده .

بهای سالیانه

ایران	۳۰۰ ریال
کشورهای دیگر	۳ لیره یا ۳۰ مارك
تکشماره	۳۰ ریال

جای اداره
خیابان شمیران ـ باغ صبا ـ خیابان سلیم
مجلهٔ ارمغان ـ تلفن (۷۰۶۹۸)

چاپخانه شرق

فهرست مندرجات

« نامهٔ ماهانهٔ ادبی ، تاریخی ، علمی ، اجتماعی »

سال پنجاه و یکم
دورهٔ ـ سی و هشتم
شمارهٔ ـ ۸

ارمغان

شمارهٔ ـ هشتم
آبان‌ماه ۱۳۴۸

تأسیس بهمن ماه ـ ۱۲۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)
(صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحید زاده دستگردی ـ نسیم)
(سردبیر : محمد وحید دستگردی)

نویسندگان و گویندگان

جمال زاده ، رفیع ، جناب زاده ، ویل دورانت ، مهروژان ،
وحید دستگردی ، بهروزی، شهاب، مدرسی، اورنگ ، حالت،
پارسا ، آزاد ، محجوب ، وحیدزاده ، صفاری ، عنقا .

بهای سالیانه

ایران	۳۰۰ ریال
کشورهای دیگر	۳ لیره یا ۳۰ مارك
تکشماره	۳۰ ریال

جای اداره

خیابان شمیران ـ باغ صبا ـ خیابان سلیم
مجلهٔ ارمغان ـ تلفن (۷۰۶۹۸)

چاپخانه شرق

فهرست مندرجات

« نامهٔ ماهانهٔ ادبی ، تاریخی ، علمی ، اجتماعی »

سال پنجاه و یکم
دورهٔ ـ سی و هشتم
شمارهٔ ـ ۷

ارمغان

شمارهٔ ـ هفتم
مهرماه ۱۳۴۸

تأسیس بهمن ماه ـ ۱۲۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)
(صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحید زاده دستگردی ـ نسیم)
(سردبیر : محمد وحید دستگردی)

م . اورنگ

آویستا

دربارهٔ واژهٔ زیبا ودانشی آویستا که نام سرودهای زردشت است وآنرا از روی لغزش به پیگرهٔ اوستا درآورده‌اند ، سالهای پیش درآغاز برخی از نوشته‌ها و درپاره‌ئی ازمجله‌ها چیزهائی نوشته‌ام وتااندازه‌ئی گفت وگوکرده‌ام . اینك بایادآوری و پیشنهاد چند تن ازدوستان ، بار دیگر این گفتار را ازسر میگیرم ودربارهٔ درست واستوار بودن آن ونادرست بودن واژهٔ اوستاگواهی‌هائی میآورم تاژرف بینان بخوانند و داوری کنند .

بی‌گمان بهترین گواهی وپیشینه باید ازخود سرودهای باستانی باشد.خوشبختانه اینچنین نیز هست . یعنی واژهٔ آویستا در خود سرودها ریشه وپیشینه دارد . ولی کوچکترین نشانی ازواژهٔ اوستا درآن دیده نمیشود .

محمود بهروزی

از افسانه‌های کهن شرقی

خدا پرست

مقدمه نویسنده :

بسال ۱۳۲۷ شمسی درسینما زهره واقع درمیدان حسن‌آباد تهران فیلمی را تحت عنوان بالا به نمایش گذارده بودندکه داستان فیلم از افسانه‌های هندی متأثر و آمیخته بنکات اخلاقی ودقایق تربیتی و بسیار شورانگیز و عبرت‌آمیز بود . بااینکه نویسنده فقط یکبار آن فیلم را تماشا کرده‌ام معذلك تاکنون که ۲۱ سال ازآن تاریخ میگذرد هنوز داستان آن فراموشم نشده است .

موضوع فیلم حقیقی است مخلوط وممزوج با یك رشته اعمال ماجراجویانه‌که به نتیجه‌ای دلنشین وعبرت‌آموز می‌انجامد . وبقدری جالب و جاذب است‌که خواننده قبل از بپایان رسانیدن موضوع نمی‌تواند ازخواندن صرف‌نظر کند . همان‌خصوصیتی را دارااست‌که دیگر افسانه‌های‌شرقی ازآن بهره‌مندند وهمان‌نتایجی‌را واجد است‌که افسانه پردازان در افسانه‌های خود ازآن چشم داشته و بمدد نبوغ و دهای ذاتی خود چنان شوق و رغبتی درخواننده برمی‌انگیخته اند که خواننده را تا پایان داستان با خود می‌کشید .

دراین افسانه‌ها خصوصیاتی هست درخور تأمل و سزاوار تحسین . مثل داستان شاهنامه فردوسی‌که حس دلاوری وسلحشوری ووطن پرستی افراطی و مردانگی را در خواننده برمی‌انگیزد وعمیقاً وقلباً بروح حماسه‌سرای طوس‌که موجد چنین اثر بزرگی است از روی رضایت و خلوص باطن دعا می‌کنیم . به نظامی گنجوی خالق داستانهای

بزمی مانند لیلی ومجنون ویا افسانه (خسروشیرین) .

گلابی تلخ بر شیرین فشاندن
براین افسانه شرط است اشك راندن

که سرشار ازنکته‌ها و خصوصیات روانی و عشقی وتربیتی است صمیمانه ارادت میورزیم ویاد اورا همیشه زنده میداریم بطوریکه خودگفته است .

ز هر بیتم ندا خیزد که ها . او
پس ازصدسال اگر پرسی‌کجا او

درهمه این داستانها وافسانه‌هاکوشش هست . تلاش وتکاپو درراه رسیدن بهدف غائی و نهائی با همه سرخوردگی و محرومیت‌ها که در اثنای کار ممکن است نصیب جوینده شود بخوبی اعمال میگردد تا طالب بکمال مطلوب برسد وحقیقت (من طلب شیئیء جد وجد) عریان شود .

درحال‌حاضر متأسفانه جای نشر این‌قبیل داستانها درمجلات ومطبوعات‌ما خالی است . هنر نویسندگـان امروز و سلیقه آنان معطوف است بعملیاتی بقول خودشان (جمیز باندی وکانگستری) . قهرمان‌داستان درزدن وکشتن وآتش‌افروختن وبهمریختن وآشوب و اغتشاش باید هرچه بی‌باك تر و جسورتر باشد تـا داستان را قوام ده باشد و بدیهی است‌که خواننده جوان از مطالعه این داستانهـا جز بدآموزی طرفی نخواهد بست وبهره‌ای نتوان‌گرفت . اینست‌که می‌بینیم و یا درروزنامه‌ها می‌خوانیم‌که جوانی بادرفش‌کفاشی پهلوی رفیقش‌را شکافت واورا بدیار نیستی روانه ساخت یا درفلان کافه رستوران دوستانی یکرنگ ویکدل دورهم نشسته وبگفت‌وشنود مشغول‌بودند همینکه چند بطری ازمشروب خالی شد ورق برگشت وبتقلید ازصحنه وداستانهائی‌که قبلادیده وشنیده‌اند یکباره برمی‌آشوبند وبامشت‌ولگد وچاقو بجان‌هم‌می‌افتند وتاپلیس‌سر برسد ونزاع خاتمه یابد یکی دوتن دراین واقعه بهلاکت رسیده‌اند .

دراین پدیده‌هـای باصطلاح هنری آنچه هست بدآموزی و بیشرمی و ننگ و

رسوائی وآنچه نیست عفت وطهارت کلام است .

برای مقایسه قسمتی ازداستانی‌راکه دریکی ازمجله‌ها چاپ‌شده بانقل‌موضوع مشابه ازآثار بی‌نظیر شاعر شیرین‌سخن حکیم نظامی گنجوی دراینجا می‌آورم تایقین حاصل شود این‌طریق که برای تربیت وتهذیب اخلاق وتنویر افکار جوانان خوددرپیش گرفته‌ایم وبا نشر داستانهائی ازمأمور (۰۰۷) و خلق قهرمانی مانند (رامین) وغیره و نمایش فیلمهائی ازاین‌قبیل درسینماها وتلویزیون راهی نیست تابکعبه مراد ومقصود خود برسیم وقطعاً چنین راه بترکستان هم ختم نخواهد شد .

« . . . . سکوت مطلق درتاریکی شب سایه افکنده و شب ازنیمه‌گذشته بود . صدای پای آندو که درحاشیه دریا روی ماسه‌ها می‌دویدند انعکاس لذت‌بخشی‌داشت. آن‌دو غرق شور وشوق جوانی بودند . آنجا که مرزی بین آب و خشکی بود دورتر ازسامان ویلاها روی‌ماسه‌نشستند. امواج ملایم آب قسمتی‌ازپای‌آنان‌راشستشومیداد.

(مهشید) می‌اندیشیدکه دورازچشم همسفران‌خودکه‌اینك‌دریکی‌ازساختمانهای کناردریا دربستر خود خفته‌اند ازاین موقعیت ممتاز بهره‌برداری‌کند : (فریدون)که تا این‌حد انتظار پیشروی درراه عشق معشوقه خود نداشت قلباً سرشار ازغرور ومسرت بود . بوسه‌های‌گرم وطولانی‌که ابتدای‌کار ازگونه ولب وسایر اندام‌هم میگرفتندکم‌کم ازلذت میافتاد . دست‌اندازی ازجانب فریدون آغاز وکشمکشهای بی‌تابانه شروع‌شد. نزدیکیهای صبح‌که آندو ازهم جـدا شدند دیگر عفت اوایل شب را واجد نبودند . مهشید بی‌پروا بود واصلا بواقعه نمی‌اندیشید . بااینکه نفیسترین‌کالای زندگی خودرا بتاراج داده‌بود غمی نداشت وهمچنان می‌گفت ومی‌خندید . فریدون عاقبت بهیجان آمده ووقتی‌که درکنایه فهمانده‌بود ممکن است پایان این عشق‌بازی منجر بازدواج نشود وشاید نتواند سر نامزد خود را بسنگ بکوبد عکس‌العملی ندید . تنها می‌شنید

که مهشید می گفت . جانم ـ برای من مهم نیست که بالاخره باچه‌زنی درآینده‌زندگی خواهی کرد، این لحظه برای‌من غنیمت است که درکنار توام وبا تمام وجود میخواهمت ومی‌پرستمت ولذت می برم « . . .

اینک باابیات جانانه حکیم سخن‌سنج نظامی گنجوی توجه بفرمائید تادریابیدکه باچه چیره‌دستی ومهارتی مواقعه خسروو‌شیرین یا بهرام باکنیزان‌را درلباس استعاره با لطافتی، تام وحلاوتی تمام تشریح کرده است .

ازهفت پیکر

دست بردم چو زلف در کمرش — درکشیدم چو عاشقان ببرش
گفت هان وقت بیقراری نیست — شب شب زینهار خواری نیست
گر قناعت کنی بشکر و قند — گاز میگیر و بوسه درمی‌بند
گفتمش چاره کن ز بهر خدای — کابم از سرگذشت و خار ازپای
شب بآخر رسید و صبح دمید — سخن ما بآخری نرسید
اینهمه سرکشیدن ازپی چیست — گل نخندید تا هوا نگریست
جوی آبی و آب جویت من — خاکی و آبدست شویت من
تشنه را که او گلوده تست — آب در ده‌که آب در ده تست
قطره ای را به تشنگی مگذار — تشنه‌ای را به قطره‌ای بنواز
رطبی در فتاده گیر بشیر — سوزنی‌رفته‌درمیان‌حریر . . . الخ

از خسروشیرین

سحرگه چون بعادت گشت بیدار — فتادش چشم بر خرمای بی‌خار
عروسی دید زیبا جان دراو بست — تنوری‌گرم و خالی نان در اویست

چو ابر ازپیش روی ماه برخاست — شکیب شاه نیز از راه برخاست
سر اول بگل چیدن درآمد — چوگل زانرخ بخندیدن درآمد
پس آنگه عشق را آوازه در داد — صلای میوه های تازه در داد
که ازسیب وسمن بد نقل سازیش — گهی با ناز و نرگس رفت بازیش
گوزن ماده می‌کوشید با شیر — بر او هم شیر نر شد عاقبت چیر
شگرفی‌کرد و تا خازن خبر داشت — بیاقوت از عقیقش مهر برداشت
حصاری یافت سیمین قفل بر در — چو آب زندگانی مهر بر سر
خدنگ غنچه باپیکان شده جفت — به پیکان لعل پیکانی همی سفت
مگر شه بود خضر و شب سیاهی — که در آب حیات افکند ماهی
نگویم بر نشانه تیر میشد — رطب بی استخوان در شیر میشد
شده چنبر میانی بر میانی — رسیده زانمیان جانی بجانی
چکیده آب گل درسیمگون جام — شکر بگداخته در جام بادام
شبانروزی بترك خواب گفتند — بمروارید ها یاقوت سفتند ... الخ

دراینجا از خواننده‌عزیز عذر میخواهم‌که استطراداً مطالبی بمیان آمدکه مرا ازاصل مطلب بدور افکند .

مطلب این بود که در تلوهر اثری اعم از نثر و نظم . داستان یا افسانه باید حقایقی نیز نهفته باشدکه آن حقایق من غیر ملموس خواننده را بجانب خود بکشد ـ قهرمانان داستان نباید تنها از جنبه‌های منفی بصورت دیوان آدمی شکل درآیند وبنشر رذیلت وفساد اهتمام‌ورزند. بلکه یك یا چندتن از قرمانان بایدعهده‌دار تبلیغ ورسالت جنبه‌های مثبت تربیتی و اخلاقی‌هم باشند و مروج فضیلت وشرف و تقوی و مردانگی و بزرگواری .

خوشبختانه افسانه (خدا پرست) این خصیصه‌را واجد است ازاینرو امیدوارم مقبول طبع وسلیقه خوانندگان سخن‌شناس واقع‌شود .

اینك اصل داستان

درروزگاران پیشین امیری بودکه برگشورپهناوری سلطنت میکرد امیر سه‌پسر داشت‌که چشم وچراغ زندگی او بودند هرچندکه با بی‌صبری انتظار واشتیاق وجود دختری را درخانواده خود داشت ولی قضا با رأی او موافق نبود وآرزوی او هرگز برآورده نشد . تازمان پیری‌که همیشه غباری ازغم‌واندوه چهره‌دلش‌را پوشیده‌میداشت پیوسته ازاین رهگذر دلتنگ وآزرده خاطر بود .

صدراعظم را دل براحوال وی بسوخت . روزی در مقام آن برآمدکه با طرح زمینه‌ای امیررا ازغم خوردن بیحاصل برحذر دارد پیشنهادکردکه امیر اجازه دهد او یگانه دختر خودرا بقصر سلطنتی بفرستد وبعنوان دختر خوانده امیر بهمراهی پسران وی تحت تعلیم وتربیت قرارگیرد .

امیر باخشنودی این‌پیشنهادرا پذیرفت وازآن‌پس تنها سرگرمی‌امیروجودنازنین درقصر و بوجود او درمیان فرزندان خود دلخوش بود . هروقت که غمی داشت و از گرفتاریهای سلطنت ناراحت میشد خودرا بقصر می‌رسانید و دختر را درآغوش محبت خویش میفشرد وبدین‌ترتیب همه تألمات را بدست فراموشی میسپرد .کم‌کم دختر نیز همزمان باپسران شاه بعرصه بلوغ رسید و وجاهت و صباحت او توأم با تیزهوشی و فراست زبانزد مردم‌گردید .

دختری بود آراسته بکمال وزیبائی وجمال . دردرس و تعلیم سرآمد اقران و درسواری وتیراندازی وانواع ورزش وفنون بی‌نظیر وممتازگردید. حسادت پسران‌امیر

دراینوقت تحریك وهریك را حالتی ناشی ازرشك وکم خودبینی درخاطر برانگیخته شد . هرکدام سعی‌میکرد تاراهی برای‌تفوق بردختر بجوید وازاینطریق بروی استیلا یابد ویا لااقل موردعنایت وتوجه والتفات او قرارگیرد . تااینکه صدراعظم پیر چشم ازدنیا بربست و بسرای عقبی شتافت ازآن‌پس اقامت دختر ووابستگی او بطوردائم در دربار مسجل ومحتوم گردید .

پس ازاقامه مراسم عزاداری امیر جسته وگریخته می‌شنیدکه دررفتار پسران او با دختر محسوسا تغییراتی حاصل گردیده و درپیش پای هریك دامی ازعشق وعلاقه‌ای شورانگیز گسترده شده‌است بقسمی‌که همه فکروذکر آنان جلب عواطف بی‌دریغ‌دختر وحشر ونشر بیرون ازقاعده وقیاس بااوست . حتی چنان طاقت از پسران سلب وعنان شکیبائی ازدستشان خارج گردیده‌که شبها بجای خواب و استراحت می‌نشینند و در خلوت‌خانه اشك می‌ریزند .

امیررا ازاین‌واقعه دل به‌درد آمد وپسران‌را تکلیف‌کرد تا دل ازهوس برگیرند وآسایش وآرامش خویش‌را دراینراه تباه‌نسازند ودرعین‌حال دستوری‌محرمانه وموکد برای‌حفظ وحراست دختر صادرکرد وبپرستاران مخصوص سپردکه یکدم ازحال‌ووضع دختر غافل‌نمانند اما مگر کارعشق ودلباختگی کاری آسان ودرد بی‌درمان‌آن‌چاره‌پذیر است ؟ پسران از شدت هول و هراس رنجور وازحدت درد بیمار شدند ودرضمن دست بدعا بودند تا خداوند شاید وسیله‌ای برانگیزد وآنان بمراد دل برسند .

ناتمام

تنبیه

دزدان دو گروه‌اند جمعی با تیر وکمان در صحراها و بعضی به کیل و ترازو دربازارها باید دقع ایشان را واجب دانست .

(سعدی)

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضتهای ملی ایران

(۴۷)

مازیار را به شهر سامره وارد کردند

معلوم نیست عبداله بن طاهر حاکم مشرق ایران تاکجا مازیار را بسوی عراق همراهی کرده است و اقراری که درحال مستی از مازیار گرفته درچه مکانی اتفاق افتاده است بهرحال قدرمسلم اینکه مسافت زیادی شاید تا ری همراه مازیار بوده است و پس ازگرفتن اقرار ازمازیار اورا نزد اسحق بن ابراهیم فرستاد و پیغام دادکه سخت مواظبت کن تامازیار ازدست تو بیرون نرود، جزاینکه بدست خود معتصم سپرده‌شود، نوشته‌اند اسحق برای تحویل‌گرفتن مازیار وداخل‌کردن او به سامرا تا دسکره پیش آمده‌بود ودرماه شوال سال ۲۲۵ هجری اسحق مازیاررا به سامره رسانید.

برای واردکردن مقصران بزرگ بـه پایتخت مرسوم بود فیلی راکه همواره در دارالخلافه آماده داشتند رنگ‌کرده وزینت مینمودند ومقصر ویاغی راکه دستگیرشده بود برروی آن می‌نشاندند وازدروازه داخل‌شهر می‌کردند وشعری تصنیف‌مانند به‌عوام واطفال می‌آموختندکه شادی‌کنان وهلهله‌گویان ودست‌زنان و پای‌کوبان می‌خواندند ودنبال فیل روان میشدند چنانکه بابك دلاور بزرگ آذربـایجان را نیز درگذشته بهمین‌ترتیب وارد این میعادگاه وحشت‌زا نمودند.

معتصم دستورداد مازیار را نیز بهمان‌طریق وارد شهرکنند اما مازیار ازنشستن برروی فیل امتناع‌کرد، خلیفه فرمان داد اورا براستر برهنه‌ای‌که‌گلیم ستبر و عرق - گیری پاره داشت سوارکرده وبامسخرگی به‌سامرا وارد نمودند وپیش او بردند، اسحق

بدست خویش نامه عبداله بن طاهر راکه پیرو نامه قبلی برای معتصم نوشته وجریان روابط افشین ومازیار و ماجرای اقرار ازمازیار را به تفصیل نوشته بود به معتصم تسلیم داشت و مازیار را نیزکه دربند بود به حضور خلیفه معرفی نمود .

محاکمه تاریخی افشین

با ورود مازیار فرمانروای طبرستان به سامره به شرحی که گذشت مقدمات تشکیل دادگاه و انجام محاکمه افشین سردار بزرگ مغضوب معتصم که دراثر اتهام های متعدد زندانی شده بود آماده گردید وعاقبت این محاکمه تاریخی که گفت وشنود جلسات آن از ازهرلحاظ قابل توجه واهمیت است روزپنجم ذی القعده سال ۲۲۵ هجری درحضوراعیان ورجال و قاضیان و فقیهان و سرکردگان دربارخلافت آغازگردید ، چون مازیار قبلا درنزد عبداله بن طاهر وسپس درنزد معتصم اقرارکرده بودکه افشین با نوشتن نامه های متعدد استقلال اورا تصویب وتائید میکرد وازطرفی وی را برخروج وعصیان علیه خلیفه برمی انگیخت زیرا هردو دردین ومذهب متفق وبرکیش زردشتی باقی بودند بهمین- جهت لازم بنظر میرسیدکه افشین ومازیار را دراین دادگاه روبرو نمایند .

جریان محاکمه تاریخی افشین را طبری به نحو بسیار جالب توجه شرح داده است (جزء ثالث صفحه های ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۳) این شرح ازآن جهت مهم است که نشان میدهد آئین های کهن ایرانی دراین زمان هنوز همچنان وجود داشته ومخصوصاً درمشرق ایران بامنتهای اهمیت و قدرت رایج بوده است، وحتی عامهٔ مردم ایران اگرچه بنام وبظاهر مسلمان بوده اند باز غالباً به آئین دیرین خود علاقه باطنی داشته اند وهرزمان که فرصت و مجالی می یافته اند در ترک آئین مسلمانی و بـازگشت به کیش دیرین خویش تردید نمی کرده اند (۱) .

---

۱ — دوقرن سکوت صفحه ۲۸۰ .

اتهام افشین نیز تنها خیانت به خلیفه معتصم نبود او متهم بودکه هنوز به آئین نیاکان خود توجه دارد وبا آنکه بهظاهر اسلام آورده است دردل بهآئین دیرین خویش باقی مانده است . هارون بن عیسی بن‌منصور شخصی‌است‌که ناظر وشاهد وقایع‌محاکمه افشین بوده وطبری ازقول او این داستان‌را نقل‌کرده است .

اشخاصی‌که درمحاکمه تاریخی افشین حضور داشته‌اند به این شرح بوده‌اند : احمدبن ابی‌دعاد (یا ابی‌داود) قاضی‌القضات واسحق‌بن ابراهیم بن مصعب ومحمد بن عبدالملك الزیات وزیر معتصم‌که بعنوان دادستان این محکمه تعیین شده‌بود ومازیار فرمانروای مقید طبرستان ، وهمچنین یك‌موبد زردشتی ویکی ازشاهزادگان سغد بنام مرزبان‌بن ترکش ودوتن ژنده پوش ازاهالی همان ایالت .

نخستین اتهام افشین

دراین داوری ابتدا ازژنده پوشان بازپرسی‌کردند ، ژنده پوشان پشت خودرا که در اثر ضربات تازیانه پوست آن رفته و مجروح شده بود به اعضاء دادگاه نشان دادند ، ابن‌الزیات ازافشین پرسید : (این اشخاص‌را میشناسی ؟ افشین جواب داد : (بلی میشناسم ، این مؤذن وآن دیگر امام جمـاعت است ، این دو نفر مسجدی در اسروشنه بنا نهادند وبهریك هزار تازیانه زدم زیرا باشاهزادگان سغد قرارداده بودم که همه مردم‌را درکیش خود آزاد بگذارم وآزاری نرسانم واین دونفر به معبدی‌که بعضی ازاهالی اسروشنه بدانجا میرفتند واصنام خودرا پرستش میکردند حمله‌بردند و بتهارا شکستند وبتخانه‌را بصورت مسجد درآوردند ، بدین‌سبب آنها را بسزای عمل خود رساندم وبهریك هزار تازیانه زدم زیرا عمل آنها تجاوزکارانه بود ومردم را از پرستش بازداشته بودند) .

دومین اتهام افشین

ابن الزیات پس ازاقرار افشین به‌موارد اتهام اول به‌قسمت دوم ادعانامه تنظیمی علیه افشین پرداخت ، ابن الزیات گفت : (آن کتاب کدام است که تو داری و بازر وزیور وگوهر آراسته‌ای وحال آنکه‌عبارات کفر آمیزی در آن کتاب مندرج است افشین پاسخ داد: (آن کتاب را ازپدرم به ارث برده‌ام وپاره‌ای ازامثال وحکم ایرانی در آن کتاب است ، اما اگر کفر وزندقه‌ای در آن کتاب باشد من ازجنبه‌ادبی کتاب استفاده میکنم و به‌مطالب دیگر توجهی ندارم .

روزی که این کتاب بمن رسید دارای همین تزئینات مجلل وباشکوه بود ومن به آن تزئینات دست نزدم وحاجتی پیش نیامدکه مجبور شوم آن تزئینات‌را ازکتاب برگیرم پس کتاب را بصورتی که بود گذاشتم ، چنانکه شما هم کتاب کلیله و دمنه و مزدك (۱) درخانه‌خودگذاشته‌اید ومن‌این کاررا منافی‌اعتقادخود به‌اسلام‌نمیدانستم) .

سومین اتهام افشین

بعد از طرح اتهام دوم و استماع پاسخ افشین به شرحی که‌گذشت قسمت سوم ادعانامه تنظیمی علیه افشین مطرح گردید ، دراین‌موقع موبدی‌که درجلسه حاضر بود پیش‌آمد وبااشاره به‌افشین گفت: (این‌شخص‌را عادت‌چنان بودکه‌گوشت حیوان خفه‌شده

---

۱ ـ دکترزرین کوب درحاشیه صفحه ۲۸۱ کتاب دوقرت سکوت درمورد این کتاب نوشته است که نام‌این کتاب دریك‌قطعه ازاصمعی که درهجو برامکه گفته است نیزذکرشده و بعضی باستناد روایت جاحظ درالبیان والتبیین (ج ۲ ص ۱۶۰) آنرا مروك خوانده‌اند این احتمال ظاهراً بعید است معذلك طبق قول حمزه اصفهانی ومؤلف مجهول مجمل‌التواریخ که اینگونه روایات را ازحمزه نقل میکند مروك درعهد اشکانیان باید تألیف شده باشد، مانعی ندارد کلمه مروك مصحف ومحرف مزدك بمعنی بشارت باشدکه برای‌تسمیه‌کتب‌دینی مناسب داشته است .

را بخورد ومرا نیز میخواست به‌این کار وادار کند ومدعی بود که گوشت این چنین حیوان نازك‌تر ازگوشت ذبایح است ، بعلاوه هرچهارشنبه یك گوسفند سیاه‌را خفه می‌کرد و سپس با شمشیر خود آنرا دونیم میکرد و پس ازگذشتن از میان دوقطعه گوشت آن‌را میخورد) ونیز این تهمت‌را به افشین نهادکه : روزی بمن گفت منهم (به‌مصلحت) مانند اینها (تازیان) شده‌ام وهرچه‌را تازیان دوست ندارند منهم دوست ندارم، حتی درخوردن روغن دنبه وسوارشدن برشتر وپوشیدن نعلین هم باآنان فرقی ندارم ، ولی تاامروز یك‌موی ازبدن من‌کم نشده است منظورش این بودکه تاکنون ختنه نکرده است .

افشین درپاسخ دفاعیه‌خود چنین اظهارداشت : آیاکسی که بدین نحوسخن بگوید به‌کیش وآئین او اعتمادی باشد؟ این‌مرد موبدزردشتی بود وندیمی متوکل برادرخلیفه را اختیارکرد وخودرا مسلمان نشان‌داد آیا به‌دینداری او اعتماد دارید ؟ جواب‌دادند خیر، سپس افشین گفت: (پس بچه‌علت شما شهادت شخصی راکه بهیچوجه مورداعتماد خودتان نیست قبول می‌کنید ؟) .

آنگاه روی به موبدکرد وگفت : (آیا دری یا پنجره‌ای بین خانه من وخانه تو بودکه ازآن‌در یاپنجره توانستی مرا ببینی وازکارهای‌من آگاه‌شوی ؟) موبدپاسخ‌داد (خیر) افشین پرسید : (آیا مرا عادت برآن نبودکه ترا نزد خود خوانم واسرار خود بتوگویم وازمسائل‌ایران وعشق وعلاقه‌خود نسبت به‌ایرانی وچیزهائی‌که مربوط به‌ایران است باتوگفتگوکنم ؟) موبد جواب‌داد: (آری) افشین‌گفت : (پس تو نه دردین‌خود شایسته اعتمادی ونه‌درعهد وپیمان‌دوستی وفادار وپابرجائی زیرا مطالبی‌راکه درنهان باتو (درمیان‌گذاشتم وبتو اعتمادکردم درعیان برضد من بکاربردی) .

چهارمین اتهام افشین

سپس مرزبان سغدرا پیش خواندند وموارد اتهام‌چهارم افشین مطرح شد ، از

افشین سئوال شد که این شخص‌را میشناسی یاخیر ؟ افشین جواب منفی داد پرسیدند : افشین‌را میشناسی؟ جواب مثبت داد ورو به‌متهم‌کرد وگفت : ای‌حیله‌گر تاکی ازخود دفاع کنی وبکوشی که حقیقت‌را دگرگون جلوه دهی ؟) افشین گفت : (تو ریش دراز نادان چه‌میگوئی) مرزبان از افشین سئوال‌کرد رعایای تو چگونه در نامه‌های خود ترا خطاب کنند ؟

جواب‌داد: (همانگونه‌که به پدر وپدر بزرگم مینوشتند) مرزبان سئوال خودرا دنبال‌کرد وگفت (بگو چگونه ترا خطاب کنند ؟) افشین پاسخ‌داد : (نخواهم‌گفت) مرزبان گفت : (آیا درنامه‌هائی‌که بتو مینویسند عنوان نامه بزبان اسروشنه چنین و چنان نباشد وآیا ترجمه آن چنین نیست : به‌پیشگاه خدای خدایان ازطرف‌خادمش فلان‌بن فلان افشین جواب داد : بلی چنین است .

در این‌موقع ابن‌الزیات فریاد برآورد (آیا مسلمین اجازه میدهندکسی‌بدین مضمون آنانرا مورد خطاب قراردهد ؟ پس برای فرعون چه باقی‌گذاشته‌اید ؟

فرعون به‌اتباع خودگفته بود انا‌ربکم‌الاعلی(۱) افشین‌گفت : (رسم مردم‌چنین بود و این‌رسم را نسبت به پدرم و پدر پدرم و خودم پیش‌ازآنکه مسلمان شوم رعایت می‌کردند ومن نخواستم خودرا درانظار آنان‌کوچك‌کنم ، مبادا دروفاداری نسبت‌بمن سست شوند) اسحق‌بن ابراهیم‌بن مصعب بانگ برآورد (وای برتو ای‌حیدر) چگونه تو نزد ما بخدا سوگند یاد میکنی وبتو اعتماد میکنیم وسوگند ترا میپذیریم ورفتار ما باتو رفتاری است‌که بایك فرد مسلمان میشود وحال‌آنکه دعاوی تو شبیه دعاوی‌فرعون است ؟ افشین پاسخ‌داد : (ای ابوالحسین این عبارت‌را عجیف علیه علی‌بن هشام بکار برد ، امروز هم تو برضدمن بگار میبری تا فردا چه‌کسی علیه خودت بکاربرد .)

---

۱ – قرآن سوره ۷۹ آیه ۲۴ .

عجیف بن عنبسه از سرداران مأمون بودکه دراثر دسیسه ونیرنگ وی مأمون علی بن هشام راکشت واورا بریاست پلیس خود منصوب نمود . (۱)

پنجمین اتهام افشین و روبرو کردن با مازیار

پنجمین قسمت ادعانامه تنظیمی علیه افشین تحریك نهانی مازیار سپهبدطبرستان به شورش وتشویق او به عصیان بودکه درجلسه محاکمه مطرح شد، دراین موقع مازیار فرمانروای مقید طبرستان راکه حاضر بود پیش خواندند وازافشین پرسیدند : (این مرد را میشناسی ؟) افشین پاسخ داد (خیر) ازمازیار پرسیدند افشین را میشناسی ؟ مازیار جواب مثبت داد ، به افشین گفتند : این مرد مازیار است ، افشین گفت : (آری اکنون اورا شناختم) پرسیدند : آیا باوی مکاتبه کرده‌ای ؟ افشین جواب منفی داد ، دوباره ازمازیار سئوال کردند : آیا افشین چیزی بتو نوشته‌است : جواب‌داد : (آری برادرش خاش به برادرم کوهیار نوشته بودکه هیچ کس جزمن و تو وبابك نتواند دین سپید (۲) راکه برتر ازدیگرمذاهب است غالب وفرمانروا سازد، اما بابك بعلت‌دیوانگی سبب مرگ‌خود شد وبااینکه کوشیدم اورا ازمرگ نجات‌دهم دیوانگی‌او نگذاشت تااینکه بدان بلیه بزرگ دچارگشت ، اگر تو شورش‌کنی این‌مردم (تازیان) جز من کسی‌را ندارند بجنگ‌تو فرستند وبامن پهلوانان ودلیران وسلحشورانند، پس اگر مرا به‌میدان نبرد توگسیل دارند، بیش ازسه‌گروه باما مصاف ندهند تازیان ومغربیان وترکان،عربها مانند سگانند ، لقمه نانی پیش ایشان اندازم ، آنگاه سرشان‌را باگرزگران بکوبم و

---

۱ ـ تاریخ یعقوبی ترجمه مرحوم دکترآیتی جلد دوم صفحه ۴۹۴ .

۲ ـ همانطورکه قبلا گفته شد ایرانیان وطن پرست در این دوره علی‌رغم پرچم سیاه عباسیان آئین خودرا دین سپید ومذهب عربهارا دین سیاه مینامیدند .

این مگسان (اشاره به مغربیان) عدهٔ ایشان کم است ویك خوراك کله برای سدّ جوع آنها کافی است، اما فرزندان شیطان که ترکان باشند دراندك زمانی پیکانشان تمام شود و سواران آنهارا محاصره کنند و به یك حمله همه را ازپادرآورند وباردیگر مقام ومنزلتی راکه آئین ما درروزگار ایرانیان داشت بدست آورد) پرفسور ادوارد براون مستشرق دقیق وشهیر انگلیسی درمورد افشین چنین نوشته است (۱).

(ازکلیه مطالب فوق کاملا چنین برمیآید که افشین بااینکه ازاهل ماوراءالنهر بشمار میرفت خلاف آنچه برخی مدعی شده‌اند ترك نژاد نبوده و ازحیث احساسات یکسره ایرانی وغمخوار ایرانیان بوده است).

افشین درپاسخ مازیار اظهارداشت : (این مرد برادر خودش و برادر مرا متهم به کارهائی میکندکه ربطی بمن ندارد ، وهرگاه چنین نامه‌ای‌را هم من باو نوشته بودم تا اورا متمایل سازم وآمدن مرا با متانت وسکوت وآرامش تلقی کند تازه کار خطائی نبود زیرا من که به‌نیروی بازوی‌خود خلیفه‌را یاری کردم، بیشتر حق دارم که به‌نیروی خود نیز اورا یاری کنم و دشمن اورا غافلگیر سازم ونزد او برم و بدین‌وسیله دردیدهٔ سرور خود سربلند شوم، همچنانکه عبداله بن طاهر نیز بدان‌وسیله کسب عزت وافتخار نمود) این‌محاکمه‌تاریخی باتفصیل بیشتری شرح داده‌شده مخصوصاً آنجاکه به‌او ایراد کردندکه چرا ختنه نکرده است واحمد بن ابی‌دوادگوید بطورکلی اسلام و طهارت درشرع بسته به ختنه است افشین درمقام دفاع ازخود اظهار میکندکه ازترس ضرر و خطر زیر بار آن عمل نرفته است ، معاذیر اورا با سرزنش و سخریه تلقی‌کردند و باطل ومردود دانستند وچنین گفتند آیا ممکن است سربازی‌که جانش برکف وپیوسته درمعرض نیزه وضربه شمشیر است ازچنین‌چیزی بهراسد ؟ افشین دید محکوم است،

۱ - تاریخ ادبی ایران جلد اول ترجمه علی پاشا صالح صفحه ۴۹۵ .

باخاطری پریش روبه ابن ابی‌داودکرد وگفت : (انت یااباعبداله ترفع طیلسانك بیدك فلا تضعفه علی عاتقك حتی تقتل به جماعة) مقصود او این بودکه ای ابـاعبداله لباس قضاوت درپوشیده‌ای وتا جماعتی‌را بدان‌وسیله بکشتن ندهی آنرا فرونخواهی‌گذاشت یعنی بمنظور حب جاه وحفظ لباس هرمتهمی‌را به اعدام محکوم خواهی‌کرد .

ابن ابی‌داود خطاب به‌حضار درداد‌گاه‌گفت : (برهمهٔ شما آشکار و هویدا شد که این‌مرد کی و چه‌کاره است) آنگاه بقاء ترك (بقاءکبیر) را مورد خطاب قرارداد وگفت : (اورا دورکن) بقاءکمربند افشین راگرفت دراین‌موقع افشین آواز برآوردکه ازشماهمین‌انتظار میرفت بقاء دامنش‌را برسرافشین افکند ودرحالیکه جلودهان وی‌را گرفته بود بطور نیمه خفه اورا بزندان برد .

(ناتمام)

نکته هـا

اشعهٔ نورهای پیدا و ناپیدا بـا سرعتی برابر ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثـانیه حرکت مینمایند و سرعت نور وسیله و میزان ساده‌ای بـرای اندازه‌گیری فواصل فضائی میباشد . اگر بگوئیم که ستاره‌ای از ما پنج سال نوری فاصله دارد یعنی نوری که از آن ستاره منتشر میشودپنج‌سال طول میکشد تابچشم‌ما برسد . باتوجه به‌اینکه دریك سال ۳۱/۵ ملیون ثانیه وجود دارد ، اگر این عدد را پنج برابر کنیم تعداد ثانیه درپنج سال را خواهیم داشت و آنگاه حاصل را باید در ۳۰۰ هـزار ضرب کنیم که نتیجه آن فاصله ستارهٔ تاچشم ما برحسب‌کیلومتر خواهد شد .

استاد سخن : وحید دستگردی

غزلی روح نواز

غزل زیر باآنکه بدفعات در ارمغان و دیگر مطبوعات بچاپ رسیده واینك بدرخواست عده‌ای از خواستاران بدرج مجددآن اقدام گردید.

خوش آمدی بنشین و مرو چو عمر دمی
که عمر بی تو نیرزد به نیمه درمی

چو یار دور شود شادی ازجهان دور است
چو دوست دست دهد درزمانه نیست غمی

وصال روی تو بعد از فراق دانی چیست ؟
صباح معدلتی در پی شب ستمی

نه پا بسنگ که سنگ ار بسر فرود آید
ز پیشگاه تو واپس نمیروم قدمی

جز آنکه عشوه لبخند در دهان تو دید
کسی ندیده وجودی مصاحب عدمی

صمد پرستی از آفاق رخت بربندد
درآید ار بصنم خانه ای چو تو صنمی

بیاد صفحه رخسار دلفروز تو بود
زدیم گاهی اگر بر صحیفه‌ای رقمی

وگرنه چرخ قلم کرد و بست مارا دست
بدین گنه که سری داشته است با قلمی

زهرچه هست فروبست چشم وگوش وحید
مگر ز روی نگاری و لحن زیر وبمی

محمد جناب‌زاده

نوآوران راستین درزبان پارسی

(۲)

ویل دورانت نگارنده تاریخ‌فلسفه درسال ۱۸۸۵ میلادی‌در ماساچوست بدنیا آمده این دانشمند سعی مشکور خودرا دراین تألیف شریف برای تحلیل و تجزیه و نقد اندیشه‌های بزرگان مکتب حکمت وفلسفه بکار برده وبیان میکند علاوه برلذتی‌که در بررسیهای‌فلسفی وجودداردکمترین فائده‌فلسفه این‌است‌که قسمت‌اعظم‌زندگی درتردید وبیهودگی و بی‌نظمی (دردرون و برون محیط حیاتی ما) نمیگذرد و معنی زندگی هم این است‌که ازگذشت عمر حاصلی از معرفت و توشه‌ای ازحقیقت بدست آید نه‌آنکه همه‌چیز را به شعله آتش مبدل شود بلکه باید ارزش ونمای واقعی منطقه مشهود و محسوس‌را دریابیم ـ کامل باشیم نیروها وقوای خودرا بررسی‌کنیم وآنهارا نظم وترتیب دهیم و امیال خویش را هم‌آهنگ سازیم ـ برای حصول این مقصود باید درطلب علم برآئیم ـ علم : عبارت است ازمشاهده نتایج وتحصیل وسائل ـ عبارت است از انتقاد وتنظیم ثمرات ـ علم بدون‌فلسفه مجموعه اموری است‌که نما وارزش‌ندارد علم دانستن است وفلسفه حکمت وخردمندی » .

آ‌نچه ازعلم و فلسفه دورماند یا درکانون یکی از این‌دو متوقف‌گردد بی‌حاصل است یعنی‌باصطلاح متعارف (خیر) درآن وجودندارد زیرا معنی(خیر) ادراک‌فضیلت وخردمندی وتنظیم‌امیال وخواهشها و ایجاد هم‌آهنگی ارادی و خلاق برپایه عقل و دانش است .

طرح این نکته از لحاظ تفکیك یا پیوند علم وفلسفه بمیان نیامده بلکه منظور این است که گفته شود عقل وخرد هیچگاه به انسان اجازه اتلاف وقت وکارهای بیهوده را نمیدهد واین نکته را تعلیم میدهد که از نیروهای طبیعی وقوای مکتوم در وجود انسانی باید کامیابی حاصل کنیم در راه معانی واقعی حیات نه در مسیر ویرانی وگردبادهای بنیان‌کن شهوات لجام گسیخته حیوانی گام برداریم.

افلاطون رفتار انسان را ناشی از منابع نیروهای درونی میداند از این لحاظ جریانهای گوناگونی راکه برعقل واندیشه وروش ومنش آدمی استیلا دارد موردبحث قرارداده وبعقیده او مرکز عقل ودانش درمغز است که ناظر وبازرس میول وشهوات است ومیتواند زمام نفس را در دست بگیرد ومنبع میل وشهوت درشکم میباشدکه انبارنیروها بویژه غریزه جنسی است ومرکز هیجان، اراده درقلب آنگاه حالات افرادرا ازنظر روانی و آرمان هرگروه تشریح میکند میگوید بعضی میل مجسم هستند و در طلب مادیات ومناقشات برخی پیشه وصنعت را دوست دارند ومردم دیگری یافت میشوندکه بخاطر پیروزی وغرور وافتخار پیکارمیکنند عده‌قلیلی سرگرم تفکر و دانش وخواهان علم وتنها حکیمانندکه درعزلت بسرمیبرند وجویای حقیقت میباشند» اما بااختلاف، حالات و اوصاف یك وجه مشترکی میان طبقات و اصناف مردم وجود دارد و آن دلبستگی روحی به‌ادب وشعر وموسیقی است که آن وسیله هم‌آهنگی کلی انسانها حتی گروهی ازحیوانات است وجامعترین بیان دراین موضوع حکایت گلستان سعدی است واین حقیقت را نمایان میسازدگوید «یاد دارم که شبی درکاروانی همه شب رفته بودیم وسحر برکنار بیشه‌ای خفته ـ شوریده‌ای که درآن سفر همراه ما بود نعره برآورد وراه بیابان گرفت ویك نفس آرام نیافت چون روز شد گفتمش آن چه حالت بود؟ گفت

« بلبلان را دیدم‌که بنالش درآمده بودند ازدرخت وکبکان ازکوه و غوکان درآب و بهائم از بیشه اندیشه‌کردم‌که مروت نباشد همه در ذکر و تسبیح ومن به غفلت خفته»

بذکرش هرچه بینی در خروش است ولی داند دراین معنی که‌گوش است
نه بلبل بر گلش تسبیح خوانی است که هرخاری به تسبیحش زبانی است

درهمه ارکان طبیعت این وجد و شیوائی میدرخشد و دیدگانی توانائی بینائی این‌شور وغوغا ووجد وحال و سماع را دارند کـه دلشان ازکدورت وزنگارهوسها و پلیدیهای مادی مصفا باشد .

جمال یار ندارد نقاب وپرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی‌کرد

درخلقت‌همه‌چیز زیباست‌خوبی‌وزشتی مولود احساس وتأثرات‌گوناگون است‌که درمنطقه شعوری ووجدانی بوجوه مختلف انعکاس پیدامیکند ولی ازنظر ودیدعارف کامل حسن مطلق وخیر ونیکی بدون پرده وحجاب درهمه‌جا نمایان است وهمه اشیاء درحالات‌خاص خودشان جمیلندکوهها ـ رودها ـ صخره‌ها ـ درختان، دره‌های‌وسیع‌ـ دریا، آبشار بانقوش وبدایع رنگارنگ هزارگونه رؤیا واندیشه‌های نغز درمغز بیدار میکند ـ هرموجودی خواه انسان یاحیوان یانبات درمحل‌ومقام خود زیباست وآنکه به اشتر میگوید (نقشت‌کج است چرا) غافل است‌که همان نقش دربیابان درزیر اشعه زرین خورشید ودرتاریکیها وظلمات شب وسکوت مطلق تا چه اندازه دلربا و زیبا وتسلی‌بخش است ـ کدام صورتگر توانسته دربرابـر قلم صنع پیکر و چهره و اندامی زیباتر بسازد ـ رنگ‌گلها، پرنده‌ها درانواع عدیده وبیشمار آنها هریك دفترگویائی اززیبائی است بسیاری اززیبائیها را میتوان درك نکرد اما لغات والفاظ برای بیان آنها نارسا است فلسفه (درعین وحدت وجود) پوشاکها ومظاهر رنگارنگ دارد ـ ازجمله پوشاکهای او تاریخ است‌که عوامل موجده هرحادثه‌ای را با نقشبازان آنها و

وپایان کارشان بیان میکنید ورابطه علت ومعلول را توجیه مینمایید ـ در آنچه باصطلاح زیباشناسان هنر صامت نام دارد فلسفه برای درک آن دراعماق روح ملل غور میکند و شرح میدهد که بناهای عظیم معابد وساختمانهای اهرام مصر و بتکده‌های هندوان و آثار تاریخی یونان وایران وروم وخاور دور مولود چه اقتصادات وپندارها وعوامل شعوری سازندگان آنها بوده است یا بزبان دیگر این آثار که پدیده‌های روان هنروران زمانهای مختلفه بوده تحت تاثیر چه انگیزها و مؤثراتی این اشعار صامت را در قالب سنگ و گچ وموادمعدنی مجسم کرده‌اند ـ کشف این رموز واسرار علمی بوجود آورده که زیبا ـ شناسی یا علم‌الجمال نام دارد ـ پس اطلاق کلمه ایجاد ـ یاابداع وقوه خلاقه دراین ـ موارد نابجا است وکاشف یا هنرسنج واژه‌ای است که مطابق باحفظ امانت معانی کلمات میباشد و میتوان آنرا بکاربرد .

گفته‌شد که افلاطون منابع نیروهای درونی را طبقه‌بندی کرده‌ودرحقیقت تفاوتهائی راکه درکردار وگفتار وحالات افراد وجوامع دیده‌میشود ناشی‌ازمحرکات ذاتی اشخاص میداند وبراین‌مطلب خارج‌ازمتن ودرحاشیه مقتبسات کلام گفته شد که قدرمشترک خوی ومنش وهیجانها واحساسات بی‌شایبه بشر دلبستگی به زیبائیهاست و زیبائی بطورکلی پایه واساس تکوین است وآنچه قلم صنع نگاشته درعالیترین مرحله کمال وخلاقیت میباشد وصانع کل برای شناسائی این زیبائیها شوق وعشق وشعور را درمخلوقات دلیل راه قرارداده است .

جلوه‌گاه رخ او دیده من تنها نیست ماه‌وخورشیدهمین آینه‌را میگردانند

هنرور ـ هنرسنج ـ شاعر، موسیقی‌دان ـ بدایع نگار ونویسنده ادراک هنری قوی دارند بااین تفاوت‌که درکسب لذت وشوروجد بادیگران برابرمیباشند اما زبان گویا و قلم توانا دارند واگر چنین نبود و درک زیبائیها در چهرهای نامعدود خاص هنرمندان بود دیگران نه از مشاهده مناظر زیبا و نواهای تازه و نقاشیهای جاذب

احساس لذت وشعف یاغم و اندوه مینمودند و نه آنکه ساخته‌ها و پرداخته‌های هنری مورد احترام وتوجه آنها قرارمیگرفت ویا باقی‌میماند .

آنچه ازاین‌مقدمه نتیجه‌گیری میشود تفاوت دیدها و داوریها درمنطقه شعوری مردم ازنظرروانی است وامکان‌دارد درك لذات هنری بعلل ساختمان مغزی برای‌بعضی میسر نباشد یا بیماری وانحرافی درنظم‌طبیعی سازمان عصبی آنها پدیدآید .

نوای بلبلت ای گل کجا پسند آید   که گوش و هوش بمرغان هرزه گوداری

بنابراین –

روی جانان طلبی آینه‌را قابل ساز   ورنه هرگزگل ونسرین ندمد زآهن‌وروی

آنکه ازمشاهده مناظرشکوهمند پرده‌های رنگارنگ بامدادوشامگاه‌درخویش احساس طراوت ولذت نکند چه نام‌دارد ؟کی است باخواندن این قطعه سینمائی از سیمای روح‌پرور صبحگاهان دربرابر دیدگانش ندرخشد .

بامدادان که ز خلوتگه کاخ ابداع   شمع خاور فکند برهمه‌اطراف‌شعاع

برکشدآینه ازجیب افق‌چرخ ودرآن   بنماید رخ گیتی بهزاران انواع

در زوایای طربخانه جمشید فلك   ارغنون سازکند زهره‌بآهنگ سماع

عوامل بیداری ذوق ونشاط ادبی –گوهرطبع وجوهرذاتی ملتها تغییرناپذیرند .

اینك درباره عوامل‌بیداری ذوق وایجاد وتحرك‌شور ونشاط باید بررسی‌نمود – هما‌نطورکه زیبائیها در حالات نفسانی و قوای فطری اصناف مردم مدارج متفاوت و گوناگونی دارد در نژادهای مختلفه روی زمین هم ازحیث شعور و مدرك و پستی وعلو درجه احساس وهوش دریك میزان قرارندارد علاوه‌براین محیط واقلیم را درافکار و احساسات وزندگانی نمیتوان نادیده‌انگاشت واخلاق‌وعادات وروش هرملتی‌را فراموش کرد وازفرهنگ واعتقادات وقانون توارث وتاریخ و صفات شخصی آنان چشم پوشید

و درپدید آمدن قوه تصور و تفکر با عللی که آنها را بسوی تقالید تازه جذب میکند تسامح نمود .

محیط ازعوامل اصلی تکوین ذوق است ــ قواعد ثابته‌ای گرد آمده‌که ساکنان بیابانها برمردمان شهری ازحیث صفای ذهن وروشن‌بینی برتری دارند واهالی مناطق سردسیر دارای نشاط و سرعت حرکت و همچنین صافی آسمان و مناظرطبیعی ووضع جغرافیائی وآب وهوا ووسائط زندگانی ومدنی تأثیرکلی درطرز فکر وبینائی روانی آدمی دارند ــ آیا میتوان گفت افق دید شاعری که درمناظردلگشا، باغهای‌مصفادشتهای سبز وخرم ــ آبهای روان ــ نسیم‌ملایم ومعطرگلها ــ نوای بلبلان خوش‌الحان ومرغان خوش‌آواز بسرمیبرد باآنکه دربیدای سوزان ودرمیان طوفان‌خاك مانند صحرانشینان زندگانی میکنند ویا مانند اسکیموها درخانه‌های‌یخ وبرف وروشنائی نیم‌رنگ‌وشیان طولانی دوره‌حیات خودرا میگذرانند پندارها وتفکراتشان یکسان‌است؟ چون‌محیط‌ها مختلف ومتغیرند ــ آثارطبیعی ، قواعد موروثی زبان ومایه واستعداد واژه‌های آن ــ عوامل اقتصادی وسیاسی ومذهب سازنده وپرورش‌دهنده قوه دراکه ومشاعر اقوام وملل است واین قاعده وقانونی است‌که ثابت وازنوامیس حیاتی بشمارمیآید ودرانواع‌نباتات وحیوانات هم محسوس است واساساً ملت عبارت است ازگروهی‌که دریکدسته اخلاق وعوامل شعوری بایکدیگر اشتراك دارند وامکان‌ندارد قومی راکه درتاریخ وتوارث وصفات مشترکه جنسی دارای مشاعر و احساسات خاصی هستند بااحساسات و تعقلات قوم دیگری ازلحاظ هم‌آهنگی تعلیم وتربیت و زبان و ادب یکسان نمود واگر روزی فن جراحی موفق شودکه مغز یکفرد ازنژادی دیگررا درکاسه‌سر وجمجمه بیگانه‌ای قراردهد ــ این بیگانه باآن فرد مرده یکسان نخواهد شد زیرا مخ و سازمان بدنی باید الفت طبیعی و موثرات مادی و معنوی داشته باشند ــ تباین احسامات و ادراکات

درجوامعی که ازلحاظ ملیت وتاریخ وساختمان فکری‌مختلف میباشند ولی بعلل‌سیاسی واقتصادی همزیستی مسالمت‌آمیز دارند با وحدت تعلیم و تربیت از یکدیگر مجزا و مشخص است و خصایص اخلاقی و مشاعر و تنوع آداب و سنن این اختلاف را نشان میدهد ــ تغییرشکل وعادت ورسوم تظاهرات حیاتی وشعورحقیقی را عقب میراند ولی مانند اخگر زیر خاکستر پنهان وبا وزش نسیم تحولات زمان آشکار وشعله‌ور میشود بروجه مثال .

اسکندر مقدونی (بقول ویل دورانت) مجذوب ومصروع و دائم‌الخمرکه کارش رام‌کردن اسبانی بودکه رام شدنی نبودند ــ این جوان طاغی سرکش فرزند یك ملکه وحشی (بربر) رو به‌فتح‌آسیا آوردآبادانیهارا ویران ــ کتابخانه‌را سوزانید،دانشمندان راکشت یا باسارت برد ودرکار تغییر روحی عمیقی درتمدن‌خاورمیانه بویژه‌درممالك محروسه ایران بود تاآنجاکه درمقام تغییرنسل بتمام‌معنی برآمد وخواست یونانیان را باتبدیل جنس آسیائی مبادله‌کند ــ او در سن سی ودوسالگی درشهر بابل درگذشت (۳۲۳ ق م) اما برنامه اثری او بدست مهاجرین‌یونانی واشکانیان (محب یونان) تاسال ۲۲۶ بعد ازمیلادکه اردشیرساسانی قیام‌نمود دوام داشت یعنی مدت پانصدسال تمدن یونانی بتمام جهات‌که سرشار ازاساطیر جنون‌خیز بود برعلیه مردم ایران استیلاداشت وادب یونانی وزبان یونانی ازکودکی تعلیم میشد لیکن باظهور اردشیر اخگر از زیر خاکستر بدرآمده و روح ایرانی خلق‌الساعه تجلی‌کرد ــ آثار آن پنج قرن در ریشه وبافت ادب ما باقی‌است ازآنجمله مقام حکمت وپیامبری است‌که باسکندر یغماگر و آتش‌افروز بزرگان ادب ما ــ مانند فردوسی و نظامی و جامی داده‌اند و حتی ازروی اشتباه اورا سازنده دیوار چین وذوالقرنین‌هم خوانده‌اند وشکوه وجلال‌وعظمت سلطنت هخامنشیان‌را ازیاد برده سرگرم افسانه‌های هفت خوان رستم وسیمرغ گشتند .

هلاکوخان مغول برایران مستولی‌شد سال جلوس او ۶۵۱ هجری‌قمری است ـ مغولها تا سال ۷۳۶ هجری و سلطنت امیر تیمورگورکانی درسال ۷۷۱ واعقاب او تا سال ۹۲۰ دراین سرزمین حکومت کردند آثار غلبه آنها در ادبیات وزبان ما مشهود ودربعضی نقاط رائج است ـ اما خون وآتش ویرانگری نتوانست عامل زوال ما گردد وباظهور شاه اسماعیل صفوی بتدریج آثار مشئوم سلسله بیگانگان درآغاز قرن دهم هجری از افق کشور دور میشد مغول نتوانست با راهنمائیهای رسولان غربی درخلال جنگ دویست ساله صلیب ضربه ادبی ودینی درایران فراهم آورد وخود بدین اسلام درآمد وستایشگر آئین وادب وشعر وهنرهای ایرانی شد.

ایجاد ملیت جدید وتغییر ادراکات واحساسات پنداری است غیرعملی اگرچه درظاهر عنصر اخلاق وهویت نژادی ملل فراموش‌شود زیرا اثرات توارث درطول‌زمان باقی خواهد ماند وزوال جسمانی ملتی هم امکان‌ناپذیر است.

سواحل غربی خلیج فارس

مملکت بحرین واقع در طول ساحل غربی خلیج فارس که امروز بـه لحسا (الاحساء) معروف است قبل از ظهور اسـلام مسکن قبائل بنوعبدقیس و بنوبکر و جزو قلمرو ایران بود و مخصوصاً در آن اوان و بعد از آن یکنفر حاکم ایرانی بنام (سبخت) در هجر پای تخت آن مملکت مستقر بود. اهالی‌عمان‌مرکب ازقبیلهٔ عربی ازد وایرانیان‌بودند.

محمد وحید دستگردی

بقیه ازشماره قبل

محمد زکریای رازی

«همانطورکه مکرر گفته‌ایم خداوند نسبت بما مهربان است وپیوسته مارا مشمول الطاف بیدریغ خودمیدارد وبهمین‌جهت هرگز راضی نمی‌شودکه مارا درسختی وبدبختی ببیند واگرگاهی به مصیبتی گرفتار می‌شویم بعلت آنست‌که طبیعت آن مصیبت را برای تنزیه نفس ما ضروری دانسته و ناگزیریم که آنرا تحمل‌کنیم . پس ما نیز نباید بهیچ طریق موجب آزار حیوانی شویم مگرآنکه آنرا لازم بدانیم ویاآنکه بخواهیم آن ـ حیوان‌را ازمصیبتی بزرگتر برحذرداریم» .

بعلل مذکور رازی باشکار حیوانات مخالف‌بود بجز حیوانات‌گوشتخوار مانند شیر وگرگ وببر که آدمی‌را مورد حمله قرارمیدهند . وی همچنین ازبین بردن مار و عقرب وسایرحیوانات مضررا که بروجودآنها فایدتی مترتب نیست ضروری میشمرد. رازی سپس توجه خود را ازعالم حیوانات بانسان معطوف‌داشته وچنین نوشته است .

« عقل وعدالت حکم می‌کند که آدمی نباید نسبت ببرادر خود کینه‌توز وظالم باشد و از همینجا نتیجه میگیریم که آدمی نسبت بخود نیز نباید ستم روا دارد . بهمین جهت عقل آدمی را از ارتکاب بسیاری از اعمال نهی می‌کند از جمله اینکه هندیها جهت خشنودی خدا خودرا آتش میزدند و سپس خودرا برروی میله‌های‌آهنی برآن پرتاب میکردند ویاآنکه باقطع‌کردن اعضاء بدن برنیروی جنسی غلبه می‌یافتند ویاروزهای متوالی روزه میگرفتند واین اعمال همه مغایر ومخالف اصول عقل است . حتی عزلت پیشه‌کردن ودرانزوازیستن‌که مسیحیان پیشه‌خود ساختند و مسلمانان نیز

این روش‌را ازایشان اقتباس‌کردند وبا اعراض ازدنیا وزندگانی اجتماعی موجب‌توقف امورعالم‌شدند نیز بااصول عقل مغایرت تام‌دارد .

کسانیکه ازکودکی درخانواده‌های‌فقیر پرورش‌یافته‌اند بمراتب بهترازفرزندان اغنیاء بار مصائب را بردوش خود تحمل توانندکرد و اگر مرحله آزمایش پیش آید افرادگروه‌دوم هرگز قادر نخواهندبودکه برمشکلات وسختیها فائق آیند. دراین‌مورد رازی چنین مینویسد :

« درامورعالم باید تعادل وتوازن‌را رعایت نمود . آدمی باید ازلذائذ زندگی استفاده برگیرد مشروط برآنکه موجب ایذاء دیگری نشود وبطورخلاصه آدمی باید بدور باشد ازاعمالیکه خشم خدارا برخواهد انگیخت وعقل وعدالت نیز ارتکاب آن اعمال‌را نهی‌کرده است » .

آنچه دربالا مذکور افتاد بعقیده رازی حداعلی تربیت است ورعایت این‌اصل برهمهٔ افراد عالم واجب ولازم است ودراین‌مورد چنین میگوید .

«آدمی باید درخوردن جانب اعتدال نگاهدارد وازخوردن اغذیه مضر پرهیز همی‌کند ولباسهائی بپوشدکه موجب آزار بدن نشود وهرگز به‌البسه فاخر دل نبندد. درمنازل ساده‌که ویرا ازآفتاب وسرما محفوظ دارد مسکن‌گزیند وازاقامت درکاخهای پرشکوه امتناع‌کند . بااینهمه اگر آدمی ثروت سرشار داشته باشد حق دارد ازهمه تسهیلات ونعم عالم برخوردارگردد بشرط‌آنکه موجب زیان دیگران نگردد وخودرا نیز بیش ازحد زحمت ندهد » .

درجای دیگر چنین میگوید :

« سپاس خداوندی را سزاست‌که عادل وحکیم است . دانش وعدل ورحم اورا پایانی‌نیست . او خالق‌وحاکم است ومامخلوقات وبندگان او هستیم . پس هرکس‌اوامر

اورا اطاعت کند بدرگاه‌او نزدیکتر است ونزدیکترین بنده به‌پروردگار آنکس‌است‌که عادل‌تر و رحیم‌تر است و این همان عقیده فیلسوفان است‌که می گفتند منظور از فلسفه آنست‌که «آدمی‌خودرا مانندخدا سازد» (۱) ونیل بدین‌مرحله عالیترین‌درجه‌زندگانی فلسفی است .

رازی خوانندگان آثار خودرا به مطالعهٔ کتاب «سیرت فلسفی» حوالت کرده و گفتار خودرا بابیان نتیجه ذیل پایان داده است .

«اکنون‌که عقاید خودرا بیان‌داشتیم به‌مطلب اصلی بازگشته درمقام‌پاسخگوئی به انتقادکنندگان خود برمی‌آئیم . این نکته‌را باصراحت می‌گوییم‌که بعون‌خداوند عزوجل هرگز قدم ازطریق‌فلسفه برون‌ننهاده وبرخلاف دستورعقل‌کاری انجام‌نداده‌ایم. تنها اسامی آن‌کسانی‌را باید ازفهرست فلاسفه خارج کرد که چه از طریق‌گفتار وچه رفتار بوظائف‌فلسفی خود عمل ننموده‌اند اعم ازاینکه این‌بی‌توجهی ازجهالت ناشی شده باشد ویا ازرخوت‌وسستی . اما باکمك ایزد تبارك‌وتعالی پیوسته ازاین شکست برکنار بوده‌ایم » .

ابتدا از دانش خود سخن میگویم . اگر دانش ما بدان حد بودکه نتیجه آن تنها نگارش همین‌کتاب باشد همین‌مقدار کافی بودکه مارا درعداد فلاسفه قراردهد و دیگر احتیاجی نیست‌که از دیگر تألیفات خود اعم ازکتاب ورساله ومقاله‌که متجاوز ازدویست جلد میباشد‌گفتگو‌کنیم باتوجه‌باینکه دراین‌نوشته‌ها درزمینه فلسفه وطب و عرفان بتفصیل سخن‌گفته‌ایم . درمورد ریاضیات باید بگویم‌که این علم را تاحدی‌که مورد لزوم است تحصیل‌کرده ووقت خودرا به بحث دراطراف مسائل‌زائدتلف نکرده‌ام. اگر شخصی بخواهدکه درعلوم صاحب‌نظر شود باید ازچنین روش پیروی‌کند نه‌آنکه

---

۱ ـ رازی این‌عقیده را ازافلاطون اخذکرده است ،

طریق فیلسوفانی‌را برگزینند که عمر عزیزرا درمباحثات هندسی که فایدتی ازآنها حاصل نمی‌شود صرف کرده‌اند . اگر این شرح که ازفضائل خود گفتم کافی نباشد که مردمان مرا درجرگهٔ فلاسفه بدانند خیلی خشنود خواهم شد تا بدانم که کدام یك ازمعاصران من که ازشهرت فلسفی برخوردار است درزمینهٔ علم ودانش ازمن برتر است .

اکنون که ازعلم خود سخن گفتم بهتراست که عمل خودرا نیز بازنمایم تامردمان درمود من بهتر قضاوت توانندکرد . به‌عظمت خداوند سوگند میخورم که من دراعمال خویش هرگز قدم از حدود و وظیفه‌ای که دربالا بدان اشارت رفت بیرون ننهاده‌ام و هرگز مرتکب عملی نشده که آنرا بتوان مغایر بافلسفه دانست . درخدمت پادشاهان برای جنگ داخل نشده و درکارهای دیوانی نیز مصدر مقامی نبوده ام . وظیفه من بعنوان یکنفر طبیب ودرباری بدوچیز محدود بوده است . رهانیدن پادشاه از چنگال بیماری و مشاورت کردن باوی بهنگام صحت و خداوند را شاهد میگیرم که دروقت مشاوره پیوسته تأمین سعادت وآسایش مردم‌را مطمح نظر داشته‌ام . درگردکردن ثروت هرگز حریص نبوده وآنچه‌را مالك بوده‌ام درراههای ناپسندیده مصروف نداشته‌ام . باهموطنان خود واهل عالم نه‌تنها نزاع و جدال نکرده‌ام بلکه نسبت بایشان احترام لازم‌را بجای‌آورده ودربسیاری ازموارد بخاطرایشان ازحقوق گذشته‌خود درگذشته‌ام.

در مورد خوراك و پوشاك و تفریح حد اوسط را رعایت کرده وآنها که با من مصاحب بوده اند نیك میدانند که بآنچه که کفاف مخارج افراد خانواده مرا بدهد قناعت کرده‌ام .

عشق وعلاقهٔ من بمطالعه وکسب دانش برهمهٔ کسانی که مرا باایشان انس والفتی میباشد معلوم و محقق است . از هنگام جوانی تا این لحظه هرگز ازمطالعه واکتساب مقامات معنوی غفلت ننموده‌ام . اگرکتابی‌را میدیدم که قبلا نخوانده یا نام دانشمندی

را می‌شنیدم که ویرا ملاقات نکرده بودم پیش ازآنکه آن کتاب را تماماً مطالعه کنم ویا از محضر آن مرد دانشی بهره برگیرم هرگز بکاردیگر نمی‌پرداختم . درمورد مداومت واستقامت من درکار بهترین دلیل اینستکه دریکسال بیست‌هزار صفحه مطلب نوشته‌ام. پانزده سال شب وروز وقت خودرا صرف نگارش مهمترین کتاب خودکردم و دراینکار آنقدر مداومت کردم که دید چشمانم ضعیف و اعصابم ناراحت گردیدند وامروز پزشکان مرا ازخواندن ونوشتن برحذر داشته‌اند . با اینوجود هرگز نزدیکترین دوست خود یعنی قلم وکاغذرا ترك نمی‌کنم اما اغلب یکی ازشاگردانم را فرا میخوانم تا درنوشتن وخواندن بمن کمك کنند .

اگر آنچه ازفضائل خود برشمردم برای منتقدان من کافی نیست که مرا علماً و عملا فیلسوف خوانند و اگر مراد ایشان از زندگی فلسفی چیز دیگریست از ایشان انتظار دارم که ادله خودرا شفاهاً یا ازطریق کتابت عرضه دارند .

درصورتیکه ایشان بتوانند ثابت کنندکه ازما دانشمندترند آنگاه ما فتوی و عقیده ایشانرا درموردخود تصدیق وتأیید خواهیم‌نمود واگر ازعهدهٔ این‌مهم برنیامدند آنوقت ایشانرا جز تسلیم چاره‌ای‌دیگر نتواندبود . اما من مایلم باایشان بارفق‌ومدارا سخن‌گویم ازاینجهت تصدیق می‌کنم‌که شاید دررفتار من نقصی و خطائی بوده است اما درمورد عقاید وگفتار من چه توانندگفت . اگر دراین‌مورد نیز ایشان درمن‌عیبی می‌بینند بهتر است آنرا بیان دارند تا ما نیز ازآن آگاهی یابیم ودرصورتیکه گفتار مارا کاملا موافق باموازین فلسفه وحکمت یافتند آنگاه وظیفه ایشان آنست که‌ازگفته‌های ما استفاده برگیرند و برعیوبی‌که اختصاص به زندگی خصوصی ما دارند بدیدهٔ عیانت بنگرند وگفتهٔ ذیل راکه ازطبع شاعری تراوش‌کرده پیوسته بخاطر آورند .

« شما باید بآنچه من برسبیل‌پند واندرزگفته‌ام عمل‌کنید واگردررفتار من نقصی وعیبی مشهود است شما بدان التفات نکنید . به عقاید و افکار من توجه‌کرده ازآنها در تهذیب نفس خـود استفاده کنید . دراینصورت عیوب و نقائص من بشما آزاری نخواهد رسانید » .

(پایان)

بقلم : ویل‌دورانت

ترجمه : ا ، ه ، مهروژان

درسهائی از تاریخ

(۳)

فقط چندکشورکمونیست ظاهراً به‌جدائی خود ازمذهب جامه‌عمل نپوشانده‌اند ولیکن کمکهای آنرا نیز قبول ندارند ، شاید موفقیت عاجل این تجربه در روسیه ناشی ازپذیرش موقت‌کمونیسم بعنوان مذهب مردم باشدکه باعرضه تسلی و امید جای کلیسارا گرفته‌است. چنانچه رژیم سوسیالیست نتواند فقررا ازمیان بردارد شوروحدت این مذهب جدید رو به‌کاهش خواهد نهاد ویکباردیگر اعتقاد به قوای مافوق‌طبیعی برای فرونشاندن نارضائی رواج خواهد یافت .

شرق غرب است (تفاوتی درشرق وغرب نیست)

جای هیچگونه شك و تردید نیست‌که هر نوع سیستم اقتصادی باید دیر یا زود به‌نوعی انگیزه انتفاعی متوسل شود تاموجبات تشویق افراد وگروههارا به‌فعالیت‌فراهم سازد زیرا ثابت شده است‌که محرکهای دیگری مثل بردگی ، نظارت پلیس یا علاقه ایدئولوژیکی بی‌ثمر و موقتی هستند یاگران تمام می‌شوند . عموماً قضاوت درمورد افراد برحسب توانائی تولیدآنها بعمل میآید مگر درجنگ‌که اهمیت افراد برحسب توانائی تخریب سنجیده می‌شود .

نظر باینکه توانائی عملی افراد تفاوت دارد، اکثریت اینگونه توانائیها، تقریباً درتمامی‌جوامع، دراقلیتی ازافرادگرد میآید وتمرکز ثروت یکی‌ازنتایج طبیعی‌تمرکز توانائی‌هاست‌که درتاریخ بطورمنظم حادث‌می‌شود . درجوامع پیشرفته تمرکز ممکن

است به‌نقطه‌ای رسدکه قدرت تعداد افراد ضعیف معادل توانائی‌های تعداد معدودی از افراد ثروتمند گردد . در اینصورت عدم ثبات در تعادل موجب بحران می‌شود . طرق مختلفی برای مواجهه با این عدم تعادل در تاریخ بچشم میخورد که عبارت از وضع قوانین درجهت توزیع ثروت یاانقلاب است که خود موجبات توزیع فقررا فراهم‌می‌کند.

کوشش سوسیالیسم دربرابر کاپیتالیسم مبین جزئی ازنوسان تاریخی درتمرکز و توزیع ثروت میباشد . البته سرمایه‌دار وظیفه خلاقه‌ای درتاریخ ایفاء کرده است . پس‌انداز مردم‌را درقبال سودسهام یاربح به‌سرمایه تولیدی تبدیل‌کرده است. درمکانیزه کردن صنعت وکشاورزی سرمایه‌گذاری نموده است ، و نتیجه حاصله جریان کالا از تولیدکننده به‌مصرف‌کننده است‌که تاریخ هرگز بخود ندیده است .

سرمایه‌دار مدعی است‌که اگر ازآزادی نسبی دربرابرمقررات برخوردارباشد، اجتماع ازغذا ، مسکن ، وسائل راحتی وفراغت بیشتر ازآنچه‌که صنایع دستی عرضه میدارند متمتع می‌شود .

امروزه واقعیت‌زیادی دراینگونه ادعاها نهفته‌است ولی معلوم‌نیست چرا تاریخ مشحون ازاعتراض و طغیان علیه سوء استفاده‌های اقتدار صنعتی ، مداخله در قیمتها ، حیله‌بازی درکسب وکار و ثروت بی‌مسئولیت می‌باشد مسلماً تجارب سوسیالیستها در کشورهای متعدد وطی قرون متمادی باید ثابت نموده‌باشدکه این سوءاستفاده‌هارا باید باگذشت زمان منقضی شده تلقی‌کرد .

طولانی‌ترین رژیم‌سوسیالیسم‌که درتاریخ شناخته‌شده است درحدود قرن‌سیزدهم دراینکاس (پروفعلی) متداول شد .

ازآنجائیکه اینکاس‌را عقیده‌براین بودکه شاه مظهر اشعه خورشید واکثراًموجد تمام قدرتهای آنهاست لهذا شالوده کلیه امورکشاورزی ، کار وتجارت را به‌پیروی از

این عقیده پی ریزی مینمودند . هریك از افراد مستخدم حکومت بشمارمیرفت وچنین بنظر میرسید که درازای امنیت وغذای دریافتی این شرط را باخرسندی پذیرفته باشد . این سیستم تا فتح پرو بوسیله پیزارودرسال ۱۵۳۳ دوام داشت .

کارل مارکس وفردریك انگلس با بیانیه کمونیسم (۱۸۴۷) وکتاب کاپیتال (۹۵ـ ۱۸۶۷) نهضت سوسیالیسم جدیدرا پایه گذاری کردند . این دو انتظارداشتند که سوسیالیسم ابتدا در بریتانیا رسوخ کند زیرا که صنعت دراین کشور بیش از هرجای دیگر توسعه یافته وبه مرحله‌ای ازمدیریت متمرکز گرایش پیدا نموده بودکه بنظرمیرسید موجبات دخالت وضبط صنایع ازطرف دولت فراهم شده باشد . عمر آنان کفاف ندادکه با تحیر شاهد ظهورکمونیسم درروسیه باشند .

چرا سوسیالیسم جدید ابتداء درروسیه ظهورکرد جائیکه کاپیتالیسم هنوز دوران طفولیت خود را میگذراند و اثری از شرکتهای بزرگ برای تسهیل تحول درجهت کنترل دولت وجود نداشت . یحتمل علت توفیق انقلاب ۱۹۱۷ روسیه را میتوان معلول شکست دولت تزاری درجنگ وضعف مدیریت دانست . اقتصاد روسیه نیزدچارهرج ومرج واضمحلال بود .

انقلاب ازآن جهت شکل کمونیسم بخودگرفت زیرا کشور روسیه با اغتشاشات داخلی و حملات خارجی مواجه بود . مردم ازآزادی خود چشم پوشیدند تا نظم و امنیت برقرار گردد .

سوسیالیسم در روسیه اینك به ارزش انگیزه های فردی پی برده سعی می کند دوباره آنرا احیاء کند تاموجبات تحرك تولیدی بیشتر فراهم شود ومردم ازآزادی جسمی وفکری بیشتر برخوردار گردند . از طرف دیگر سرمایه داری نیزکوشش می کندکه قدرت اکتساب فردی را از طریق تجدید توزیع ثروت و تشکیل دولت رفاه ملی محدود نماید .

ترس ازسرمایه‌داری ، سوسیالیسم‌را مجبورکرده است تا آزادی‌را افزایش دهد وترس از سوسیالیسم ،کاپیتالیسم را مجبورکرده است‌که درتعمیم مساوات‌کوشا باشد . دراینصورت شرق‌وغرب ازیکدیگر فاصله‌ای‌ندارد ودیری نخواهدپائیدکه بیکدیگر خواهند پیوست .

حکومت اقلیت

الکساندرپوپ معتقد بودکه فقط مردم‌نادان ممکن است راجع به‌صورحکومت بحث و استدلال نماینده تاریخ درباره هریك از انواع آنها حرفهای زیادی دارد که بما بگوید .

پیچیدگی ساختمان بسیاری‌ازحکومتهای معاصر بحدی‌است‌که یك‌فرد به‌تنهائی ازعهده اداره‌آن برنمیآید . بنابراین اکثردولتها بصورت الیگارشی (حکومت اقلیت) اداره می‌شوند . حکومت اکثریت امری است غیرطبیعی زیراکه بندرت میتوان‌آنرا برای پیش‌برد عمل مشخص و واحد سازمان داد . اگر قبول کنیم که اکثریت توانائیها دراقلیتی ازافرادگرد آمده باشد (قسمت اول بحث) دراینصورت حکومت اقلیت مثل تمرکز ثروت امری الزام آور خواهد بود . تنها کاری کـه از اکثریت برمیآید این است‌که متناوباً حکومت اقلیت‌را برکنارکند واقلیت دیگری‌را جانشین آن سازد .

آیا تاریخ حقانیت انقلاب را توجیه می کند ؟

دربسیاری ازموارد پیشرفت تدریجی اقتصادی ممکن است منتج به‌همان‌نتایجی شود که ما حصل انقلاب است . انقلاب فرانسه موجب شد کـه اریستو کراسی مبتنی بر مالکیت زمین جای خود را از نظر نیروی حاکمه به طبقه تاجر و کاسب بدهد . لیکن نتیجه مشابهی نیز بدون خونریزی یا برهم خوردن نظم عمومی در انگلستان قرن نوزدهم بدست آمد .

قطع رابطه سریع با گذشته استقبال از نوعی دیوانگی است که ممکن است

بدنبال شوك ناگهانی یا فلج‌کننده ظاهر شود . همانطور که سلامت روانی افراد به‌پیوستگی و تسلسل خاطرات بستگی دارد ، سلامت‌گروهی نیز به استمرار سنن آن نیازمند است .

دموکراسی پیچیده‌ترین نوع حکومت است زیرا که به‌گسترش وسیع هوش و بصیرت احتیاج دارد . لیکن ضرر دموکراسی کمتر ازهر نوع دیگر حکومت و فایده آن بیشتر ازسایرحکومتها است . همین عامل دموکراسی بودکه آتن ورم‌را به‌خلاق‌ترین شهرهای تاریخی مبدل‌ساخت وموجب‌شدکه رفاه وآسایش بی‌نظیری ظرف‌دوقرن برای اکثریت عظیمی ازتوده مردم آمریکا فراهم‌گردد .

درزمان کنونی دموکراسی ، با قاطعیت هرچه تمامتر ، مساعی خود را وقف گسترش تعلیم و تربیت و حفظ بهداشت عمومی مینماید ، اگر مردم از نظر امکانات تعلیم وتربیت ازمساوات برخوردارباشند دراینصورت دموکراسی‌واقعی وبرحق‌خواهد بود زیرا دراین‌گفتار یك‌حقیقت حیاتی وجوددارد : اگرچه انسانها نمیتوانند برابر ویکسان باشند لیکن میتوان امکاناتی فراهم‌نمودکه دردسترس آنها به‌آموزش وپرورش وسایر فرصت‌ها برابر ومساوی‌باشد .

امروزه دموکراسی دربریتانیا ، ایالات متحده آمریکا، دانمارك ، نروژ، سوئد، سوئیس وکانادا بهتر ازهرزمان دیگر اعمال میگردد . ولی هرگاه جنگ وخصومت درگیر شود واختلاف طبقاتی یا نژادی انسانهارا به‌شکل اردوهای متخاصم درمقابل یکدیگر قراردهد و مباحثات سیاسی به‌نفرت بیدلیل مبدل شود ، دراینصورت هریك ازطرفین سعی خواهدکرد دیگری‌را بزور شمشیر ازپای درآورد . اگر اقتصاد آزاد ازتوزیع عادلانه ثروت عاجز بماند ، راه برای دیکتاتوری‌کسی‌که قول‌دهد برای‌همه ایجاد تأمین‌کند باز خواهد بود و یك دولت نظامی بردنیای دموکراتیك حکمفرمائی خواهد کرد .

(ناتمام)

فریدون نوزاد

فدائی لاهیجانی

شیخ محی الدین احمد مشهور به شیخ زاده، متخلص به فدائی، فرزند شیخ شمس الدین محمد اسیری از عرفای سلسله نوربخشیه میباشد خواندمیر نام او را چنین ثبت نموده است «شیخ محی الدین احمد که در میان طوائف انسانی مشهور است به شیخ زاده لاهیجی(۱)

شیخزاده فدائی درشیراز تولد یافت، سام میرزا صفوی درشرح حال اومی نویسد: چون شیخ محمد لاهیجی درشیراز رحل اقامت افکند «شیخزاده در آنجا متولد گردید(۲) صاحب آتشکده آذرنیز معتقد است: «شیخزاده خود درشیراز متولد شد(۳) و بناعلیهذا این زمان مصادف با سکونت اسیری جهت ارشاد خلق در شیراز است، از تاریخ تولد وی اطلاعی در دست نیست ولی علی الرسم باید بعد از سال ۸۶۹ که سال وفات سید محمد نوربخش است باشد.

فدائی در فراگرفتن علم ودانش لحظه‌ئی نیاسود و «درخدمت بحرمنشان شیراز کسب کمال فرموده در اندک روزی ازهرعلمی بخشی فراگرفت(۴) و به کسب کمالات(۵)

۱ـ حبیب السیر جلد چهارم صفحه ۵۰۴ چاپ تهران به تصحیح آقای جلال همائی.

۲ـ تحفه سامی صفحه ۶۷ چاپ تهران تصحیح استادفقید وحید دستگردی.

۳ـ آتشکده آذر چاپ تهران تألیف آذر بیکدلی جلد ۲ تصحیح دکتر سادات ناصری.

۴ـ هفت اقلیم امین احمدرازی چاپ تهران تصحیح مرحوم جوادفاضل.

۵ـ آتشکده آذر

پرداخت و آنقدر کوشید که «ازمشاهیر مستعدان روزگار(۶) گردید و لیاقت آنرا یافت که با افرادی چون شیخ نجم ثانی زرگر مصاحب(۷) و هم پیاله شود .

فدائی بدون توجه بمرتبه فضلی خود و رتبه والای پدر از لحاظ شیخوخیت و رهنمائی خلق «ازغایت شرب مدام فرقمیان صبح و شام نمیکرد(۸) دل در گروخم و خمخانه داشت و بخاطر پیاله پیمان میشکست ، در باده‌گساری افراط مینمود و از مدیحه‌ایکه برای نجم‌ثانی ساخته این اعتیاد مفرط آشکار و معلوم است ....

می شبانه که مردافکن است و توبه شکن
چنان بدور تو از شیخ و شاب برده شعور
کـه زاهدان سحرخیز برنمی‌خیـزنـد
بجـای بـانگ صلا گردمند نفحه صور

ولی با همه اینها در نزد شاه اسماعیل عزت و احترامی وافر و مرتبه‌ای والا داشت و بهمین جهت نیز چون محمدخان شیبانی اوزبك در ناحیه خراسان بدست‌درازیهائی پرداخت و ایجاد ناراحتی برای دولت جوان صفوی نمود ، شاه اسماعیل محی‌الدین احمدفدائی رابعنوان سفیرخاص نزدخان اوزبك فرستاد ، دراین‌سفر فدائی مأموریت داشت محمدخان‌شیبانی را بقدرت روزافزون دولت‌صفوی آگاه‌گرداند و با بیان شیوا و منطقی موجب‌گرددکه خان اوزبك از اعمال بی‌رویه خود دست برداشته و در ستیزو جنگ‌نکوبد و صلح و دوستی را بر مکر و نیرنگ رجحان نهد ، اگرچه وی در آن مجلس دادفصاحت داده(۹) ولی‌غرور و طمع چشم‌خان‌را کور کرد و نتوانست در خلال

۶ــ عالم‌آرا عباسی جلد اول صفحه۳۷ تألیف اسکندربیك ترکمانی چاپ تهران بکوشش دکترافشار .

۷ و ۸ــ تحفه‌سامی.

۹ــ ریاض‌العارفین صفحه۲۲۶ چاپ سنگی تهران تألیف رضاقلیخان‌هدایت .

بیان شیخزاده حقیقت آشکاری را به بیند و بواقعیت تسلیم گردد ، این سفارت میباید در اواخر سال ۹۰۹ یا اوایل سال ۹۱۰ اتفاق افتاده باشد ولی صاحب حبیب السیر بز شاه اسماعیل را با محمدخان شیبانی بسال «ست عشر تسعمائه(۱۰) ثبت نموده است .

فدائی بعد از بازگشت عزت و احترام بیشتری یافت و مورد«اشفاق پادشاهی گشته(۱۱) وروزگار بخرمی سپری مینمود ، بالارفتن سنین عمر درپختگی بیشتراو تأثیر داشت ، حقایق زندگی روشنتر بر او تجلی نمود ، از مناهی تایب گشته و از خدمات درباری روی گردانید و بشیراز رفت وگوشه‌ای بگزید و بعبادت پرداخت ، وفات اورا آذر بیگدلی و رضاقلیخان هدایت بسال ۹۲۷ هجری قمری ثبت کرده اند(۱۲) ولی در بستان السیاحه درج گردیده : «وبر سنگ سماقی بزرگ تاریخ فوت پسرش باین عبارت منقور است (احمدبن محمدالاهیجی سنه احدی و عشیربن وتسعمائه(۱۳) ...

دوران سلطنت شاه اسماعیل صفوی را باید زمان تحرك ایرانیان تلقی نمود ، دراین ایام سلسله جوان صفوی برای کوتاه کردن دست بیگانگان وکسب قدرت دردنیای آنروز بکوشش دامنه داری برخاسته بود ، حس میهنپرستی برروح مردم حاکم بود، اطرافیان شاه اسماعیل نیز چنین روحیه‌ای داشتند، جنگهای خونین مداوم باعثمانیها واوزبکان ازیکسو وگردنفرازان محلی وداخلی ازسوی دیگر موجب میشد مردم بفنون مبارزه وروش سپاهیگری اقبال بیشتری نمایند ازین جهت استبعادی نداردکه شیخزاده را دلاوری جنگاور بشناسیم ودوستی وصمیمیت فوق العاده اورا باامیر یارمحمد خان

---

۱۰ ـ رجوع کنید به حبیب السیر ج۴ صفحه ۵۰۴ .

۱۱ و ۱۲ ـ رجوع کنید به آتشکده آذر و ریاض العارفین

۱۳ ـ طرائق الحقایق معصومعلیشاه چاپ تهران جلدسوم صفحه ۱۳۰ تصحیح دکتر محمدجعفر محجوب .

اصفهانی ملقب بـه شیخ نجم ثانی امیرالامرای شاه اسماعیل نشانی از سپاهیگری او بدانیم تخلص فدائی نیز باین استنباط قوت بیشتری میبخشد.

باستثنای امین احمد رازی که مینویسد: «از مؤلفاتش یکی شرح گلشن راز است (۱۴)» دیگران تألیفی بنام‌او ثبت ننموده‌اند واینهم‌قاطعاً اشتباه‌است زیرا شرحی که‌برگلشن راز شیخ محمود شبستری نوشته شده، مفاتیح‌الاعجاز، ازتألیفات با ارزش شیخ شمس‌الدین اسیری پدر فدائی است.

فدائی‌را مردی‌سخندان وخوش‌طبع وفردی‌سخی معرفی نموده‌اند که درنظم‌قدرت طبعی داشت وازفنون شعر کاملا مطلع بوده است ومخصوصاً به سرائیدن رباعی رغبت و شوق زیادی نشان میداد، به‌کرامت وجود و بخشش معروف بـود، دیوانی بنام وی دیده نشده واین‌اشعار ازکتب وتذکره‌های مختلف جمع‌آوری شد.

ای همنفسان میدهم امروز نشانی — فرداکه‌شوم کشته‌نهان قاتلم این‌است
گفتی‌که بگومشکل‌خود تابگشایم — گفتن‌نتوانم بکسی مشکلم این‌است

✩ ✩ ✩

وه کز غم تو خویش نهفتن نتوانم — وز بیم رقیبان بتـو گفتن نتوانم
طالع‌نگرایشوخ، که‌چون‌درسخن‌آئی — بیخود شوم ازخویش وشنفتن نتوانم
شوخی دل و دین برد بغارت زفدائی — این طرفه که میدانم و گفتن نتوانم

✩ ✩ ✩

صبحدم بوئی به‌مخموری رسیدازمیکده — آنچه‌دید ازکعبه زاهدر ندید ازمیکده

✩ ✩ ✩

ببلای دل فتادم ز کرشمه جوانی — چه‌کرشمه‌آفت‌جان‌چه‌جوان بلای‌جانی

---

۱۴ - رجوع کنید به‌هفت اقلیم.

✩✩✩

ایگل روی ترا چون من بهرسو بلبلی — از تو دارد این مثل شهرت که شهری و گلی

✩✩✩

زمشرب شیخ اگر لافد بکف پیمانه میباید — چسود از حرف رندی مشرب رندانه میباید

رباعیات

از دار بقا فتاده دردار عذاب — آدم زپی گندم و ما بهر شراب
مرغان بهشتیم عجب نیست اگر — او ازپی دانه رفت و ما ازپی آب

✩✩✩

نقش صور جهان فدائی هیچ است — اوئی وتوئی ، منی ومائی هیچ است
چو آینه جهان نمائی هیچ است — خود هیچی وهرچه مینمائی هیچ است

✩✩✩

گر چشم گشایم بجمال تو خوش است — ور دیده به بندم بخیال تو خوش است
هیچ ازتو بجز فراق تو ناخوش نیست — وان نیز به امید وصال تو خوش است

✩✩✩

خواهم که چو پیراهن گل فرسایت — در جامه جان کشم قد رعنایت
گه بوسه زنم چو آستین بردستت — گه سر بنهم چو دامن اندر پایت

✩✩✩

خلقم اگر آشنای خود میخواهند — الحق سپر بلای خود میخواهند
خود را ز برای ما نمیخواهد کس — مارا همه از برای خود میخواهند

✩✩✩

درموسم نوروز زبان شد همه بید وز آمدنت به گلستان داد نوید
گشتند درختان ز شکوفه همه چشم وندر ره انتظار گردند سپید

☆ ☆ ☆

فصل گل و مل ، نوای مرغان بهار هست اینهمه و تو غایب ای‌زیبا یار
آنجاکه تو حاضری ازاینهام چه‌سود وانجاکه تو غایبی به آنهام چکار

☆ ☆ ☆

درجستن آن نگار با حیله و جنگ گشتیم سراپای جهان با دل‌تنگ
شد دست ز کار و پا فتاد از رفتار این بسکه بسرزدیم وآن بسکه به‌سنگ

☆ ☆ ☆

هربار که دل بوصل شادان کردیم دیدیم که خاطرت پریشان کردیم
خوشباش که ما صبر به‌هجران کردیم برخود دشوار وبرتو آسان کردیم

☆ ☆ ☆

بس بند که بر مشکل خود می بینم وز خویش برون منزل خود می‌بینم
من عشق نمیشناسم الا امروز شور عجبی در دل خود می‌بینیم

☆ ☆ ☆

عاشق من ودیوانه من وشیدا من شهره من و افسانه من و رسوا من
کافر من و بت پرست من ترسا من اینها من و صدبار بتر زینها من

☆ ☆ ☆

ایگل نظری به عندلیبان نکنی می درکف و یاد بی‌نصیبان نکنی
ناکامی غربت نکشیدی هرگز اینستکه پروای غریبان نکنی

☆ ☆ ☆

باز آی که در سوز وگدازم بینی بیداری شبهای درازم بینی
نی‌نی غلطم ، که خود فراق تو مرا کی زنده گذارد که تو بازم بینی

پایان

علی عنقا

ضمیرشناسی - جاذبه انسانی

دانش مانیه‌تیسم - ورزشهای مقدماتی چشم

۱ - درمرکز یك‌صفحه‌کاغذ سفید نقطه سیاهی باندازه یك پنج‌ریالی رسم‌کرده وکاغذرا بدیوار اطاقیکه محل عمل مغناطیسی شماست بارتفاعی‌که شما درنگاه‌کردن محتاج به بلندکردن سر ننماید نصب نمائید و خـود در فاصله دومتری آن به‌نشینید این‌کاغذ نباید خیلی نزدیك باشدکه درموقع نگاه‌کردن موجب دوبینی شود ونه‌خیلی دور که باعث جمع‌کردن پلك چشم گردد که این هردو حال مضر وآرام و باز بودن چشم راکه درموقع نگاه‌کردن منظور است مختل میکند .

وقتی درجای خود یعنی دومتری کاغذ قرارگرفتید بطور ثابت نقطه سیاه وگرد وسط‌کاغذ را هرقدر ممکن است بدون انحراف فکر و انحراف چشم نگاه‌کنید فایده این ورزش گذشته ازتمرکز فکر ثابت‌کردن نگاه است .

درحین نگاه اگر چشمها مایل به بسته‌شدن بودند شما برعکس آنهارا قدری بازترکرده نگاه‌را امتداد دهید تاوقتیکه خستگی روی‌دهد .

بعضی اشخاص درابتدای ورزش قادرند تا سه دقیقه بدون خستگی نگاه‌کنند و متدرجاً مدت زیادتر میشود تا ربع ساعت وبیشتر وبعضی دیگر بعکس از یك دقیقه نگاه ثابت خسته میشوند درهرحال بمحض‌خسته شدن باید چشمها را یك‌لحظه بست و پس ازرفع خستگی دومرتبه شروع بورزش‌کرد .

باید باحوصله وارادهٔ ثابت نگاه خودرا تربیت نمود ودرموقع نگاه‌کردن اگر فکر متفرق است با شمردن آهسته یا بلند حواس خود را جمع کرد اگر میدانید

چشمانتان زود خسته و یاگرم میشود قبل از عمل تمرین باآب صاف و پاکیزه و سرد آنرا بشوئید .

بجای صفحه کاغذسفید ونقطه‌سیاه ازآینه رادیوهیپونتیك هم ممکن‌است استفاده نمود باین‌ترتیب که آینه را دردست راست خودگرفته بطوریکه دسته آن بین شست و انگشتان دیگر قرارگیرد آنوقت پشت میز نشسته وآینه را ابتدا در فاصله ۲۵ تا ۳۰ سانتیمتر ازچشم قرارداده وآرنج چپ را قدری به‌لبهٔ میز تکیه بدهید وتدریجاً این - فاصله را زیادکنید وتوجه داشته باشیدکه فاصله را خیلی به‌آهستگی زیادکنید زیرا عجله وحرکت تند موجب اختلال آرامش روحی میشود این‌آینه درطول مدت تمرین باید هم‌سطح با ریشه بینی و نگاه عامل برروی‌گلولهٔ فلزی‌که درمیان آینه است ثابت بماند پس ازآنکه دست کاملا باز وکشیده و نگاه وفکر شما برروی‌گلوله داخلی آینه حداقل یك‌دقیقه تثبیت ومتمرکز شد بخود تلقین‌کنید (من برنگاه و فکر و روح خود مسلطم وهیچ موجب وعلتی نمیتواند افکار ونگاه مرا متفرق‌کند) این تمرین تامدتی باید اجرا شود که بتوان ۳ تا ۵ دقیقه بطور ثابت نگاه کرد و متمرکز بود درموقع خستگی باتنفس عمیق درهوای آزاد باین‌ترتیب که هوا آهسته ازراه بینی داخل ریه شده و از همان راه آهسته خارج‌گردد رفع‌خستگی نمائید وقتی آسایش وارامش پیدا شد تمرین‌را دوباره شروع‌کنید .

نکته مهم آنستکه همیشه باید فکر بانگاه توأم باشد نه‌اینکه نگاه بلااراده و بی‌قصد انشاء انجام یابد فکر و اراده باید تکیه‌گاه نگاه باشد یعنی فکر و اراده را درمغز متمرکز وازمجرای چشم بانگاه همراه‌کرده مثل‌اینکه درون نقطه سیاه یاگلوله فلزی آینه رادیو هینوپتیك چاهیست که شما باکمال‌دقت عمق آنرا تفتیش میکنید .

۲ ـ نگاه بطرف مقابل تنها کافی نیست باید چشم را به نگاه ازطرفین عادت داد (بدون پلک زدن) برای رسیدن باین مقصود ورزش زیررا باید عمل کرد بطوریکه چشم از نقطه سیاه روی کاغذ برداشته نشود سررا منظماً براست وچپ بگردانید این مشق را باید تاآن مدت انجام داد که بتوان پنج الی شش دقیقه بدون خستگی بطورمورب به نقطه سیاه نگاه کرد .

۳ ـ بعد از اطمینان از اینکه میتوان بدون خستگی و بدون حرکت نگاه کرد باید بی آنکه سر تغییر مکان دهد هرقدر ممکن است بطوریکه خستگی پیدا نشود چشم را بطرف راست وچپ تاآنجائیکه ممکن است منظماً بگردانید مدت این ورزش پنج الی شش دقیقه است یعنی تاآن مدت باید ورزش کرد که چشم بتواند پنج الی ده دقیقه باین ترتیب بدون خستگی ورزش کند اینکار برای تقویت عضلاتیکه تخم چشم را حرکت میدهند بسیار مفید وعالی است .

ـ وقتی ورزش‌های قبلی بپایان رسید باید نگاه را روی آینه امتداد داد باین ـ ترتیب که درفاصله مناسبی مقابل آینه نشسته عکس خودرا درآن مشاهده کرد بطوریکه نگاه شما بین دوچشم درریشه وانتهای بینی عکس شما درآینه باشد وعکس خود را درآینه بمنزله صورت دیگران فرض کنید وخودرا باتمام ابهت و ظهور شخصیت وآن عظمتی که درمقام دریافت آن هستید دربرابر آیینه ظاهر نمائید .

این ورزش درحالت نشسته کافی وقابل توجه نیست ودرحال ایستاده بهتر است مگراینکه انسان به نشستن ملزم باشد (دریادداشت‌های شادروان حضرت محمد عنقا اینطور نظر داده شده که ایستادن برای هوگونه عمل مانیه تیسمی درفکر انسان جنبه غالبیت را تمرکز میدهد که خود یکنوع اتوسوگژ سیون غلبه ونفوذ است) .

به‌هستی خود پی‌بردن ووجود خودرا دریافتن عبارت ازبدست‌آوردن مرکز ثقل و محور غیر متزلزلیست درخود که در موقع حملات حوادث تکیه‌گاه متین باشد و این مسئله درزندگانی بسیارمهمی است وقتی نگاه‌شما قدرتی بدست‌آورد بایدگزارش زندگی خودراکه ممکن است بعضی ازآنها شما را مضطرب نماید تحت تجربه و عمل جاذبه بگذارید مثلا فکرکنید ترس واضطراب شما بیشتر ازچیست ؟ آیا ملاقات با مدیر یارئیستان ؟ بدواً علت‌آنرا فکرکنید سپس طرف‌راست خودرا نگاه‌کرده درعقل خود منطق و قانونی راکه باید رفتارکنید بسنجید ووقتی باآن شخص مواجه شدید با نهایت قوت قلب (تنفس عمیق باهوای، صاف‌وخشك وحشت‌واضطراب قلب راکه ازترس پیداشده جلوگیری میکند)تصورکنید مقابل یکی‌ازدوستان وکسانیکه اورادوست‌دارید واقعید وحرف خودرا که حاضرکرده‌اید بی‌هیچ ناراحتی بگوئید و همچنین درسایر موارد فکررا باید تربیت‌کرد . تنفس عمیق‌کشید . تصویر خود را با عزم واراده در آئینه نگاه‌کرد وبواسطه وضعیت قانونی و متین خود اعتمادرا بخود الهام‌کرد درنتیجه راحتی حیرت‌آوری ازاین نوع رفتار دریافت خواهید نمود .

اندرز

درهمه حال توجه داشته باش‌که باید فروتن باشی و هیچگاه‌گرد تکبر و غرور نگردی‌که بزرگترین آفت مرد غرور و خودنمائی میباشد . ازستیزه و جنگجوئی کناره‌کن وتاتوانی از در مهربانی و سازش برای که بهترین راه آسایش همین است .

(ازکلمات بزرگان)

دکتر هراند قوکاسیان

یقیشه چارنتز

Yeghishe Charetz

قرن ماست که به ما سند میدهد ، اما کیفیت بهای این سندرا نسلهای آینده‌اند که روشن می‌کنند . سندی که ارزش آن درشکست بهتر تعیین میشود .

برای تسلط به‌قرن خویش فرض است که هم باروح خود عمیقاً گذشته‌را احساس کرد وهم‌زمان حال‌را .

« چارنتز »

« یقیشه چارنتز » درسال ۱۸۹۷ درشهر « کارس » بدنیا آمد بشهری که ایستگاه



راه‌آهن بود ودرجنگ بین‌الملل اول برسرراه سپاهیان‌روس قرارداشت . لشکریانی که

ازآن محل به طرف جبهه ترکیه میرفتند . وهم این تصادف بود که برای نخستین بار درروح شاعر اثرهمیشگی گذارد .

پدر ومادر چارنتز اهل «ماکو» بودند . اما او تحصیلات ابتدائی ومتوسطه را درزادگاهش گذراند ودرجنگ جهانی‌اول بطور داوطلب وارد ارتش روس شد وسپس درسال ۱۹۱۵ به مسکو عزیمت کرد و درآنجا در انقلابات روسیه شرکت جست و در جنگهای داخلی واردگردید . آنگاه در سال ۱۹۱۹ بـه ارمنستان بازگشت و وارد مبارزات سیاسی شد . اما ازآنجاکه نمیتوانست دربرابر محدودیت‌ها وعدم‌آزادیهای آن‌سامان تحمل بیاورد ، بفعالیت پرداخت . وهم این‌بود که اورا ازنظر دولت روسیه مشکوك‌گردانید و دستگیرکرد واو از زندانی به‌زندان‌دیگر افتاد و سرانجام درهمان تبعیدگاهها درسال ۱۹۳۸ جان سپرد .

چارنتز درزمان تصدی وزارت فرهنگ «لنکل آقبالیان» درجمهوری مستقل ارمنستان بعنوان ریاست دفتر آن وزارت‌خانه انتخاب‌شد ودرهمین دوره بودکه‌شهرتی شایسته بسراغ او آمد و بویژه باانتشار «سه ترانه به دختر غمگین» و «افسانه دانته» بشهرتش سخت افزوده‌گردید .

چارنتز هنگامی وارد میدان ادبیات شدکه هنوز بسیار جوان بود . او درابتدا تحت تأثیر « واهان دریان » به سرودن شعرهای غنائی و غم‌انگیز پرداخت اما ازسن ۲۰ ـ ۲۱ سالگی ازاین تأثیرپذیری دست‌کشید وبعنوان شاعری جوان زبانزد خاص و عام شد . شعرهای «سوما» ، «ترانهٔ مردم» « بالهای پولادین » ، «جنون زدگان خشم» وغیره اورا بعنوان شاعری سرسخت وحقیقت‌جو معرفی‌گرداند .

چارنتز شاعری به مفهوم واقعی است . شعر او بیان کنندهٔ احساسات رقیق عصر ماست . جذبهٔ‌کلام ، تعابیر و استعارات نو وبدیع او ، شادابی و عمق دیگری

به‌شعر ارمنی بخشیده است وبخصوص این قدرت او ازشعرهائی‌که بین سالهای۱۹۲۴ـ ۱۹۱۵ سروده است‌کاملا پیداست . و بالاخص شعر «درستایش میهن» او که نام او را جاودانه ساخت .

درسال ۱۹۲۲ مجموعه‌ای در دوجلد ازآثار وی به چاپ رسید وهم در سال ۱۹۳۲ کتابی بانام « شعرها » از وی در ایروان انتشار یافت و نیز در سال ۱۹۵۵ یك جلد بزرگ دیگر ازآثار او بزیور طبع آراسته شده است وهمچنین آخرین باردرسال ۱۹۶۲ بودکه‌کلیه آثارش درشش جلد قطور بطبع رسید .

دربزرگی وعظمت یقیشه چارنتز شاعر ارامنه‌گمان میرود اگر تنها به‌گفته‌ئی از «پوئی آراگون» شاعر ونویسندهٔ معاصرفرانسوی اشاره‌شود شخصیت جهانی‌او روشن خواهد شد .

« پیشانی قرن ما بانام این شاعران مزین شده است «کپلینگ» از انگلستان ، « آپولینر » و « الوار » از فرانسه « ریلکه » از آسمان «گارسیالورکا » از اسپانیا ، « مایاکوفسکی » و « ویسه نین » از شوروی و « ایساهاکیان » و « یقیشه چارنتز » از ارمنستان .

اهل‌حقیقت وارباب طریقت محلی‌را خانقاه‌گویندکه غیاب وحضور دوست و دشمن درآنجا مساوی بود و فسق و زهد مقبل و منکر یکسان اهلش عیوب خلق‌را بپردهٔ اغماض ستارند وساکنان اسرار مردم‌را بنظر فیاضی نگهدار .

کاظم رجوی (ایزد)

انجمن ادبی حکیم نظامی

مرد کهن

> این قطعه را گوینده در پاسخ کسانیکه باو نگاشته بودند که شما دردی نکشیده و رنجی ندیده‌اید ساخته و گرنه در موارد دیگر بسیار فروتن میباشند .

زمام دهر ، بسودای عشق زاده منم ،

ز چرخ عشق . بدریای غم فتاده منم .

بطالع هنر و بخت ذوق و اختر شوق ،

بسرنوشت غم و درد و رنج زاده منم .

ازآن ز آتش دل ، آب شعر میچکدم ،

که خاك تن بره جان ، بباد داده منم .

کسیکه در همهٔ عمر خویشتن ، هرشب ،

ز دست ساقی غم ، خورده است باده منم .

حطام هردوجهانرا ، ز نقد و نسیهٔ آن ،

همیشه درگرو عشق و می نهاده ، منم .

ز بحر ذوق و هنر ، آنکه با سفینهٔ شعر ،

بسوی ساحل جان ، راه نو گشاده منم .

همان‌که با تن تنها ، به پیش لشکر غم ،

چو کوه سر بفلك سوده ، ایستاده منم .



اگر نژاد سخن را نژاده‌ای باشد ،

سخن گواه بود خود که آن نژاده منم :

که شمس عارف تبریز ، را نبیره منم ،

حکیم نامور گنجه را ، نواده منم ؛

عزیز دیر مغان ، همچو خواجهٔ شیراز ،

مرید نابغهٔ طوس با اراده ، منم ؛

نوای نای کهن را ، زرند نامی بلخ ،

بگوش جان ودل وهوش ،گوش داده منم ؛

ولایت سخن شیخ را ، بسحر حلال ،

ولی برحق شعر حلالزاده ، منم .

دریغ ز آنهمه مرد کهن که بگذشتند !

کسیکه مانده ازآن کهنه خانواده ، منم .

بجنگ کهنه و نو ، یکه تاز کهنه سوار ،

بزعم اینهمه نوباوهٔ پیاده ، منم .

بجنگل هنر « شعر هو » چو شیر نری ،

فتاده در صف بوزینگان ماده ، منم .

درین نبرد چو (ایزد) ، حریف اهرمنان ،

بجادوی سخنی نغز و سهل و ساده ، منم

عبدالرحیم حقیقت (رفیع)

(نقش آرزو)

هنوز هم که هنوز است داغ او دارم

بیاد او همه شب گریه درگلو دارم

ز نقشهای فریبندهٔ جهان خیال

جمال اوست اگر نقش آرزو دارم

به شوق لعل سخنگوی او بحسرت وآه

مدام با دل آشفته گفتگو دارم

بجستجوی نگاه پر از محبت او

میان خلق شب و روز جستجو دارم

نظر بظاهر آرام من مکن ایدوست

که در نهان به غم یار . های وهو دارم

امید نیست چو دیگر ببینمش با خویش

غمی که مانده از او در دلم نکو دارم

(رفیع) ناز وفایت که در غم جانان

به خون نشستی و گوئی هوای او دار

ابراهیم ناعم

نقش باطل

همه‌را صحبت دل هست و نشان از دل نیست
فهم این مطلب اگر خواست کسی مشکل نیست

دعوی مهـر و وفـا بیش نمـایند و لیك
آنکه از سینه کند زنگ ریا زایل نیست

روی در روی نشیننـد بسـی تلـخ و تـرش
حسن خوئی که دهد جلوه بهر محفل نیست

همه مـرغ سخن گلشن عشقنـد و ، دریغ
که از این زمزمه جز خون جگر حاصل نیست

هریکی تشنه ز هرسوی بخون دگریست
آنکه زین فتنه شود جان ترا حایل نیست

آتشی خود بهمه خرمن عمرند و حیات
یك نسیمی که نوازد دل وجان کامل نیست

یارب این عهد چه عهدیست که درزمره خلق
آنکه کار دوجهان اوفتدش با دل نیست ؟

چه شدند آنهمه خوبان که دگر آیت مهر
زآن بزرگان خرد ور بجهان نازل نیست ؟

همه را آب و گل از کینه سرشتند مگر

که نشانی ز وفا درهمه آب وگل نیست ؟

بزم آرای که میباشد و در مجلس کیست

آن دل افروز چراغی که در این منزل نیست؟

وای برما کـه ندانیم در این بحر محیط

دست خیری که بردمان بسوی ساحل نیست !؟

نقش باطل زند ایـام ز هر گردش چـرخ

مست باشد کس اگر آگه از این باطل نیست !؟

فخر بر هم چه فروشند چو دانند بدهر

لطف ایـام کسی را بـا بد شامل نیست ؟

جرح دل را چه زنند آب نمك ازپی هیچ

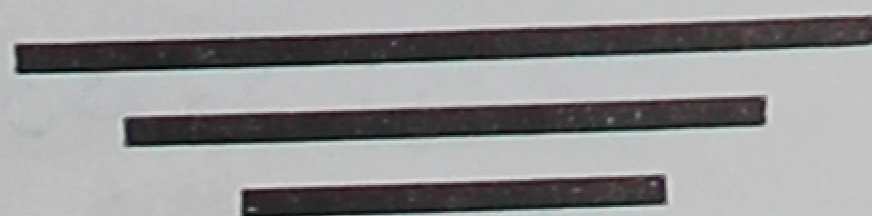
نیست این نکته پدیدآ نکه جهان قابل نیست؟

رخش راند بکجا بیخبر از خـود بشتاب

آ نکه داند که دمی بیش در این محمل نیست؟

« ناعما » باکه فتاده است سروکار کسان

که دلی، هیچ برارباب خرد مایل نیست ؟



کمال زین‌الدین

رئیس انجمن ادبی کمال

تنها سوختم !..

گرچه همچون شمع در بزم تو تنها سوختم

خوشدلم چون محفل اهل وفا افروختم

تا بشستم دفتر دانش بسیلاب سرشک

پیش استاد محبت نکته ها آموختم

تا شبی در خلوت جان راه یابم شمع سان

گریه کردم ، آب گشتم ، سوختم افروختم

گاه همچون نرگس سرمست وگاهی غنچه وار

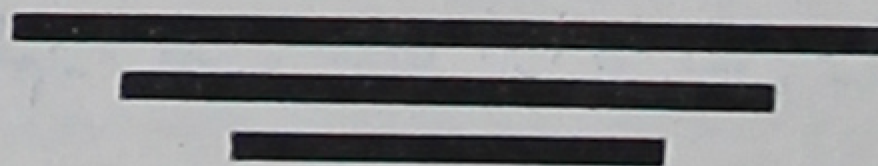
دیده بگشودم بدیدارت ، ولی لب دوختم

تا چه گوهرها از آن ابر معانی شد نصیب

کز نثارش همچو لقمان گنج حکمت توختم

تا ازاین خامی که جانکاهد رها گردم کمال

گاه چون اخگر گهی چون برق تنها سوختم



علی عنقا

غزل

با غمت ای ماه هرشب تا هم آغوشیم ما
همچو می آتش بجان داریم وخاموشیم ما

در خم گیسوی پرپیچ تو تا دل خانه کرد
بر سر هر کوی و برزن خانه بر دوشیم ما

جان بلب آمد پی آب حیات ای‌خضر راه
رحمتی کن تا کنار چشمهٔ نوشیم ما

دشمن جانی و ما را نیست باکی از هلاك
دوست را از جان غلام حلقه درگوشیم ما

با دل هشیار تا میخانه ما را شد مقام
از دوچشم مست ساقی مست ومدهوشیم ما

روزگاری رفت و درپی میرود تا روز وشب
یاد تو با ما و در یادت فراموشیم ما

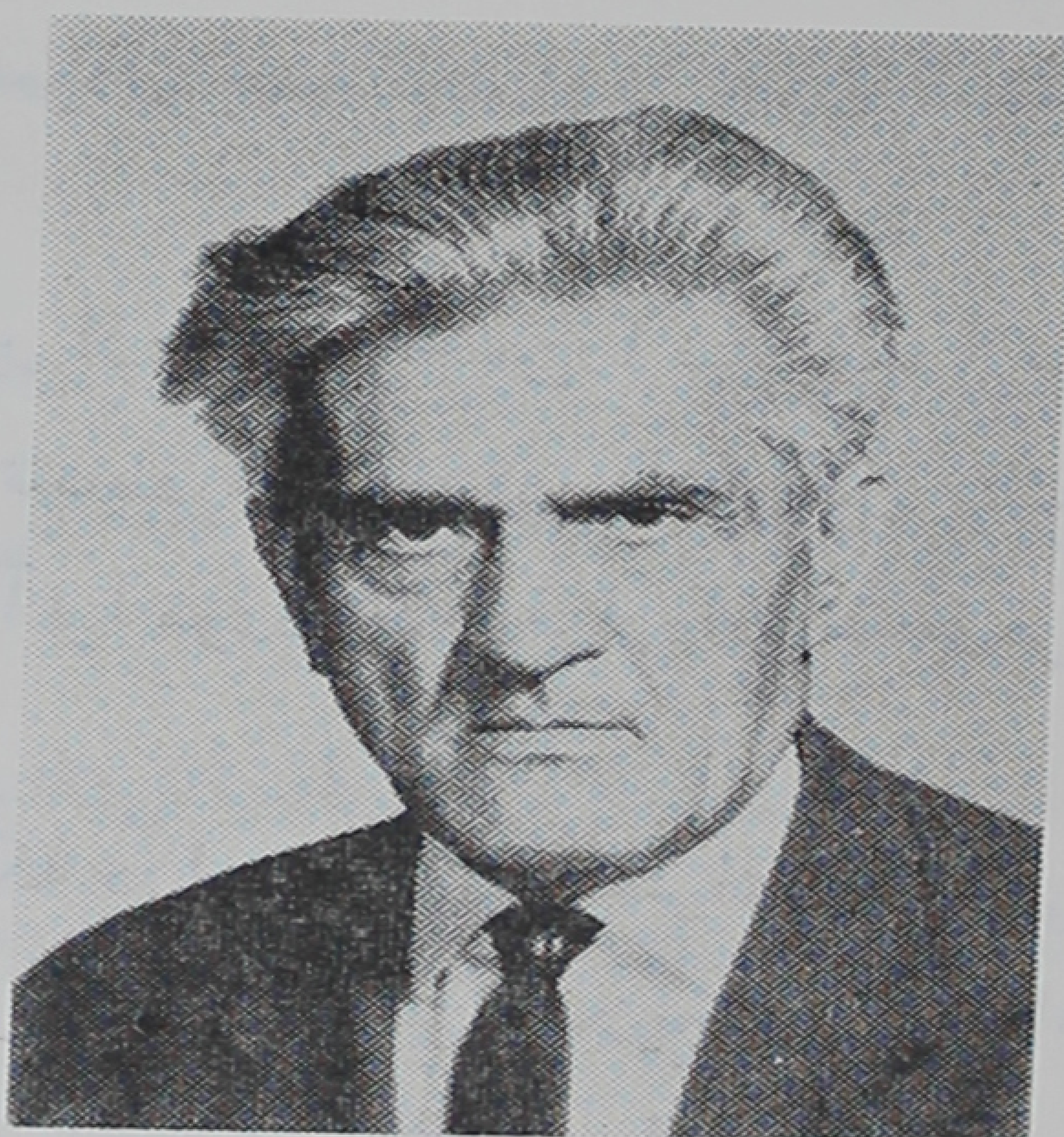
بیخبر بگذشت با یاد تو دوش امروز نیز
بیخبر ازخویش وازبیگانه چون دوشیم ما

مهر عالم‌را بدل عنقا ازاین‌پس راه نیست
با خیال روی آن مه تا هم آغوشم ما

وحید زاده (نسیم)

یحیی دیو سالار

اکنون متجاوز ازچهل سال ازدوران تأسیس انجمن ادبی حکیم‌نظامی میگذرد ودرطول این زمان چنانچه اهل فضل وسخن برآن وقوف‌کامل دارند این محفل دانش وادب بدون‌هیچگونه تظاهر وریا ویامقاصد دیگری بهمت والای نخبهٔ فضلاء وشعرای معاصر که ازدیر باز عضویت آنرا داشته بزرگترین خدمات ادبی‌را ازطریق تصحیح و تحیشه ونشر آثار منظوم و منثور اساتید سخن و تربیت و ارشاد جوانان خوش ذوق وباقریحه وانتشار مجله‌کهنسال ارمغان بعالم شعر وادب فارسی انجام داده است .



استاد نامدار سخن وحید دستگردی‌که درراه اعتلاء وبزرگداشت زبان وادبیات در تمام دوران حیات بـا شور و حرارت وصف ناکردنی دمی فـارغ نمی‌نشست برای نخستین‌بار درآبانماه ۱۲۹۹ شمسی انجمن ادبی ایران را در خـانهٔ مسکونی خویش تأسیس نمود که تاسال ۱۳۱۰ بریاست وی جلسات خودرا ادامه میداد ولی در اواخر این سال بعللی چند انجمن را که چند ماهی بود بوزارت معـارف انتقال یافته بود ترك وانجمن دیگری بنام‌انجمن حکیم‌نظامی تشکیل‌دادکه تاپایان عمردرمنزل‌شخصی

آنرا اداره مینمود .

دراین انجمن بود که کارهای شگرف ادبی وعلمی از روی شور و علاقه خاصی صورت عمل بخودگرفت ونام انجمن‌را درفرهنگ ادب ودانش ایران جاودانی‌ساخت. ذکرخدمات وتاریخ تأسیس ونام اعضای انجمنهای فوق‌الذکر چون دردوره‌های ارمغان وکتب تذکره وتواریخ بتفسیر ثبت‌گردیده مارا ازشرح وبسط بیشتر دراینجا بی‌نیاز میگرداند.

پس ازسانحهٔ دردناك درگذشت دانشمندنامور وحید دردیماه سال۱۳۲۱شمسی انجمن به پیروی ازراه وروش استاد فقید باهمکاری عده‌ای ازاعضای فاضل و سخنور قدیمی ونویسندگان وشعرائی‌که بعداً بعضویت انجمن درآمدند جلسات‌خودرا مرتباً تشکیل داده و با دنبال نمودن خدمـات ادبی چون گذشته همواره مفتخر و سرفراز بوده است .

شش هفت سال اخیر ازدوران انجمن‌را نیز باید ازسالهای پرحادثه و غم‌انگیز آن بشمارآورد زیرا که تندباد اجل دراین ایام قلیل بیك‌باره‌گل وجود دوازده‌تن‌از شاعران ودانشوران‌نامدارآنرا مورد تطاول‌قرارداده محفل‌فروزان‌شعروادب‌را بشبهائی تیره وتار مبدل ساخت .

فضلاء وگویندگانیکه دراین‌چندسال بسرای جاودانی‌شتافته وشرح‌حال‌چندتن ازآنان درارمغان درج گردیده وبقیه‌نیز بتدریج‌بچاپ خواهد رسید بترتیب عبارتند از : صابر همدانی ، صادق انصاری ، فقیهی اراکی ، علی اشتری ، قویم الدوله ، ناهید همدانی ، سعید نفیسی ، حسین‌مسرور ، رهی معیری ، فرات ، پرتو بیضائی ، و وآخرین مردی‌که بصفای درون وحسن‌سیرت درمیان انجمنیان شهرت بسزائی‌داشت مرحوم یحیی دیو سالار بودکه دریکی دوهفته قبل دارفانی‌راوداع گفت :

یحیی دیو سالار درسال ۱۲۷۴ هجری شمسی درقریهٔ سرسبز و خرم کالج که دردامنه جبال البرز واقع است متولد گردید . پدرش مرحوم موسی سلطان دیو سالار کجوری‌ازمحترمین وازرجال آن‌سامان بود و چون درشیرخوارگی فرزند دارفانی‌را

وداع گفت اداره امور خانوادگی آنها برعهده عمش مرحوم ابراهیم دیو سالار معروف به ضیغم السلطان قرار گرفت .

یحیی دیو سالار تحصیلات مقدماتی را در شهر آمل فرا گرفت و سپس برای ادامهٔ آن عازم طهران گردید واز محضر دانشمندانی چون میرزا محمدطاهر تنکابنی وهیبةالله بیانی (برادر مرحوم جوادفاضل) ومیرزااسدالله بحرینی ودیگرفضلاء استفاده شایان برد .

درتمام دوران تحصیلی وبعدازآن همواره مورد حمایت وتوجه خاص پسرعموی پدرش مرحوم علی‌دیوسالار (سردارفاتح) که ازآزادیخواهان معروف صدرمشروطیت درصفحات شمالی است قرار گرفته و تا وی‌حیات داشته از کمک‌های مادی و معنویش برخوردار گردیده‌است.

خدمات دولتی‌را دروزارت‌کشور آغاز وبپایان رسانید و چون مردی پاکدامن وسلیم‌النفس بود مورد تکریم و احترام همگان و فقدانش مایهٔ تأثر و اندوه فراوان گردید .

وی ازتاریخ وفلسفه وادبیات اطلاعات گرانبهائی‌داشت وبویژه‌درتاریخ‌مازندران و رجال زمان خود صاحب رأی و در میهن دوستی و خدمت بخلق زبانزد دوستان و آشنایان بود .

قسمتی ازیادداشتهای آنمرحوم در شماره‌های ارمغان بچاپ رسیده و امیدواریم مجموعه یادداشتهای وی‌که ازروی بی‌نظری ووقوف کامل نگارش یافته بهمت فرزندان و نزدیکانش‌که همه اهل دانش وفضل‌اند چاپ ومورد استفاده عموم قرارگیرد .

یحیی دیو سالار در روز شنبه بیست و ششم مهر ۱۳۴۸ در حال مطالعه دار فانی را وداع گفت و از فقدان خویش خاندان و آشنایان را دوچار غم واندوه بی - پایان ساخت .

کتابخانه ارمغان

شاه سخنها

درعرصهٔ پهناور نویسندگی وگویندگی نخستین شرط موفقیت نویسنده وگوینده انتخاب موضوع وابداع مضمون است تا اثرش دلپذیر وحاصل زحماتش مورداستقبال وتجلیل قرارگیرد .

کسانیکه در این طریق پای خود را از حدود تقلید و ادای کار دیگران فراتر نمی‌نهند جز اتلاف وقت و زحمت بیهوده کاری انجام نداده اوقات گرانبها را برایگان ازدست داده‌اند .

کتاب شاه سخنها اززمرهٔ کتابهائی است که مؤلف دانشمندآن درانتخاب موضوع ذوق وسلیقه خاصی بکاربرده وکار بدیعی راکه تاکنون هیچ یك ازمحققان بدان توجه نداشته باژرف بینی وپژوهش تمام بپایان رسانیده و بدون مداهنه واغراق گوئی خدمت شایسته‌ای بمیهن خویش انجام داده است .



سخنان دل‌انگیز وافکار حکمت‌آمیز شهریاران بزرگ وفرمانروایان نامدار ایران که از کورش کبیر سرسلسلهٔ بلند قدر هخامنشیان آغاز و بشاهنشاه بیدار دل محمد رضاشاه پهلوی آریامهر پایان میپذیرد دراین کتاب گردآوری گردیده و باکاغذ

و چاپی اعلاء در دسترس خوانندگان نکته شناس وجامعه دانش دوست قرار داده شده است .

فاضل وشاعر گرانمایه آقای مشیر سلیمی که از خدمتگزاران قدیمی مطبوعات وبا تألیفات و انتشار آثار سودمندی هرچند ماه یکبار خدمت ارزنده‌ای بفرهنگ و دانش کشور انجام‌میدهند باتألیف نفیس جدید وعرضه‌آن بدوستداران علم‌وهنر خدمتی شایسته برخدمات دیگر گذشته خویش افزون کرده‌اند .

ما انتشار کتاب شاه‌سخنهارا بدوست ادیب و نویسنده ارجمند آقای‌سلیمی تبریك گفته درحالی که همواره بآثار قلمی ایشان با نظر تحسین و تکریم نگریسته توفیق روزافزون ایشان‌را درپیروی از راه ورسم دیرین ازصمیم قلب آرزو مینمائیم .

حماسه شیرین

اثر شورانگیز و جان نوازی است‌که بقلم توانای نویسنده فرزانه آقای بهرام شاهرخ نگارش یافته وبامقدمه‌ای بدینسان آغاز میگردد : «من درپائیز زندگی‌هستم، با همه زیبائیهایش ، این ترانه‌هائیکه ازژرفای وجودم برخاسته و نمودار دگرگونی رسائی دراین‌مرحله اززندگی است ، به همسرم ، شیرین ، اهداء میکنم ... چه این داستان واقعی او ومن است . »

نثری شیوا وروان مشحون بنکات فصاحت وبلاغت‌که حکایت ازقدرت نویسنده درتشریح وتفسیر افکار واحساسات درون میکند وخواننده‌را فریفته رسائی و زیبائی ترکیبات وجملات خویش‌میسازدخودبحثی است‌که بیشتر باید مورد توجه‌نکته‌بینان و دانش‌پژوهان قرارگیرد .

حماسهٔ شیرین بصورت نامه‌نگاری‌که مبین عواطف پاك ومفسر شور وهیجانات درونی نگارنده‌که درخلالش روح میهن‌دوستی وایران‌پرستی نیز آشکارمیباشدبصورتی بدیع با خطی شکستهٔ عالی وکاغذ نفیس وشیوه‌ای قابل تحسین انتشار یافته که اهل ذوق وادب ازمطالعهٔ آن بی‌نصیب نخواهند ماند .

نویسندهٔ شهیر آقای بهرام شاهرخ‌که درعالم نویسندگی ومطبوعاتی درداخل و

خارج دارای شهرت بسزائی بوده و سالیان دراز در راه اعتلاء و بزرگداشت میهن و مفاخر و مآثر آن سعی بلیغ مبذول داشته جای بسی خرسندی است که با نگارش و انتشار آثاری امثال حماسهٔ شیرین بخدمات ارزنده مطبوعاتی خویش ادامه داده گاه و بیگاه دوستداران فضل و هنر را مستفید و بهره‌مند میسازند .

ما از تصنیف و تألیف آثاری امثال حماسهٔ شیریـن از آن لحاظ خوشدل و به نویسندگان و تدوین کنندگانش درود وسپاس میفرستیم که هدفی جز اشاعهٔ دانش و فضائل اخلاقی نداشته در تنویر افکار و ارشاد جامعه گامهای سودمندی برمیدارند .

حماسهٔ پرشکوه اهل حق

چهل تنان

اثر : پرویز بابا زاده

عرفان وادبیات ایران عالیترین مکتب ذوق وشامل دقیق ترین اندیشه‌های بشری است که ازروزگاران کهن موجب افتخار وسربلندی این سرزمین باستانی بوده است. درهیچ یك ازمکاتب اخلاقی و معنوی جهان تا بدین حد ازاصول ونکات تربیت نفس و وارستگی که راه وصول بحقیقت راهموار میسازد سخن رانده نشده وهرکس درآثار بزرگان عرفان وادب ایران اندکی مطالعه کند این نکته را بنحو مستوفی درخواهد یافت .

در این مورد محققان گذشته تتبعات جامع کرده و بنگارش کتب نافع پرداخته‌اند، با این وجود آثار نویسندگان معاصر نیز با بسط و توسعهٔ این مکتب کمك شایان کرده و خواننده نیز ازمطالعهٔ آنها فوائد بیشمار برخواهد گرفت . آقای پرویز بابا زاده که ازسالکان طریق حق و حقیقت وازعارفان سوخته‌دل است کتابی تحت عنوان فوق نبشته که بدون تردید اقدامی شایسته ومهم درشناساندن عرفان وتصوف ایران میباشد .

ما موفقیت آقای بابا زاده را دراشاعه دانش و سخن همواره آرزو مینمائیم و فضلا وصاحبدلان دور ونزدیك را بمطالعهٔ این اثر سودمند وگرانبها دعوت مینمائیم .

«نامهٔ ماهانهٔ ادبی، تاریخی، علمی، اجتماعی»

ارمغان

سال پنجاه و یکم
دورهٔ - سی و هشتم
شمارهٔ - ۸

شمارهٔ - هشتم
آبان‌ماه ۱۳۴۸

تأسیس بهمن ماه - ۱۲۹۸ شمسی

(مؤسس: استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)
(صاحب امتیاز و نگارنده: محمود وحیدزاده دستگردی - نسیم)
(سردبیر: محمد وحید دستگردی)

سیدمحمدعلی جمالزاده

گوش دلال است و چشم اهل وصال (مثنوی)

مسیحای پارسی و هندی ایرانی‌الاصل

اینک قسمت دوم مقالهٔ نویسندهٔ دانشمند آقای جمالزاده همانگونه که وعده داده بودیم و دانش‌پژوهان دور و نزدیک انتظار آنرا داشتند از نظر خوانندگان ارجمند میگذرد. لازم بیادآوری است که این مقاله چون از روی کمال بینائی و ممارست که شیوه نگارنده محقق در نگارش است مورد بحث و تدقیق قرار گرفته درچند شمارهٔ ارمغان ادامه خواهد یافت.

تذکار:

مجلهٔ «ارمغان» نامه‌ای راکه راقم این سطور بمدیر و نگارنده‌اش حضرت آقای وحیدزاده دربارهٔ مهر با بازاهد هندی و پارسی ایرانی‌الاصل معروض داشته بود بصورت مقاله درشمارهٔ مرداد و شهریور امسال خود بچاپ رسانده است

درپایان آن نامه وعده داده بودم که شرح حال مهر بابا را درقسمت دوم آن گفتار میآورم و اکنون میخواهم بوعدهٔ خود وفا نمایم .

درقسمت اول گفتیم که یك روزنامه نگار انگلیسی بنام پول برانتون که عشق کشف پاره‌ای از حقایق و شور تفحص در اقطار و اکناف دنیا و سیر در آفاق و انفس و علی الخصوص مطالعه و مشاهده احوال مرتاضان هندی او را بخاك هندوستان کشانده بود در کتاب بسیارخواندنی خود «هندپنهانی» از جمله اشخاص نامداری که آنها رادر آن کشور دیده و شرح حال و چگونگی گفت و شنود خود را با آنها و نظر خود را در بارهٔ هریك از آنها نوشته است یکی هم همین مهر باباست که مجله « ارمغان » در این اوقات اخیر مقداری از سخنان او را درصفحات خود بچاپ رسانیده است .

دربارهٔ این شخص انگلیسی وکتابش در قسمت اول این گفتار مطالبی آمده است که محتاج بتکرار نیست و همینقدر است که میتوانیم او را تا حدکافی بیدار و دانا و موثق بدانیم و مندرجات کتابش راهم خالی از اعتبار نشماریم .

این شخص در دوجای کتاب خود ازمهر بابا صحبت میدارد . یکی درفصل چهارم از فصول هفده گانهٔ کتابش و دومین بار درفصل چهاردهم .

عنوان این دوفصل چنین است :

«جائی که بایك مسیح در آنجا دیدار کردم» (فصل ۴)

«در ستاد آرنش یك مسیح» (فصل ۱۴).

این هردوفصل رویهمرفته مشتمل است بر ۲۸ صفحهٔ بزرگ که اگر بخواهیم تمام را ترجمه کنیم درحدود نیمی ازصفحات یك شمارهٔ «ارمغان» را میگیرد وگمان میرود که حیف باشد و لزومی هم ندارد ولی بحکم آنکه گفته‌اند «مشت نمونهٔ خروار است» قول میدهم که بدون هیچ طرفداری و انکار و با ذهن و نیتی عاری ازهرغرض ومرضی مطالب مهمتر آن دو فصل را در ذیل برای خوانندگان «ارمغان» نقل نمایم تا بلکه

بهتر با مهربابای پارسی ایرانی‌الاصل آشنائی حاصل نمایند.

مقدمه بر قسمت دوم

البته میدانیدکه مهربابا سالیان درازی است‌که مهر سکوت مطلق برلب نهاده است و شاید بعضیها حق دارند بگویندکه تنها معجز و کرامتش هم همین‌سکوت دور و دراز اوست. وی درموقع ملاقات و صحبت با اشخاص حرفهای خود را بکمك‌یك الفبای مخصوصی نشان‌میدهد. بدون‌آنکه لب بسخن بگشاید. شاید بپرسید ضرورت چنین عملی درکجاست و حسن و لطفش کدام است و راقم این سطور هم مجبور است بگویدکه من هم نمیدانم و سر درنمی‌آورم.

شمه‌ای دربارهٔ خاموشی:

درست است‌که بزرگان معنی و عرفای نامدارما در وصف ومدح وثنای‌خاموشی سخنان بلندی از منثور و منظوم بفارسی و عربی دارند که بسیاری از ما ایرانیان مقداری ازآنهارا درحفظ داریم و خودمن هم درطی داستان «شاهکار یاعموحسینعلی» مقداری ازآن‌کلمات قصار و ادبیات‌آبدار را نقل کرده‌ام.

سعدی و مولوی مربیان بزرك و عالیمقام ما هستند اولی مربی و معلم اخلاقی ودومی مرشد و رهنمای فکر و فهم و داوری و استدلال ما هستند و هردو دربارهٔ سخن گفتن و خاموشی مطالب و معانی بلند و ارجمند دارندکه ما ایرانیان عموماً در لوح خاطر نوشته و درحفظ داریم ودر واقع تربیت یافته «گلستان» و «بوستان» و «مثنوی» معنوی این دواستاد قدراول هستیم. سعدی‌زبان را «کلید درگنج صاحب هنر» دانسته و معتقد است‌که «بنطق آدمی بهتر است از دواب» و با لحنی تحکم آمیز دستور میدهدکه:

کنونت که امکان گفتار هست　　　بگوی ای برادر به‌لطف‌وخوشی

«که فردا چو پیک اجل در رسد بحکم ضرورت زبان درکشی»

پس لطف و خوشی را شرط گفتار قرار داده است و باز در همین زمینه فرموده :

«مزن تا توانی بگفتار دم نکوگوی ، اگر دیر گوئی چه غم»

یعنی پرگوئی را علامت خردمندی و ازهرچیز و هرجا باخبر و با اطلاع بودن و نشانهٔ بیداری و دانائی مپندار و بکوش که «نکوگوی» باشی ولو این کار مستلزم این باشد که در مجالس و محافل (حتی نشست و برخاستهای دوستانه) خاموش بنشینی و زیاد مهمل نبافی . وی پرگوئی را بی‌ادبی دانسته و الحق هم چنین است و فرموده:

«اگر چه پیش خردمند خامشی ادب است

بوقت مصلحت آن به که در سخن کوشی»

سعدی ژاژخائی‌را زائیده خودنمائی و خودستائی و خودپسندی میداند ومارا ازین عیب که بدبختانه درد و مرض اکثریت کامل بنی نوع آدم است برحذر داشته و معتقد است که انسان باید قبل ازهمه‌چیز بشرایط آدمیت عمل نماید . سخن‌راندن را در موقع لزوم که نفعی برساند و یا ازشر و زیانی جلوگیری‌نماید شرط آدمیت دانسته و سخن خوب و مفید و دلنشین را درحکم طاعت و ستایش و تسبیح میداند .

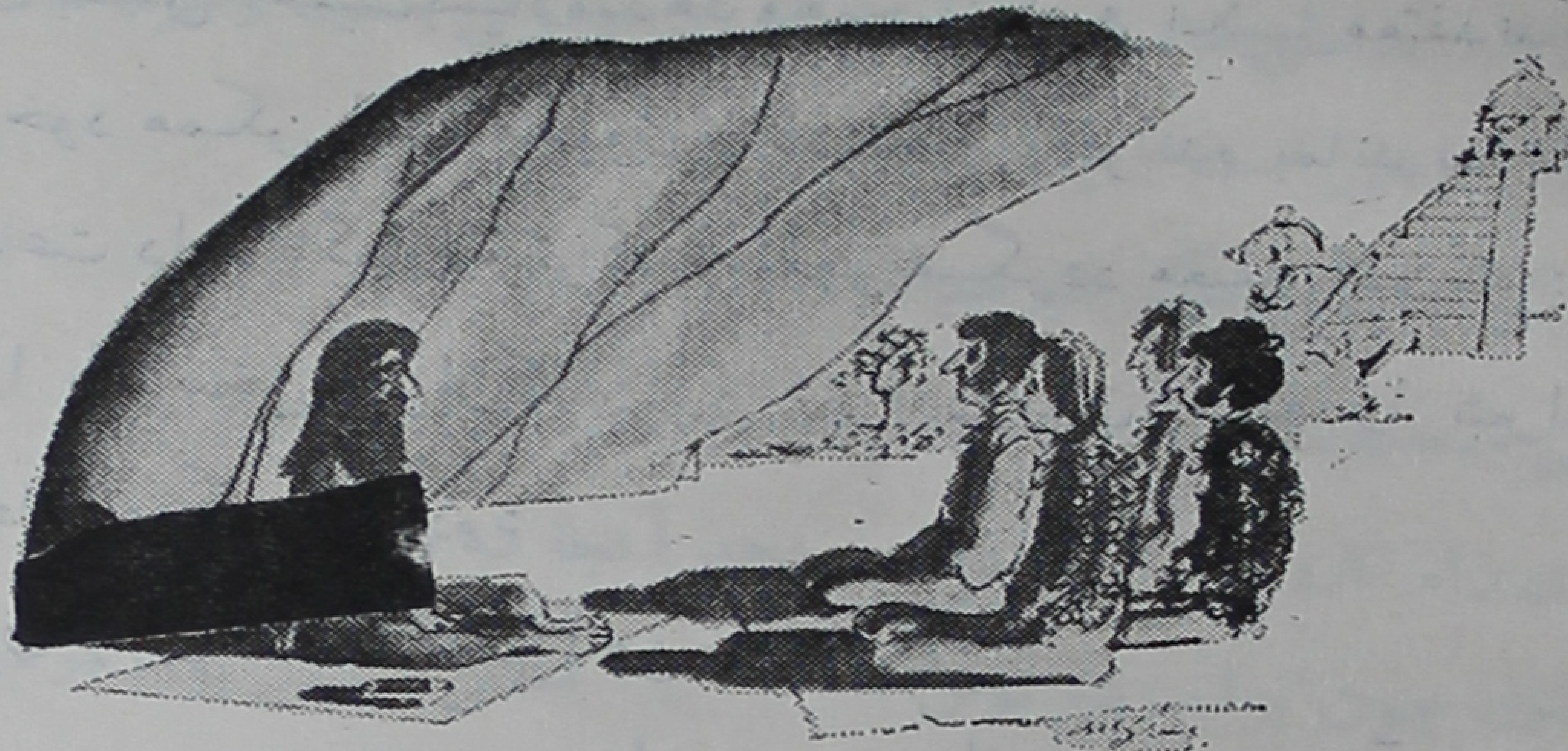
«گفتم این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح خوان ومن خاموش»

ومخلص کلام آنکه دستوری که درین زمینه بمامیدهد در دوبیت زیر گنجانیده شده است وای کاش تفضلات غیبی مدد بفرستد که بتوانیم باین دستورعمل نمائیم تابلکه رستگار باشیم :

اولا آنکه :

«زبان بریده بکنجی نشسته صم و بکم

به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم»



این کاریکاتور نمونه‌ایست
از صدها و هزارها نمونهٔ موهومات پرستی فرنگیها

مرتاض هندی بمریدان فرنگی خود از زن و مرد میگوید من می‌توانم راه وصول بعقل کل و مقام والای قدسی را بشما نشان بدهم ، اگر طالب سلوك ساده هستید قیمتش هزاردلاراست و اگرکه راه سلوك اعلی را بشما نشان بدهم نفری دوهزاردلار تمام میشود.

و دوم آنکه :

« نگفته ندارد کسی با توکار ولیکن چوگفتی دلیلش بیار»

و سرانجام اس اساس سخن راندن را درین پنج کلمه با ایجازی معجزآسا بما میآموزد که :

«اول اندیشه وانگهی گفتار»

اهمیت سخن و سخن راندن

مولوی نیزکه اتفاقاً با سعدی همعصر و همزمان هم بوده دربارهٔ اهمیت سخن و فواید خاموشی سخنان بسیار داردکه آوردن صدیك آن هم درینجا مقدور نیست(۱)

۱- آقای علی‌اکبر کسمائی در کتاب سودمند و دلنشین خود «مثنوی دلخواه» تمام معانی و مضامین مثنوی را با صبر و حوصله‌ای که سزاوار تمجید بسیار است و با بصیرت و ذوق تمام جمع‌آوری و طبقه بندی‌کرده و بچاپ رسانیده است (فعلا رفته رفته درمجلهٔ «نگین» منطبعهٔ طهران بچاپ میرسد) والبته هرچه زودتر بصورت کتاب هم به حلیهٔ طبع آراسته خواهد گردید .

مولوی بسخن اهمیت بسیار میدهد وهمچنانکه فرنگیها معتقدندکه حتی سخنی که در زمان خود ممکن است مجهول و نادیده و ناخوانده بماند بعدها روزی مانند بمبهائی که ساعت دارد ناگهان میترکد ومنفجر میگردد معتقد است که :

«عالمی را یك سخن ویران کند روبهان خفته را شیران کند»

و درجای دیگر فرموده :

« این زبان چون سنگ و فم آهن وش است
وانچه بجهد از زبان چون آتش است »

ونیز اعتقاد داردکه بسیاری از سخنان ما مبنی برخود نمائی و گزافه‌گوئی و لاف‌زدن است چنانکه فرماید :

« سنگ و آهن را مزن بر هم گزاف
گه ز روی نقل و گه از روی لاف »

وبرای سخن راندن یعنی سزاوار وشایسته سخن‌گفتن بودن تربیت را شرط کار میشمارد و چنین تربیتی را نیز فرع صبر و تمرین که بدون آن هیچ فکری پختگی نمی‌پذیرد میداند :

« گر سخن خواهی که گوئی چون شکر
صبر کن وز صبر این حلوا بخور »

و قدم را خیلی بالاتر گذاشته سخن راندن زیادی را محکوم میسازد و برای رسیدن بمقام آدمیت شرایطی بمیان میآورد که تنها اشخاص زبده و نخبه و اخیار و نقبا که همانا « قهرمانان » و « یلان » واقعی نوع بشر هستند شاید از عهدهٔ انجام آن برآیند :

« گفت افزون را تو بفروش و بخر »

« بذل جان و بذل جاه و بذل زر »

وچون با اشخاصی مانند من یعنی افراد معمولی سست وخردهمت سروکاردارد همینقدر باندك راضی است ومیفرماید :

«نرم‌گو ، لیکن نگو غیرصواب»

و زهی بسعادت‌کسی‌که از عهدهٔ همینقدرش نیز برآید .

مولوی راه کاررا هم بما نشان میدهد آنجا که میفرماید :

«کودك اول چون بزاید شیرنوش مدتی خامش بود، ازجمله‌گوش»
«مدتی میبایدش لب دوختن از سخنگویان سخن آموختن»

پس‌خاموشی‌موقتی‌یاهرچندگاهی مدتی‌لب‌فروبستن‌راشرط سلوك وقدرت بیان و حق سخن‌گفتن میداند .

این مقدمات شاید زاید باشد والبته محتاج باقامهٔ دلیل و برهان عقلی ونقلی نیست‌که تنها ساکت ماندن و مهر سکوت برلب زدن و لب از سخن فرو بستن علامت دانائی و خردمندی و نشانهٔ زهد و پارسائی نمیتواند باشد . مگرنه درکتاب آسمانی ما دربارهٔ انسان میخوانیم‌که «علمه‌البیان» و درکتابهای مذهبی دیگرآمده است که «نخستین چیزی‌که وجود داشت سخن وکلام بود (۱) وگیتی با لفظ «کن» «فیکون» گردیده است و چنانچه فی‌الواقع سکوت مایهٔ بزرگی و بزرگواری باشد کودکان و گنگان بی‌زبان و جانوران باید از اولیاء الله باشند . مگر سرتاسر جهان پرازصدا و ندا نیست و مگرمولوی ما که حرف بی‌پایه وبی‌حساب نمیزند حتی جماد و نبات را هم زباندار وسخنگو نمیداند و مگرنفرموده است :

«جملهٔ ذرات عالم در نهان با تومیگویند روزان وشبان»

۱ــ جملهٔ اول از انجیل یوحنا چنین است . «دابتداء‌کلمه بود وکلمه نزد خدابود وکلمه خدا بود» .

«ما سمیعیم وبصیریم وخوشیم با شما نامحرمان ماخامشیم»

وباز در همین معنی فرموده :

« هم درخت ومیوه ، هم آب زلال با بهشتی درحدیث ودرمقال»

یعنی باید بهشتی بود و با زبان موجودات آشنا بود تا بتوان با درخت میوه و آب زلال گفت وشنودکرد و زبان آنها را فهمید :

حالا نباید خیال کرد که این حرفها باصطلاح «شعر» است و پایه و مایه‌ای ندارد . گوش بدهید تابگویم چرا . معذرت میطلبم که مطلب‌را بدرازا میکشانم ولی عیبی هم ندارد . سخن سخن میآورد و مقصود و منظورکتاب و مجله نیز جزآموختن و فراگرفتن وکسب اطلاع و تحصیل معرفت و سرانجام‌کشف حقایقی از جزئی و کلی در هررشته و زمینه‌ای‌که باشد چیزدیگری نیست . خصوصاً که آنچه را میخواهم بعرض برسانم ارتباط مستقیم دارد با نظر مولوی‌که بموجب آن چنانکه درسطوربالا مذکورگردید تمام ذرات این عالمی‌که آنرا عالم‌کون وفساد خوانده‌اند وشاید هرگز فساد پذیر نباشد روزان و شبان بزبانی‌که‌آنرا زبان بی‌زبانی میگویند درگوش‌جان ما سخن میگویند ولاینقطع تکرار میکنند که ما نیز برای خود چشم وگوش داریم وکور و خاموش نیستیم .

یك عالم بزرگ هندی

میخواهم از یك عالم بسیار بزرگ و مشهوری صحبت بدارم که او نیز مانند مهربابا هندی است و او هم درجهان علم دارای نظریاتی است‌که با دنیای تصوف ما وعرفان مهربابا نزدیکی بسیار دارد . نام این دانشمند بزرگ‌که شهرت جهانی دارد و درست سی ویك سال پیش ازاین در ۱۹۳۷ میلادی وفات یافت بوز (۱) است . در

۱- جاکادیس چاندر بوز (Jayadis Chander Bose)

حقش گفته‌اندکه از جمله کسانی است که باب طریقهٔ تحقیقات علمی «مدرن» را بروی هندوستان گشوده‌اند . « دایرة المعارف بریتانیك» (۱) که بزرگترین ومشهورترین و معتبرترین دایرةالمعارف دنیای امروزاست درطبع اخیرخود درحق اوچنین مینویسد :

«آثار بوز بقدری نسبت بزمان خودش بجلو رفته که محال است بتوان بها ومقام دقیق آنرا بیان نمود .»

بوزرا مانند بهابا(۲) عالم بزرگ فیزیك که مؤسس «مرکزآتمی» واقع دربمبئی است و ماهالانوبیس (۳) عالم مشهور علم آمار وکوتاری (۴) عالم فیزیك هسته‌ای و کریشنان(۵) عالم علم آتوم و رامان(۶) فیزیك دان بسیار مشهور و ران نوجان(۷) ریاضیدان عالیمقام و ماغنادسها (۸) فیزیك‌دان و چندراشخار (۹) منجم بزرگ از علمای بزرگ ونامدارهندی میدانندکه دارای شهرت جهانی هستند وخدمات گرانبها و بزرگی در زمینهٔ علم انجام داده‌اندکه کاملا جنبهٔ جهانی دارد .

معذرت میطلبم که این همه اسامی غریب و عجیب را در گفتار میآورم ولی هندیها برادران ما هستند وهزاران سال است که ما با آنها همسایه هستیم و روابط و

۱- Encyclopaedia Britannica (جلد سوم صفحهٔ ۹۸۲)

۲- H.Y.Bhaba

۳- P.C.Mahalanobis

۴- D.S.Kothari

۵- K S.Krishnan

۶- C.V Raman

۷- S.Rannujan

۸- Maghnad Saha

۹- S.Chondrasekhar

مناسبات گوناگون بسیار (افسوس که گاهی ازطرف ما با جنگ بی‌سبب و خونریزی و قتل و غارت همراه بوده است اما چیزی که هست فرماندهان سپاهی که از خاك ایران برای غارت و چپاول بهندوستان رفته‌اند عموماً از تخم و نژاد ما نبوده‌اند) داریم و جای افسوس است که مهربابا را درآنجا بشناسیم وداستانهای گاوهای مقدس را بکرات شنیده و خوانده باشیم ولی نام این‌قبیل بزرگانی‌ازعلم ودانش بگوشمان نرسیده باشد.

بوز دارای تألیفات متعددی‌است‌که بزبان انگلیسی انتشاریافته (۱) وتحقیقات عمدهٔ اوکه سالیان دراز بدان مشغول بوده دربارهٔ این است‌که بداند آیاگیاهها تابچه درجه حساسیت دارند و تا بچه اندازه میتوان آنها را زنده و جاندار دانست . وی برای مطالعه و تحقیق در این زمینه یك آلت اندازه‌گیری علمی اختراع نمود بنام «کوسکوگراف» (۲) که حرکات و سکنات و نشو ونمای نباتات را تا صد ملیون بار وسیع‌تر نشان میدهد و سرانجام در مشهورترین کتاب خود (۳) بدین نتیجه رسیده است‌که «سرحد و مرز بین جماد و نبات و حیوان در حقیقت مبنی بردرجات است و تفاوت اساسی در میان نیست و نمیتوان گفت‌که تنها حیوان زنده است و درجمادات و نباتات اثری از زنده بودن نیست» .

(ناتمام)

۱-- بعضی ازآنها بزبان فرانسوی هم ترجمه شده وانتشار یافته است (درسال ۱۹۳۴ ازطرف ادارهٔ انتشارات گوتیه‌ویلار (gauthier Villars) درپاریس) .

۲-- Crescographe magnetique

۳-- درکتاب آك اوکه بانگلیسی چنین عنوان دارد :

«Plants autographs and their revelations»

(این‌کتاب بفرانسه هم ترجمه شده است و در سال ۱۹۳۴ ازطرف ادارهٔ انتشارات گوتیه ویلار (gauthier-Villars) در پاریس بچاپ رسیده است .)

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضتهای ملی ایران

(۴۸)

اعدام مازیار فرمانروای طبرستان

چنانکه دیدیم مازیار در جلسه محاکمه افشین به نفع خلیفه معتصم و بزیان افشین شهادت داد ولی ازاین شهادت فایده‌ای نبرد و معتصم دستورداد درهمان‌مجلس اورا چهارصد وپنجاه تازیانه بزنند مازیار به معتصم پیشنهادکردکه اورا زنده‌گذارد و درمقابل اموال بسیار بستاند اما خلیفه درخواست او را ردکرد وفرمان خودرا مبنی برنواختن تازیانه تأکید نمود نوشته‌اند (۱) مازیار را چهارصد وپنجاه ضربه تازیانه زدند وهمینکه دست ازاوبازداشتند آب خواست، بنوشید وجان‌سپرد، ولی فصیح احمد ابن جلال‌الدین محمد خوافی مؤلف کتاب مجمل فصیحی نوشته است که : (معتصم بفرمود تا مازیار را چهارصد چوب بزدند و او آب طلبید آبش ندادند تا بمرد) (۲) ابن واضح یعقوبی نوشته است (مازیار را آنقدر زدندکه مرد ۲۲۶ هجری (۳) معتصم دستورداد جسد مازیار را نیز پهلوی چوبه دار جسد بابك‌که اسکلت خشك شده وی دربیرون شهر سامره در محلی بنام کنیبه بابك هنوز بردار بود بدار آویختند و جسد یاطس رومی بطریق عموریه نیز که در سال ۲۲۴ هجری مرده بود و برکنار بابك بدارش‌کشیده بودند همچنان درآنجا بود وگویند این هرسه چوبه دار بمرورکج گشته

(۱) کتاب مازیار تألیف استاد مینوی ومرحوم صادق هدایت صفحه ۸۰ .

(۲) مجمل فصیحی به‌تصحیح محمود فرخ جلد اول صفحه ۲۹۸ -- ۳ -- تاریخ‌یعقوبی ترجمه مرحوم دکتر آیتی صفحه ۵۰۴ .

وسرشاهان به‌یکدیگر نزدیك شده‌برد ابوتمام شاعر درباره‌این منظره‌رقت‌آور اشعاری سروده است که نقل ازابن‌خلکان دراینجا آورده میشود :

ولقد شفی‌الاحشاء من برحائها ... ان صار بـابك جار مازیار

ثانیه فی‌کبد السماء ولم یکن ... لاثنینی شان اذاهما فی‌الغار

و کانما ابتدر الیکا یطویا ... عن باطس خبراً من الاخبار

سود اللباس کانما نسجت لهم ... ایدی السموم مدارعا من قار

بکرواواسروا فی بطون‌ضوامر ... قیدت لهـم من مربط النجار

لایبرجون و من رآهم خالهم ... ابداً علی سفر مـن الاسفـار

مدت پادشاهی مازیار برکوه و دشت طبرستان هفت سال بود وپس ازمرگ او ولایت آن ناحیه به عبداله بن طاهر حاکم مشرق ایران محول‌گردید .

افشین نیز به‌سرنوشت بابك ومازیار دچار شد

معتصم خلیفه جنایت‌کار عباسی به استغاثه واسترحام افشین‌که پس ازختم جلسه محاکمه جلو دهان اوراگرفته ونیمه خفه بزندانش بردند توجهی نکرد وتصمیم‌گرفت ویرا مسموم‌کند برای انجام این منظور فرزند خود هارون راکه بعدها به الواثق‌بالله ملقب‌گردیده باطبق میوه زهرآگین به‌زندان نزد افشین فرستاد افشین ازخوردن‌آن‌میوه زهرآلود خودداری کرد ولـی معتصم دستور داد بتدریج و آهسته آهسته ویرا دراثر گرسنگی هلاك‌کردند ابتدا چندی جسد اورا میان جسدبابك ومازیار بدار آویختند وبعد آنزا بسوزانیدند وخاکسترش را به دجله ریختند (۲۲۶ هجری) نوشته‌اند (۱) که افشین قبل ازمرگ‌کس نزدمعتصم فرستاد وازوی خواست شخصی‌راکه موردا‌عتماد باشد نزد او روانه‌کند.

---

(۱) ابن‌اثیر ج ۶ صفحه ۳۶۸ .

معتصم حمدون بن اسمعیل را فرستاد و افشین بوسیله او از خلیفه تقاضای عفو نمود ، حمدون گفته است که چون از نزد افشین برخاستم طبقی میوه در پیش روی او بود که معتصم توسط پسرش هارون نزد وی فرستاده بود ، افشین در آن هنگام تندرست بود وقتیکه دوباره بازگشتم گفتند مرده است یعقوبی در مورد مرگ افشین چنین نوشته است :

(در حبس بدرود زندگی گفت ودر سامره نزد باب العامه ساعتی ازروز برهنه بدار زده شد وآنگاه اورا فرود آورده بآتش سوزانیدند) (۱) .

درخانه افشین علاوه بر بت های گوناگون جواهر نشان کتابهای بسیار درموضوع مذهبی (بزبان پهلوی) که محرمانه به آن علاقمند بوده پیدا شد ازجمله کتاب زراوه از کتابهای زردشتیان میان آن کتابها نام برده شده است (۲) بترتیبی که گذشت معتصم پس از نابودی سه دشمن بزرگ خود بابك ومازیار وافشین وبرپاساختن ۳چوبه دار ازپیکر بی جان آنان درشهر سامره پایتخت نوبنیاد خود شاد و مسرور بنظر میرسید وازاینکه آرزوی ملی ایرانیان را پس ازیك گذشته غیرقابل انکار وتغییرناپذیر برفراز سه چوبه دار مذکور برباد رفته می دید برمیزان شادمانی وی بیش ازپیش افزوده میگردید ولی او غافل بود که افکار و عقاید ملی ایران برای تجدید مظاهر ایرانیت و رهائی از نفوذ تازیان بسرحد کمال رسیده وطلیعه استقلال سیاسی ایران نیز برفراز پیکر بی جان آن عاشقان بی باك استقلال ایران وازجان گذشتگان متهور ایرانی درشهر سامره نمودار گردیده است .

---

(۱) تاریخ یعقوبی ترجمه دکتر آیتی جلد دوم صفحه ۵۰۴ .

(۲) تاریخ ادبی ایران تألیف پرفسور ادوارد براون جلد اول ترجمه علی پاشا صالح صفحه ۴۹۶ .

داستانی راکه خواجه‌نظام‌الملك در کتاب سیاست نامه آورده مؤید گفتار بالاست وازطرفی معرف افکار پست حکمرانان غاصب عباسی است ومعلوم میداردکه این خلفا واولاد آنان اززندگانی دنیا غیر ازمردم‌کشی مستمر وشهوت‌رانی مداوم توأم باسبعیت چیزی نمی‌فهمیده‌اند ونعمتی بالاتر ازاین نمی‌شناخته‌اند .

: (حکایت روزی معتصم به مجلس شراب برخاست و درحجره‌ای شد زمانی بود بیرون آمد وشرابی بخورد وباز برخاست ودرحجره‌دیگر شد وباز بیرون آمد وشرابی بخورد وسه‌بار درسه حجره شد و درگرمابه شد وغسل بکرد وبرمصلی شد و دورکعت نمازبکرد وبه مجلس بازآمد وگفت قاضی یحیی راکه دانی این چه نماز بود، گفت نه گفت نماز شکر نعمتی ازنعمتهائی‌که خدای‌عزوجل امروز مرا ارزانی داشت‌که این ساعت سه دختر را دختری ببردم‌که هرسه دختر دشمن من بودند یکی دختر ملك روم ویکی دختر بابك ویکی دختر مازیارگبر) (۱) .

(ناتمام)

(۱) سیاست‌نامه چاپ تهران صفحه ۱۷۷ .

پـادشاهـی پسر بمکتب داد
لوح سیمینش در کنار نهاد
بر سر لوح او نوشته بـزر
جـور استاد به ز مهر پدر

(سعدی)

محمد جناب زاده

نوآوران راستین درزبان پارسی

(۳)

بویژه مللی که ازغرقاب طوفان زای تاریخ بارها سالم بدر آمده است .

تقلید وهنرپیشگی بعنوان هنرنمائی تقلید بیدوام وزودگذر است خواه بعنوان نوجوئی و بهانه آفرینش و رسالت و خواه ازراه بسط نامتعادل آثار ادراکات و قرایح دیگران از پست ترین رومانها وداستانها و نوشته‌های عوامانه و نفرت‌آور و بچه‌گانه بهرصورت منتشر شود نه جای دلهره است ونه درخور گله وشکایت ودلتنگی زیرا کار هنرپیشگی وعنوان سازندگی دیگر این تقالید تحت تاثیر هرعاملی باشد حاکی از روح اجتماعی نیست وکنه افکار قومی‌که چهارده قرن حداقل ادبیات ازنظم و نثر و عرفان وحکمت دارد بااین قلمزنیها ونقاشیها وهیپی‌بازیها خوی والتیام نخواهدگرفت وازاینگونه هوس‌بازیهاکه یکنوع بیماری روانی است احیاناً درتاریخ دیده شده .

صنعت حقیقی وهنرشناسی و هنرسنجی تقلید از طبیعت است ، تقلید ازچهره زیبای آن زپرده‌شکافی ازدرون هرچیز ـ تراوش‌کند دربرخورد بااوضاع‌طبیعی وصور زیبا آشکار میشود و مغز سالم میخواهد مخ‌هائی‌که با انواع مخدرات تحریك میشود مانند سر وکله‌ای میماندکه باپتك آهنین‌کوفته شده باشد آنگاه منازل ومناظر ومرا یارا درشکل وچهره‌ای می‌بینندکه بادید انسان سالم تفاوت‌کلی دارد .

درطبیعت همه‌چیز درعالم‌وجود خودهم نظم دارد هم تاریخ ودرخلقت‌وساختمان آن این قواعد مکتوم است بذر درزیرخاك درفصل معین وهوا ومنطقه مخصوص می‌روید، بزرگ میشود ومطابق خواص نباتی وقانون وراثت رشد ونمو میکند ـ کشاورز

یا باغبان نه آفریدگار هستند و نه قادر بآفرینش بلکه بـا تجارب حاصله از مرور زمان قواعد وشرایط رویش هر درخت یا گیاهی را دانسته مراقبت میکنند و بهره - برداری مینمایند زیرا این خود نبات است که تحت حاکمیت و فرمان ناموس خلقت قرار دارد .

طفل متولد میشود در پرورش جسم و روح او پدرومادر و سرپرست هیچگونه اثری ندارند .

زیست شناسی این معنی رابرای ما ثابت ومدلل میدارد زیراهرموجودی محکوم قواعد و نظم معین است ترکیب معادن باگذشت زمان همراه است و دانشمندان هرعلم و حرفه و فن کارشان کشف و وقوف بقواعد اشیاء وآثاری است که گردش دوران روی آنها بوجود میآورد .

یافتن این قواعد بستگی دارد بقوه‌ای که آنرا شعور مینامند در هرفردی شعور خاصی رشد میکند یا در او قویتر است ازاین لحاظ هردانشمندی که توانسته قواعد و خواص و حالات و آثار و نظامات اشیاء مادی یا معنوی را دریابد در رشته خـود شاعر است وکشف او در حقیقت شعری است بشکل خاص آنچه در محیط ما وجود دارد و حتی جسم وجان ما از قوانین مرموزی پیروی میکنند .

در طی هزاران سال مغزهای متفکر در هریك از رشته هائی کـه امروز بنام علوم و فنون بیشمار در فرهنگها طبقه بندی شده بررسی کرده و رازهائی را کـه گشوده‌اند در دسترس ماگذارده‌اند .

زبان هم پدیده طبیعی است - هیچگاه زبانی وجود نداشته کـه جمعی آنرا ساخته باشند وکتاب لغت وصرف و نحو آنرا تدوین و بمردم قبولانده باشند بلکه هر زبانی با مجموعه لغات وقواعد آن درطول زمان باگویشهای افراد وجماعات تکوین

شده وسپس باکمك افراد شاعری لغات وواژه‌هاگرد آمده و قواعد دستوری را از بطن
زبان استنباط واستخراج کرده‌اند وفرهنگستان واقعی خودمردم هستند اما بحالت‌جمع
نه افرادکه بخواهند واضع قواعد باشند بلکه مؤلفان صرف و نحو ولغویون سالها در
میان‌مردم عوام‌وخواص درهرشهر ودیار بمطالعه صرف‌وقت‌کرده‌اند تاناموس وفرهنگ
زبان‌را دریافته و نوشته‌اند .

بنابراین زبان را نمیتوان ساخت یا جعل‌کرد اما میتوان واژگون نمود و قوه
تفهیم وتفاهم اهل زبان را از مجاری تکامل دورکرد وگمراه نمود تجربه و مشاهده ،
تعقل وتدبر این حقایق را برای ما آشکار میسازد .

چهره‌های ادبی اقوام وملل ـ اصالت ادب ایمان

هرقوم ونژادی را بداشتن خواصی اجتماعی ستوده‌اند ـ میگویند یونانیها ذاتاً
مایل بفلسفه وتحقیق ودارای وسعت تصور وخیال بوده و ایرانیان فطرتاً بامور تفکری
و روحی و ذهنی وعرفانی تمایل داشته‌اند و احتیاجات هم مزایائی برای اقوام بوجود
آورده رومیان‌برای اثبات دعاوی خود درمحاکم‌مجبور بدانستن آداب محاوره وطلاقت
لسان بوده و بهترین خطبا را پرورش داده‌اند یا وضع اجتماعی و سیاسی درهند قدیم
ایجاب مینموده که به قصه وافسانه اززبان حیوانات بیزبان به‌پردازند مانند (کلیله
و دمنه) .

ادبیات فارسی ازدوران باستان هم باشعار (غنائی) غزل و سبکهائی‌که سازنده
قواعد بحور است سروده شده وبه‌شعر یعنی بیان حال واحساسات ودرجه تأثر ازجمال
طبیعت وزیبائی هرچیز درقوالب عروضی خاص ـ دلبستگی و شیفتگی عجیب ایرانی
مسلم است ـ دلیل آنهم توجه عامه ازهرطبقه بادبیات بویژه شعر یعنی نظم بوده‌است
وتا آن اندازه‌که درباره جمع‌آوری اشعار و تاریخ زندگی وآثار شاعران بذل همت

شده درباره نثرنویسان این توجه بکار نرفته وشعرا مورد احترام همه طبقات بوده‌اند - اما برجستگی در یك میل فطری نژادی و تفوق یافتن برعامه یعنی بریك ملت شاعر چندان سهل وساده نیست همانطورکه درمیان‌هرملتی‌که روشی نماینده حالت عمومی است احراز شهرت درآن روش کار آسانی نیست .

اقوام وملتهائی‌که ازمیان آنها مهندسان ومعماران وحکیمان وریاضی‌دانان و منجمان وصنعتگران وقهرمانان مشهوری بوجود آمده‌اند ازطبیعت قومی الهام‌گرفته وهوش وقریحه سرشار وسرعت انتقال موجب‌شده‌که نوابغی بهدایت توجه باطنی مردم ازمیان آنها برخاسته است .

ملت ما شاعر است . عارف است وذوق وقریحه او اگرچه میل فطری به شعر وادب دارد اما مشاعری قوی نیز برای‌گرایش بسوی انواع اشعارزیبائی وصنعتی‌وعلمی درهنرها و فنون مختلفه دیده شده و بتدریج افراد نامجوی توانستند نبوغ و ظهور خودرا درصنایع وعلوم واختراعات نشان دهند .

تلاش آنان در محیط ادب‌که وسیله شهرت شناخته شده رو به نقصان و زوال میرود و بجای‌آنکه چندین هزار شاعر نوپرداز جویای نام باشند و اوقات گرانمایه صرف کاری کنند که جز بدنامی حاصلی ندارد بهدایت استعداد ذاتی هنر و صنعت و حرفه‌ای را پیش میگیرندکه مایه آنرا دارند .

لغت‌سازی وتبدیل قواعد وبقالب زدن نوشته‌ها ومضامین ادب دیگران که‌مولود وضع خالص خود آنهاست نمیتواند جای تکامل ادبی را بگیرد و سفال و خزف ارزش در وصدف را پیدا نخواهدکرد .

اما نوجوئی ونوپردازی باید طبیعی وازبطن‌ادب وشعرساطع ولامع‌شود تامطلوب گردد و رونق پیداکند و این نکته باز باید تکرار شودکه خاصیت‌کمالی هرشیء در

خود اوست نه درخارج .

اساليب لفظی ومعنوی وگردش شعر و هنرهای زيبای ديگران كه مانند عادات و سنن و غالب خوراكها دلپسند ما نيست ولی يكنوع شهرت طلبی و دلقك بازی و داستان آلوده كـردن چاه زمزم است يك بحران روحی موقت و صريح چيز ديگری بحساب نميآيد .

بيهوده نميتوان نويسنده و شاعر شد بايد استعداد ومايه‌ای توأم با دانش وبينش درانسان وديعه باشد .

حسد چه ميبری ای سست نظم بر حافظ

قبول خاطر و لطف سخن خدا داد است

آثارادبی زبان‌پارسی درلهجه‌دری كه بعنوان‌زبان‌ادبی‌وسياسی وعلمی‌جايگزين لهجه‌های‌گوناگون شد با خاصيت طبيعی مايه‌های دانش و بينش را در ادانی و ظروف واژه‌های شيرينی و لطيف و خوش‌آهنگ نظم و نثر نگهبانی‌كرده است وزبان دل ، زبان عشق ، زبان عرفان و علم و حكمت است وبا جذب و تلطيف لغات بيگانه رنگ اصالت به‌آن ميدهد بدون‌آنكه ازفصاحت وبلاغت‌كلام بكاهد .

شاعرانی‌كه درديوان ادب نامشان‌جاودان‌مانده اگر آثارمشابه وظاهراً يكرنگ دارند درمعانی‌وتعبيرات وتشبيه واستعاره‌گوناگون ورنگارنگ ميباشند وبدون‌اينكه فاصله زمان ومكان‌را عامل جدائی آنها بدانيم نظم طبيعی زبان دری باقدرت‌مغناطيسی هم‌آهنگی ميان آنها بوجود آورده است .

محققان و اهل تتبع درآثار يكايك شاعران غور و بررسی كرده تنوع ومزيت هريك را ستوده‌اند وبطوركلی درهراثری رنگی ازتازه‌گی ونوجوئی يافته‌اند ودرآن روزگاران‌كه فضل ودانش وتقدم زمانی درخور اهميت واعتبار بود اگر شاعر وسراينده

یا نویسنده ودانشمندی ازپیشقدمان را بزرگ میافت ازاحترام وستایش دریغ نمی -
نمود چنانکه عنصری باقدرت طبع باستادی رودکی اعتراف کرده است وگوید .

غزل رودکی وار نیکو بود غزلهای من رودکی وار نیست

رودکی درسال ۳۳۰ هجری درگذشت امـا آثار او تاآنجا که دردسترس مانده
زبان حال وروز ماست باآنکه درحدود یکهزار وشصت سال ازاو دوریم .

ای آنکـه غمگنی و سزاواری وندر نهان سرشك همـی باری
رفت آنکه رفت وآمدآنکه کامد بود آنچه‌بود ـ خیره‌چه‌غم داری
مستی مکن که نشنود او مستی زاری مکن که نشنود او زاری
شو تا قیامت آید زاری کن کی رفته را بزاری باز آری
هموار کرد خواهی گیتی را ؟ گیتی‌است ! کی پذیرد همواری

یا این قطعه ابومنصور دقیقی شاعر قرن چهارم اندراس پذیر است ؟

در افکند ای صنم ابر بهشتی زمین را خلعت اردی بهشتی
چنان گردد جهان هزمان که دردشت پلنگ آهو نگیرد جز بکشتی
بدان ماند که گوئی ازمی ومشك مثال دوست در صحرا نبشتی

الخ . . . .

فردوسی (حکیم ابوالقاسم ۳۲۳) کتاب شاهنامه اوفرهنگنامه زبان پارسی است
وسعت وقوت سخن وبینائی اوبا قدرت سخنوری اثری بوجود آورده که داستان ، فلسفه،
اخلاق ، غزل ، عشق و تقوی و شجاعت و بزرگواری ، ایثار با تمام فنون سخن و
لطافت وعفاف ایجادکرده وپاکی وعفت نفس او درهمه قطعات میدرخشد .

کسی‌را کجا مغز باشد بسی گواژه نباید زدن بر کسی
دروغ آزمائی نباشد ز رای که ازرای باشد بزرگی بجای

اگر دانشی مرد داند سخن تو بشنو که دانش نگردد کهن
مکن دوستی با دروغ آزمای همان نیز بامرد ناپاك رای

در وصف شب :

شبی چون شبه روی شسته بقیر نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر
دگرگونه آرایشی کرد ماه بسیج گذر کرد بر پیشگاه
شده تیره اندر سرای درنگ میان کرده باریك دل کرده تنگ
سپاه شب تیره بر دشت و راغ یکی فرش افکنده چون پر زاغ
چو پولاد زنگار خورده سپهر تو گفتی بقیر اندر اندود چهر

در وصف بهار :

بهار آمد و خاك شد چون بهشت بروی زمین برهوا لاله کشت
همه بومها پر زنخجیر گشت بجوی آبها چون می و شیر گشت
همه جویباران پر از مشکدم بگردان گل نار می شد بخم

شعرای معاصر فردوسی ـ عنصری ، فرخی ، عسجدی ، منوچهری دامغانی ، غضائری رازی هریك در مقام خود گفته‌های نیکو دارند .

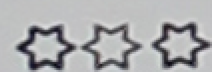
کدام اثر و کدام قطعه ناصر خسرو قبادیانی (۳۹۴ ه ق) دور انداختنی است ؟ دیوان شعر او خزایـن ادب و حکمت و علم الجمال و اخلاق است و ستایشگـر علم و دانائی :

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون کن زسر باد خیره سری را
چو تو خود کنی اختر خویش را بد مدار از فلك چشم نیك اختری را
اگر تـو ز آموختن سر نتابی بجوید سر تو همی سروری را
بسوزند چوب درختان بی بر سزا خود همین است مر بی بری را

درخت تو گر بار دانش بگیرد بزیر آوری چرخ نیلوفری را

الخ . . . .

با سیر زمان که پیش برویم در دیوان هر شاعری از نوادر آثار قطعات بی‌مانندی پیدا میکنیم و ازاین جا به بعد بررسی را به شماره‌های آینده احاله مینمائیم .



اگر چندگاهی شعر بخوانیم و به آثار استادان زبان بگشائیم شکوفه‌های نو - پرداخت ادب ما جوانه خواهد زد ...

عبرت

حلم شتر چنانکه معلوم است اگر طفلی مهارش بگیرد وصد فرسنگ ببرد سر از متابعتش نه پیچد اما اگر دره هولناك پیش‌آید کـه موجب هلاك باشد و طفل بنادانی خواهد که بدان جایگاه رود زمام از کفش درگسلاند و بیش مطاوعت نکند که در هنگام درشتی ملاطفت مذموم است وگفته‌اند که دشمن بملاطفت دوست نگردد بلکه طمع‌زیاده کند. هرکه در پیش سخن دیگران افتد تا پایهٔ فضلش بدانند مـایهٔ جهلش معلوم‌کنند .

(سعدی)

بقلم : ویل دورانت
ترجمهٔ : ا،ه، مهروژان

درسهائی از تاریخ

(۴)

حکومت نظامیها و فلاسفه

طی ۳۴۲۱ سال تاریخ مضبوط فقط ۲۶۸ سال جنگ رخ نداده است . اذعان کردیم که جنگ شکل غائی و نهائی رقابت وگزینش طبیعی در نوع بشر است . در هرقرنی سرداران و فرمانروایان (با استثنائات نادر) به تنفر فلاسفه از جنگ با نظر استهزاء نگریسته‌اند .

از نظر مفهوم نظامی جنگ داور نهائی است و مورد قبول همه جزافراد ترسو وساده لوح است .

سرداران استدلال میکنند که جای تأسف است کـه اینهمه افراد جوان در میدانهای نبرد کشته میشوند ولیکن عده‌ای بیشتر نیز در سوانح جاده‌ها میمیرند . بسیاری ازآنها بخاطر عدم انضباط دست به اغتشاش میزنند و یا رو به تباهی میروند زیراکه برای ابراز حس ماجراجوئی خود به وسیله‌ای احتیاج دارند . اگرقرارباشد دیر یا زود بمیرند چرا نگذاریم با افتخار برای‌کشورخود شهید شوند .

اگر فیلسوف تاریخ مطالعه‌کرده باشد اذعان خواهد نمودکه یك صلح طولانی نیروی یك ملت را شدیداً تضعیف خواهدکرد .

امروزه که کاری از حقوق بین‌الملل ساخته نیست هرملتی باید آمادگی دائم داشته باشد تا از خود دفاع کند . مادامی‌که صیانت نفس در خطر باشد انسان به ده

فرمان متوسل نخواهد شد .

ژنرال میگوید بدیهی است که کشورهای متحده آمریکا باید امروزه وظائفی را که بریتانیای کبیر درقرن نوزدهم بخوبی ایفاء کرده است (حفظ تمدن غرب ازخطرات خارجی) بعهده گیرد ، زیراکه دولتهای کمونیست مکرراً اعلام کرده اند که استقلال دول غیرکمونیست را ازبین خواهند برد .

آیا عاقلانه‌تر نیست که فوراً ازخود مقاومت نشان دهیم ، بادشمن ازدرجنگ درآئیم و نبرد را به سرزمینهای خارجی بکشانیم ودرصورتیکه احتیاج باشد زندگی یك صد هزار آمریکائی و شاید یك ملیون غیر نظامی را بمخاطره اندازیم تا آمریکا بتواند آزادانه زندگی کند و از امنیت برخوردار باشد . آیا چنین سیاست بصیرانه با درسهای تاریخ مطابقت نخواهدکرد ؟

فیلسوف پاسخ میدهد :

بلی ولیکن نتایج مخرب آن نیز بادرسهای تاریخ مطابقت خواهد داشت منتها این بار بعلت استفاده از سلاحهای مخرب ، نتایجی بس وخیم‌تر ببار خواهد آمد . چیزی بالاتر ازتاریخ هم وجود دارد وآن اینستکه ما بنام بشریت باید جرأت کنیم که دستور طلائی را در مورد ملل بکاربندیم (آنچه خواهیدکه مردم به شماکنند شما نیز بدیشان همچنان کنید . مترجم)

ژنرال با خنده میگوید «شما تمام درسهای تاریخ را فراموش کرده‌اید» . شما گفتیدکه انسان حیوانی است رقابت طلب و اینکه حکومتهای اونیز باید چون خود او باشند و اینکه گزینش طبیعی اکنون در یك سطح جهانی عمل میکند . کشورها موقعی همکاری مشترك و اساسی نشان خواهند دادکه از خارج مورد حمله و تهاجم قرارگیرند .

« شاید در حال حاضر بی‌تابانه در جهت سطح عالیتری از رقابت در حرکت باشیم . احتمال دارد در سایر سیاره ها با موجوداتی جاه طلب روبرو شویم و جنگی درگیر شود . تنها درآنموقع امکان داردکه ساکنین زمین با هم متحد شوند » .

آیا آینده تکرارگذشته است ؟

علت چیست که تاریخ به ویرانیهای تمدن توجه دارد ؟ آیا هیچگونه نظمی در جریان رشد و زوال وجود دارد تا بتوانیم با بررسی مسیر تمدنهای گذشته آینده خود را پیش بینی نمائیم .

تاریخ تکرار میگردد ولی کلیت وعمومیت آن بسیارزیاد میباشد . اینعاقلانه است اگر انتظار داشته باشیم دولتهای جدید بوجود آیند و دولتهای کهن رو به زوال روند .

اکتشافات جدید و اشتباهات جریان فکری افراد را دستخوش آشوب سازند ، جوانان علیه پیران تمرد نشان دهند و سپس سازش پیشه کنند و آخرالامر به افرادی مرتجع مبدل گردند .

لیکن هیچگونه اطمینانی نیست که‌آینده تکرارگذشته باشد. هرسال‌ماجرائی تازه است .

زوال یك‌تمدن معلول محدودیتهای خفی زندگی دسته‌جمعی نیست بلکه ناشی از عدم توانائی رهبران سیاست و اندیشه در مقابله با الزامات تغییر و تحول است . ولی آیا تمدنها از بین میروند ؟ نه : هرگزچنین نیست .

تمدنها بمثابه نسلهائی از روح نژادی هستند . همانطوریکه حیات بکمك تولیدمثل برمرگ فائق‌میگردد فرهنگ‌کهنسال نیزمیراث خودرا برای بازماندگانی که در سرزمینهای مختلف و طی قرون متمادی زندگی خواهندکرد باقی میگذارد .

حتی موقع نگارش ایـن سطور ، صنعت چاپ و تجارت ، وسائل با سیم و بی‌سیم و پیك‌های نامرئی که در هوا درحرکتند ملل و تمدنها را بیکدیگر نزدیك می‌سازد و آنچه یك تمدن بعنوان میراث انسانی عرضه مینماید برای تمام تمدنها حفظ میشود.

در برابرچشم‌اندازهائی ازملل ، اخلاقیات ، مذاهبی که ظهوروافول مینمایند، عقیده پیشرفت مشکوك و نامفهوم جلوه‌گر میشود .

ازآنجائیکه اذعان نموده‌ایم‌که درطی اعصار تاریخ هیچگونه تغییر اساسی در طبیعت انسان حادث نشده است بنابراین تمام پیشرفتهای تکنولوژی را بایـد فقط وسیله جدیدی برای حصول به آرمانهای کهن دانست (گردآوری مال ، پیروزی از نظررقابت و پیشبرد جنگها) .

لیکن هرگاه با نظر بصیرانه‌تری به‌این چشم اندازها نگاه‌کنیم وزندگی نوین خود را ـ علیرغم بی‌ثباتی ، هرج و مرج ، جنایات ـ با جهل و خرافات و احجاف و بیماریهای ملل اولیه مقایسه‌کنیم می‌بینیم که کوششهای انسانی چندان بی‌ثمر نبوده است . پائین ترین طبقات ملل متمدن ممکن است چندان تفاوتی با بربرها نداشته باشند ولیکن ملیونها نفر از مردم که در سطوح بالاتری قرار دارند به چنان مراتب ذهنی و اخلاقی رسیده‌اند که وصول بدان بندرت میتوانست برای انسان های اولیه امکان‌پذیر باشد .

هرگاه‌افزایش طول عمر نشانه‌کنترل محیط باشد دراینصورت نمودار مرگ‌ومیر از پیشرفت انسان حکایت مینماید زیراکه طول عمر اروپائیها وآمریکائیهای سفید در دو قرن اخیر دو برابر شده‌است . اگرکسب وکار مأموران متوفیات کساد باشد ، این امردلیل بارز پیشرفت حاصله است .

در بحث و جدل بین قدما و مدرنیست هیچ معلوم نیست که قدما برنده شوند.

آیا از میان برداشتن قحطی در کشورهای پیشرفته و تولید غذای کافی بنحوی که نه تنها مصرف داخلی را تأمین کند بلکه موجب ارسال میلیاردها رطـل گندم به کشورهای نیازمند گردد کار ناچیزی شمرده میشود ؟

آیا میتوان مساعی علم را که موجب کاهش خرافات شده و تحمل وجود مذاهب دیگر را تعمیم داده است نادیده گرفت ، یا تکنولوژی را که موجب تأمین غذا، مالکیت خانه ، وسائل راحتی ، آموزش و پرورش و اوقات فراغت فراوان و بی سابقه شده است فراموش کرد . آیا « آگورای » آتن (دارالشوراء یونان باستان) یا «کومیتای» رم را به پارلمان انگلستان ترجیح میدهید ؟

دراماتیست‌های بزرگی در آتن زندگی میکردند ولی کدام یك از ایشان بزرگتر از شکسپیر است ، آریا اریستوفانس از دنساوست ترازمولیر بود ؟

برخی از مساعی ذیقیمت بشر علیرغم پیدایش و انقراض دولتها پا برجـای مانده‌اند : روشن‌کردن آتش ، اختراع چرخ و ابزار اولیه ، زبان ، خط ، هنر و موسیقی ، کشاورزی ، خانواده ، سازمان اجتماعی ، اخلاقیات و امور خیریه ، تعلیم انتقال آداب و سنن نژادی . اینها عناصر تمدن را تشکیل میدهند و بمثابه بافتهای پیوندی تاریخ بشریت میباشند .

اگر تعلیم و تربیت انتقال تمدن باشد در اینصورت شکی نیست که درحال پیشرفت میباشیم . تمدن موروثی نیست ، هرنسل جدید میباید آنرا فراگیرد .

اگر در جریان این انتقال وقفه‌ای بمدت یك قرن پدید آیـد تمدن منقرض خواهد شد و ما یکبار دیگر بصورت انسانهای وحشی درخواهیم آمد .

بنا براین مهمترین توفیق ما صرف هزینه سنگین وکوششهای لازم برای تأمین آموزش برتر برای عموم بوده‌است ، زیرا توانسته‌ایم سطح متوسط را بیش ازهرزمان

دیگر ترقی دهیم .

تنها کودکان اب بشکایت خواهند گشود که معلمان ما هنوز اشتباهات و خرافات ۱۰۰۰۰ ساله را ریشه‌کن نکرده‌اند ، زیرا که مساعی واقعی تازه شروع شده است . میراثی که هم اکنون میتوانیم کاملتر منتقل سازیم از هرزمان دیگر غنی‌تراست . این میراث غنی‌تر از میراث عصر «پریکلس» است ، زیرا شامل کلیه افتخارات یونان پس از زمان وی نیز میگردد .

غنی‌تر از میراث لئونارد داوینچی است زیرا شامل رنسانس ایتالیا هم میشود ، غنی‌تر از میراث ولتر است زیرا شامل دوران تنویر افکار فرانسه هم می‌شود ، اگر علیرغم نارضائی ما پیشرفت واقعی باشد این بدان مفهوم نیست که سالم تر ، بهتر و یا عاقل‌تر از اسلاف خود بدنیا آمده‌ایم ، بلکه علت اینست که از میراث غنی تری برخوردار بوده‌ایم .

تاریخ در درجه اول عبارت از ایجاد و ضبط این میراث است . پیشرفت هم چیزی جز وفور روز افزون ، نگهداری ، انتقال وبهره برداری ازاین میراث نیست. برای آنهائی‌که تاریخ را فقط بخاطر تذکاری از حماقت‌ها و جنایات گذشته مطالعه نمیکنند و بلکه هدفشان یاد آوری شخصیت های خلاق گذشته نیز میباشد ، گذشته بمثابه اطاقهای شکنجه یأس آور نخواهد بود ، بلکه به یك شهر آسمانی و به یك سرزمین خلاق فکری مبدل خواهد گشت‌که در آن هزاران افراد پاك ، سیاستمدار ، دانشمند ، شاعر ، هنرمند ، موسیقی‌دان ، عاشق پیشه وفیلسوف هنوز زنده هستند ، صحبت می‌کنند ، تعلیم می‌دهند ، حجاری می‌کنند وآواز می‌خوانند .

هنگامی‌که مورخ پی‌برد‌که معنی و مفهومی در وجود انسان نهفته نیست ـ غیر از آنچه خود انسان بدان ارزانی داشته است ـ ماتم نخواهد گرفت و به سوگواری

نخواهد نشست .

بگذارید این افتخار از آن ما باشدکه بگوئیم میتوانیم بزندگی خود معنی و مفهوم ارزانی داریم که گاهی برمفهوم مرگ نیز غلبه کند .

اگر انسانی از اقبال نیك بی‌بهره نباشد قبل از مـرگ هرچه در قدرت دارد مصروف گرد آوری میراث تمدن خواهد نمود و سپس آنرا برای فرزندانش بارث خواهد گذاشت و تا واپسین دم از این میراث تمام نشدنی که بوی ارزانی شده است سپاسگزارخواهد بود زیراکه می‌داند : « این میراث به مثابه مادر پرورنده و حیات جاودانی ماست» .

(پایان)

استاد سخن : وحید دستگردی



غزلی جان نواز

دامان دل مهل که بدست غم اوفتد

تا شادیت همیشه بدل همدم اوفتد

اندر کنار یار و ز اغیار برکنار

خوشتر ز عمر نوح وگر یکدم اوفتد

گلبانك چنگ و باده گلرنگ ووصل یار

خوش دولتی است هرسه اگر باهم اوفتد

چون سیم تار رعشه بجان افتدم ز شوق

چون تار در ترانهٔ زیر و بم اوفتد

بنیوش پند پیر مغان گرچه پند پیر

کمتر بگوش هوش جوان توأم اوفتد

در دل چراغ باده میفروز از آن بترس

کاسرار یار در کف نامحرم اوفتد

ناموس مرز و بوم سلیمان رود بباد

در دست اهرمن چو نگین جم اوفتد

با دوستان یکدله هرگز دو دل مباش

کاندر زمانه یار موافق کم اوفتد

آزاد میشود ز علایق وحید وار

هرکس اسیر طرهٔ خم درخم اوفتد

محمود بهروزی

بقیه از شماره قبل

از افسانه های کهن شرقی

خدا پرست

گفتیم که دختر مورد توجه و عنایت خاص امیر بود و امیر هرگز در وقت صرف غذا دست بغذا نمیبرد مگر آنکه دختر از همان غـذا تناول کند . روزی بهنگام چاشت که سفره گسترده و غذاهای جوراجور آماده شده بود امیر دستور احضار دختر داد و خود بانتظار نشست .

اما پرستاران در باغ و کنار استخر و پیرامون قصر و کلیه اطاقها هرچه بیشتر گشتند کمترین اثری از گمشده نیافتند ، گوئی دختر آبی بود که بزمین چکیده و در آن فرورفته . انتظار از حد گذشت طاقت امیر طاق شد بانگ برزد و بیقراری ها کرد ولی پرستاران که همه جا را بدقت جستجو کرده و از تلاش خود بهره‌ای نگرفته بودند چه میتوانستند کرد ؟ ناچار واقعه را ترسان و لرزان بامیر گفتند .

امیر از شنیدن این خبر بشدت منقلب شد . دستور داد منادی در شهر ندا در دهد و از همه افراد در یافتن دختر گمشده قصر استمداد کنند .

وضع داخلی قصر بکلی تغییر یافت و همه افراد قصر که امیر را سر در گریبان و آشفته حال دیدند جامه عزا پوشیدند و ندبه و شیون آغازیدند . کوششها و تلاشها و جستجوها نیز چه در داخل و چه در خارج قصر بی نتیجه و ثمر بود . هیچکس بدرستی نمیدانست که بر دختر چه گذشته و بچه سرنوشتی دچار شده است .

سه روز از این مقدمه گذشت و در اینمدت امیر همچنان بی تاب و بیقرار بود

تا بزرگان قوم مجبور بمداخله شدند . یك تن از آنان پس از آنکه زمین ادب بوسید و بزبان وبیانی مؤثر امیررا دلداری دادگفت :

نشستن و غم خوردن گره از کار نمی‌گشاید باید تدبیری عملی اندیشید وچاره کارکرد و چون امیررا مستعد شنیدن بقیه مطلب و زمینه را آماده دید افزود که در گوشه وکنار همین کشور ساحرانی هستند بسیار قوی مایه و درکار خود چیره دست . کارها و اعمال آنها تنها بمعجزه شبیه است مصلحت آنست کـه چند تن را دعوت و تکلیف کنیم تـا راز گمشدن دختر نازنین را در یابند و ما را از ملالت و انـدوه نجات بخشند .

موافقت امیر بزودی جلب و قاصدان بادپا سوار بر اسبان تیزتك راهی دیـار کاهنان و مرتاضان شدند و همه جا رفتند تا در ناف جنگلی انبوه و میان کلبه هائی گلین بدسته‌ای از ساحران که دور از مردم درعالم خود فرورفته بودند رسیدند وپیام مرکز را ابلاغ و از آنان درخواست کردند که بیدرنگ در مصاحبتشان بجانب قصر امیر روانه شوند .

ساحران همینکه بحضور امیر بار یافتند و از ما وقع آگاه شدند قول دادند بشرطی که چند روز مهلت داده شود و ادوات کار در اختیار آنـان قرارگیرد مهر از صندوقچه این راز برگیرند وحقیقت را آشکار سازند .

با نظر آنان موافقت شد . اطاقی خلوت و خالی درگوشه‌ای از قصر در اختیار گرفتند و هرچه خواستند بلافاصله درپیش خود آماده یافتند . دستور دادند تا اعلام خبری از جانب آنان ولو هفته‌ها در انتظار باقی بمانند هیچکس مخل و مزاحـم آنان نشود .

کار ساحران در اطاق در بسته تماشائی بود . دو پاتیل بزرگ درکناری قرار

داشت و زیر آنها آتشی فراوان شعله می‌کشید آندو هریك در پای یك پاتیل ایستاده و بخواندن و دمیدن اوراد مخصوص سرگرم بودند. همینکه کمی از شعله سرکش آتش فرو می‌نشست کار ساحران انباشتن هیزم در محل مخصوص بود وسعی میکردند که یك لحظه هم آتش از شعله وگرمی نیفتد.

دو سه روزگذشت و امیر همچنان درآتش انتظار میسوخت از ندیمان خواست که بروند و جویای چگونگی موضوع شوند اما وزیر اعظم در حالی که بموی سپید و ریش دراز خود اشاره میکرد هرگونه دخالت درکار ساحران را ناروا دانست ناچار بازهم صبرکردند ولی دیگرکاسه صبر همه لبریز شده بود.

یك شب امیر دور از چشم این و آن سرزده و بی‌خبر خـود را تا پشت اطاق ساحران رسانید ولی جرأت نکرد باطاق وارد شود. دل دربرش بشدت می‌طپید و در آرزو و اندیشه خبربهجت اثری ازدختر سرازپا نمی‌شناخت.

موریانه وسواس درجانش امان اورا بریده بود. گاهی تصمیم میگرفت وزمانی درنگ میکرد تا پس از هول و هراس بسیار عاقبت دل بدریا زد و با نهایت‌آرامی و آهستگی یك لنگه از در اطاق راکه اینك بدانجا رسیده بودگشود و چشم تیزبین را بداخل اطاق دوخت چون ساحران را که خوشبختانه پشت بر او ایستاده بودنـد و همچنان بکار خود سرگرم و از همه جا بی‌خبر دید تا آستانه اطاق پیش رفت وتفرس حال آنان نمود.

دید که از میان پاتیل های خالی آتشی با شعله های شرکش زبانه می‌کشد. کار ساحران اینست که گرد سفیدی در میان شعله ها بپاشند و اورادی علی التوالی برآن بدمند.

در همین وقت معجزه بوقوع پیوست و باکمال مسرت دیدکه شعله های سرکش

بالوانی دلپذیر درآمده و از میان رنگها دختر ناز پرورده با قامتی افراشته و جمالی چون فرشتگان ملکوتی در حالیکه پیراهن بلند و سفیدی تن و بدن نازنینش را زینت میداد تجلی کرد.

امیر بمشاهده این وضع خروشی از شوق برکشید و بی‌حس و حال روی زمین درغلطید.

شعله‌های آتش ناگاه فرونشست وساحران که امیررا پیش خود دیدند ازدنباله کار خود بازماندند و بتفرس حال امیر پرداختند آن شب بمناسبت چنین موفقیتی عظیم جشنی بزرگ فراهم آمد وساکنان قصر بشادی برخاستند.

چون صبح شد ساحران بحضور امیر بار یافتند وگفتند امیر ناخشنود مباد اما هنوز اول گرفتاری‌هاست و تا وصول بسر منزل مقصود موانعی بسیار در پیش است که باید بدفع آنها همت‌گماشت. از زحمات مداوم خود چنین نتیجه گرفته و دانسته‌ایم که دختر دربند شاه پریان اسیر و درمملکت دربند درقید الهاك دیواست امامطمئنیم که تاکنون آسیبی بوی نرسیده با آنکه مشتاقان فراوانی شب و روز برآن سرند که از شربت وصال او کام شیرین کنند ولی دختر با وجود لطمات و صدماتی که پیوسته بروی میرسد هرگز تن بامیال و هوسهای آن ناپاکان در نداده و ازحیثیت و شرافت خود جداً دفاع کرده است. این را گفتند و پس از تحصیل اجازه بجانب دیار خود روانه شدند.



امیر سحرگاهان با خیلی از ندما بمشاوره نشست و چاره کار خواست. رای برآن قرارگرفت‌که مأموریت جستجو ویافتن دختر به‌پسران امیرکه قویا بوی‌مشتاقند وخود درآتش بیقراری میسوزند داده شود.

امیر پسران را بحضور طلبید و ماوقع بازگفت و انجام این مأموریت خطیر را بآنان تکلیف کرد و چون پسران باکمال شعف و مسرت قبول و تعهد کردند که از عهده این مهم برآیند و از مخالفت و مهالك نهراسند امیر شادمان شد و بآنها قول داد تا هریك که زودتر توانست در انجام مأموریت موفقیت یابد دختر اورا باشد و خود با دست خویش بساط عروسی آندو را برپا دارد.

پس پسران بیدرنگ بتهیه وتدارك تجهیزات سفرپرداختند وقرارشدکه روزبعد علی‌الصباح بجانب مقصود روانه شوند.



مهین پسران امیر دارای خبث طینت و ناپاکی ذات بودند. از جمال و کمال طبیعی هم بهره‌ای بسزا نداشتند و چون امیرزاده کهین بعکس دارای حسن صورت و سیرت و پاکی نیت و بهمه فنون و هنرهای زمان آشنا و آراسته بود همواره محسود برادران میبود و برادران از اوکینه نهفته در دل داشتند و از معاشرت و مصاحبت با او حتی‌الامکان احتراز می‌جستند.

چه میدانستند تا او در محفل و مجلسی بـزم آراست بمناسبت حسن بیان و طلاقت لسان و شیرینی محاوره و پاکی خوی و خصال با جلوه و جمال خدا داد خود رغبت همگان را بتعلق خاطر خویش برمی‌انگیزد و برادران را درآن محفل جای درنگ نخواهد بود.

این بود هرجا که میرفتند و هرکارکه میکردند تنها بودند. دراین مأموریت هم دو برادر ناراحتی و اضطراب فراوان داشتند زیرا دیده و دانسته بودند که دختر ازکودکی توجه و رغبت و التفاتی بسیار با او دارد و از دو برادر مهین بشدت‌گریزان و از مماشات و معاشرت با آنان همواره هراسان بوده است.

پس برادران بزرگ جداگانه و برادر کوچك بتنهائی با اسب و غلام و سپر و سلاح کافی عازم انجام مأموریت خود شدند .

پسران بزرگ چون زودتر حرکت کردند پس از ماهها راه پیمائی که شهرها و آبادیهائی چند را پشت سر نهادند زودتر بدروازه عظیم وهول‌انگیز محوطه اسرارآمیر جنگل رسیدند .

در مرز جنگل کنار درختی پیری خمیده قامت و پریشانحال دیدند که مشغول عبادت و نیایش است و لبانش پیوسته باذکار و اوراد متحرك . انتظار داشتند که پیراز هیمنه و شکوه و سطوت ظاهری آنان برخود بترسد و پیش‌پای آنان برخیزد و مراسم ادب واحترام بجای آورد و درصورت لزوم بپرسشهای آندو جواب گوید وازراهنمائی - های لازم دریغ نکند اما پیرمرد چون بکلی ازعالم مادی بی‌خبر و غرق دراندیشه‌های معنوی بوده باین مسائل البته توجه نداشته است .

یکی از برادران بیدرنگ از اسب بپائین جست و ازگریبان پیر گرفت ولطمه بصورتش نواخت و فریادی ازخشم وخروش برکشید وگفت مگر نمی بینی که امیرزادگان دربرابر توایستاده و منتظرراهنمائیند ؟ چرا مراتب ادب واخلاص بجای نیاوردی و زبان ازستایش خاموش داری ؟

پیر از سوز دل نالید و بی‌اعتنا از برابر آنان دورشد و درکنجی خزید وزبان بنفرین گشود .

برادران بیش از این صلاح در توقف ندیدند و راه خود در پیش گرفتند . پس از قطع مسافتی دریافتند که جنگل بسیار انبوه و راه بسی صعب و عبور از آن با اسب و تجهیزات سنگین غیر ممکن است ناچار تجهیزات کلی را بغلامان سپرده وآنها را با اسب روانه مراجعت کردند و خود تنها شمشیر خویش را بکمر بسته ومختصری

مایحتاج سفر و مقداری خوردنی درتوبره نهاده بداخل جنگل راهی شدند .

همینکه شب در رسید و تاریکی مدهشی محیط رعب انگیز جنگل را فرا گرفت آنان از رفتن بازماندند و درکنار درختی ناچار بساط توقف گستردند . هنوز از خستگی راه نیاسوده بودند که ازگوشه‌ای هیاهوئی برخاست .

امیرزادگان بسرعت بپاخاستند و در انتظار وقوع پیش آمدی شمشیر از نیام برکشیده‌آماده شدند . دیری نپائیدکه دیدند سایه چندتن شتابان بسوی‌آنان درحال هجوم است .

چون نزدیك شدند با هم در آویختند . جنگلیان که بیش از ده تن و مجهز بدشنه‌های خونفشان بودند بزودی برامیرزادگان غلبه یافتند و آنان را دست بسته بگوشه‌ای درافکندند وآنگاه بجستجوی اموال و امتعه نفیس و قیمتی پرداختند .

(ناتمام)

حکمت

رندی‌که بخورد و بدهد به از عابدی‌که روزه دارد وبنهد . هرکه ترك شهوات از بهر قبول خلق داده است از شهوت حلال بشهوت حرام افتاده است . دوستی را کـه بعمری فرا چنگ آرند نشاید که بیکدم بیازارند . مشك آن است‌که خود ببوید نه آنکه عطار بگوید . شیطان با مخلصان برنمی‌آید وسلطان با مفلسان . همه‌کس را دندان بترشی‌کند شود مگر قاضی را که بشیرینی .

(سعدی)

طاهری شهاب

میرولی لاریجانی

حاج سید غلامعلی مشهور بمیرولی ازسادات مشهور مازندران درسال ۱۲۶۶ هجری قمری در (نیاك) ازروستاهای لاریجان متولد شد ، پس‌ازطی پنجاه ودومرحله از مراحل زندگانی معشوق غیبی و محبوب لاریبی اورا مجذوب خود ساخته و بمقام حقیقت رسیده آئینه دلش جلوه‌گاه جمال شاهد ازلی‌گردید و دریچه‌ای از عالم غیب برویش‌گشاده‌شد ، عالم وهرچه دروی هست بنظرش نمودی بی‌بود مینمود ، میخواند آنچه را دیگران نمیدیدند و میدانست آنچه را دیگران نمیدانستند ، پیوسته در کنج خلوت با دوست مشغول راز ونیاز شده در صحبت بروی مردم بسته ، رشته الفت از ابنای زمان‌گسسته و با اینکه در فقر بسرحدکمال رسیده بود مسندارشاد نگسترد و دعوی مرادی نکرد .

دوازده سال پیش از فوت خـود در صحن امامزاده قاسم تجریش آرامگاه همیشگی خود را آماده کـرده بود تا در دوازدهم شهر ربیع الاول سنهٔ ۱۳۳۱ ه داعی حق را لبیك اجابت‌گفته مرغ جانش از قفس تن رهائی یافت و در همان محل مدفون شد .

دیوان اوبالغ برده هزار بیت شعرعرفانی‌است‌که بخط مرحوم محمدعلی عبرت مصاحبی جمع و نوشته گردیده و منتخبی از آنرا فرزندش میر عماد در سال ۱۳۱۱ شمسی در مطبعه علمی طهران بچاپ رسانیده و منتشرکرد نمونه‌ای از آثارش را که در جذبه از طبعش ظهور و بروز کرده بمحضر ارباب و جد و اصحاب حال ارمغان میدارد تا سالکان طریق را شور وحالی حاصل آید .

نقطهٔ وحدت

در نهاد خود بشر بس گوهر اسرار داشت
لیك پنهان از وی آنرا پردهٔ پندار داشت

منتشر شد عشق عالمسوز چون اندر جهان
عاشقان را آتش اندر دل زد وافکار داشت

هر که عاشق شد جدا ماند از مراد و کام خویش
تا چه محنت بود کاینسان عشق او در کار داشت

با توکل هر که تخمی کشت در باغ امید
آبیارش عشق گشت وحاصلش در بار داشت

نوح در کشتی اگر بنشست از طوفان غم
ناخدای عشق بروی رحمت بسیار داشت

گفت در گوش دلم ناگفتنیها عشق دوست
ای بسا اسرار با معنی که در گفتار داشت

کرده‌های زشت ما را چشم پوشی کرد حق
جان‌فدای او که باما بس نکوکردار داشت

نقطهٔ وحدت بپرگار وجود آمد پدید
خلق را از عشق خود سرگشته چون پرگار داشت

هر که شد سالك عیانشد راز پنهانی براو
زانکه باوی گفت مرشد هر چه از اسرار داشت

من ازین وادی بتوفیق خدا رفتم برون
گرچه در هر گام این ره رهزن بسیار داشت

سکه وحدت زنی برزر تو ای (میرولی)

توچه دانستی که کلکت اینهمه اسرارداشت

رباعیات

چومرغ شب کنم تاصبح فریاد که شاید صبحدم گردد دلم شاد

بامیدی که بینم روی ماهت شوم از بند غم یکباره آزاد

✩✩✩

وجود من بود کبریت احمر مس قلب جهان را میکنم زر

بقرب حق شدم جستم تقرب نهادم پا ببام چرخ اخضر

✩✩✩

مکن افسانه از سود و زیانم که من احوال دنیا را ندانم

سخن بامن بگوازعشق جانان که من جزعاشقی درسی نخوانم

✩✩✩

این غزل شیوای عارفانه نموداری از تراوشات اندیشهٔ اوست :

ایدل مگو تو راز نهان را بهیچ کس زیراکه نیست محرم اسرار بوالهوس

مردم تمام بوالهوسانند زینهار اسرار عشق را نکنی فاش پیش کس

رفتند همرهان و رفیقان ز پیش و ما ماندیم از طریق خرابات باز پس

این کاروان که عازم کوی حبیب بود رفت آنچنان که نشنوی آوازی ازجرس

ای مرغ جان تودرقفس تن چه ماندهٔ بال و پری بهم زن و بگشا در قفس

خواهی گل مراد بروید ز باغ دل با داس ذکروفکر ببرد از خاروخس

طوفان فتنه عرصهٔ آفاق را گرفت ای نوح وقت زود بفریاد ما برس

تا درجهان هواوهوس برتوغالب است هرگز مقام (میرولی) را مکن هوس

مرتضی مدرسی چهاردهی

ورقی از تاریخ تصوف و عرفان

سلسله ذهبیه و صفویه

(۴)

غیر از حدیث عشق ندارم حکایتی
زیبا حکایتی و عجایب روایتی
هفتاد فرقه در ره عشقند رهسپار
جز عاشقان ز عشق ندیده هدایتی
(رازشیرازی)

مجدالاشراف گوید :

گویند در محله ما بقعه و بارگاهی بود بنام (مزارابونعیم) از مشایخ صوفیان، برسقف آن چراغی افروخته بودندکه همیشه روشن بود و درکتیبه‌آن نوشته بودند :

چراغی را که ایزد برفروزد هرآنکس‌پف‌کندریشش‌بسوزد

شاه اسمعیل صفوی چون آن جا را بدید بدانست‌که نیرنگی بکاربرده‌اند ! مأموری فرستاد و چراغ را پف کرد و چراغ خاموش شد و ریشش نسوخت ! آنگاه فرمان دادکه بتکده را خراب‌کردند ، آشکار شدکه راهی از طاق مقبره بخانه متولی آن ساخته بودند وفتیله وروغن بچراغ میرسانید .

حافظ‌گوید :

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
بنیاد مکر با فلك حقه باز کرد

بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه
زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم
زآنچ آستین کوته و دست دراز کرد

بارها مجلسی دوم فرمود :

از صدر اسلام تاکنون کشور ایران چنین آرامش و امنیت و آسایشی نداشت چه صوفیان صفوی در انتشار دیانت و نشر آثار مذهب جعفری جان فشانیها کردند وهرگز برای مذهب شیعه وپیروان شاه مردان علی مرتضی(ع) چنان دولت باشکوهی فراهم نگشت .

دریغاکه دراواخر دوره صفوی هوشمندان هنگامه طلب وماجراجو بنای تردید وتشتت آراء عمومی را فراهم‌کردند وبه بهانه قیل وقال‌های فلسفی مردم را بجان‌هم انداختند شد آنچه‌که نباید بشود !

در خبر است که :

کلمات و ظاهر آیه‌های شریفه قرآن ، برای دانشمندانی است‌که دررشته‌های علوم و فنون ادبی کار میکنند و در بحث اعراب و بناء و الفاظ مطالعه می‌نمایند و بمعانی وبیان وبدیع آشنائی دارند .

اشارات قرآنی برای خاصان دانشمندان اسلامی است که بالفاظ و معانی و انواع حکمت وعرفان آشنا هستند تا بهتر بآغاز وانجام‌که اصول دیانت اسلامی‌است بهره‌مند شوند .

لطایف قرآنی برای دانشمندانی است‌که زحمت‌کشیده و ریاضت دیده‌اند و از مرتبه‌های صوری و عقلی گذشته و بمراتب حقایق شهودی رسیده‌اند ، این گروه

دانشمندان نفس‌کش وار بعین کشند که خردمندان کمتر زیر بار ریاضت میروند وتحصیل دانش را ریاضت‌های خود میدانند و بس.

حقایق قرآن برای پیامبران است چنانکه محمد (ص) فرمود: خداوندا اشیاء را آن‌چنان‌که هست بمن نمودارساز:

در معنی هست و در عیان نیست که دید
در دل پیدا و بر زبان نیست کـه دید
هستی جهان و در جهان نیست که دید
در هستی و نیستی چنان نیست که دید
(مولوی)

معراج معنوی عرشی را بدرجه‌ای رسانیدندکه فرمود هرکس مرا بیند خدارا دیده است بختیار عالم‌کسانی هستندکه پیروی کامل از حقیقت نمایند.

چون مرا دیدی خدا را دیدهٔ | گرد کعبه صدق برگردیدهٔ
خدمت من طاعت وحمد خداست | تا نه‌پنداری‌که حق‌ازمن‌جداست
چشم نیکو باز کن در من نگر | تا به بینی نور حق اندر بشر
(مثنوی)

بی‌تردید اینگونه مرتاضان‌که برطبق دریافت حقیقت ریاضت میکشند لطیفه-های قرآنی‌را دریافت می‌نمایندآنان انگشت‌شمارند وموردتوجه صاحبدلان‌میباشند.

بازآمدم همچون خلیل از معجزات دمبدم
نمرودی و نمرود را معدوم و ناپیدا کنم
باز آمدم عیسی صفت گردن زنم دجال را
وزامر مهدی عالمی از یك نفس احیاءکنم

زاهد چو میلافی بروکنجی بمیر ودم مزن

ورنه سراسر پرده ها از روی کارت واکنم

(نورعلیشاه)

بنابراین آنانی‌که با لطایف قرآنی سروکار دارند مشاهدات قلبی خود را که در هنکام ریاضت های شرعی از لطیفه های قرآنی دریافت مینمایند و از نامحرمان پنهان دارند ! چرا ؟! برای آنکه آنکس که نچشیده است نمیداند و منکر میشود

سخن شناس نه‌ای دلبرا سخن اینجاست .

مجلسی اول در پاسخ نامه ملاخلیل قزوینی نوشته است که : شیخ صفی‌الدین در مقالات خود در چند مورد به پیروان ذهبی خود تأکید کرده است که پیروی از شریعت احمدی نمایند و زبان را از مخالفت ظاهراسلام درکشند آری :

عشق ورزی دگر و نفس پرستی دگر است

دانشمندانی‌که درکلمات قرآن و اشارات فرقانی دقت نظر دارند و بهمان‌دیده اکتفا میکنند دیگر بسوی تهذیب نفس و آدمیت نمی‌شتابند !

برگذر ایدل غافل که جهان درگذر است

خود همه کار جهان رنج دل و دردسراست

خاکساری که بخواری بجهان ننگرد او

برسرش خاک‌که از خاك بسی خوارتراست

جمله زیر زمین گر بحقیقت نگری

مشکن طره مشکین و لب چون شکراست

(عطار)

گروهی از آنان که به تهذیب اخلاق و تکمیل نفس دل بستگی دارند دیگر

برنامه ریاضت بزرگان این راه و رسم را اجـرا نمیکنند و بهمان نیروی دانش و اندیشه خود تکیه میکنند و راه ریاضت خویش را خودرو میروند .

خدا میداند وآنکس که رفته

پندارهای خود را برنامه کار ریاضتی خود پندارند و کوشش دارند که صفات زشت و پلیدی را مانند بخل وحسد از خود دور سازند و بکردار وپندار وگفتار نیک خود را بیارایند سالیان دراز در این راه میشتابند و چون صفت های زشت خویشتن را تبدیل به صفات نیك میکنند آنگاه بخیال تبدیل صفت‌های دیگر نفسانی میافتند و توجه بریاضت میکنند و سالیان درازی دراین راه زحمت ورنج میکشند .

ناگهان می‌بینند همان صفت های پاك شده بصورت نخستین بازگشت در نفس خود مینماید و بی‌اختیار از وی بروز و ظهوراتی دارد ! چون برطبق دستور کامل و درست نرفته و کار نکرده اند اینجاست که سرگردان میشودکه چه کند ، تن رنجور وفکرکوفته و ازکار افتاده است .

چه نیکو فرموده است عطار نیشابوری :

راهرو بسیار دیدم درجهان لیك   یك رهرو ندیده‌ام راه دان !

این راه خود سری درتهذیب اخلاق خودرو رفته را چون درازا میشود بلکه بمدت سی‌سال ممکن است عمرآدمی را بگیرد و محروم از همه چیز شود .

خیام فرموده :

آنان کـه محیط فضل و آداب شدند
در جمع کمـال شمع اصحاب شدنـد
ره زیـن شب تاریك نبردنـد بـرون
گفتنـد فسانه‌ای و در خـواب شدند

بزرگان اهل معرفت اصطلاحی درین باره دارند : راه زلف معشوق که بسیار دور ودراز است ، در خدا پرستی و حق رسیدن و از اخلاقش بصفات یزدانی متصف گردیدن بدرازا میکشد از این جهت فرمودند :

تربیت اندرکوی تو چونموی تو ای‌محتشم

باریك و تاریك و سیه طولانی و پرپیچ وخم (۱)

۱- یادآوری : اسمعیل رائین خبرنگار و نویسنده مشهور مطبوعـات در یکی از تألیفات خود نوشته است هرچه جستجو کردیم از خاندان میرزا صالح شیرازی کسی را در تهران و شیراز نیافتم ! غافل از آنکه شادروان میرزا صالح شیرازی مدیر روزنامه کاغذ اخبار در سال ۱۳۳۵ قمری از بنیادگزاران آزادی درایران فرزند برومندش حاج‌میرزا محمد حسین عشقی شیخ مشایخ سلسله ذهبیه بود و یگانه فرزند وی شادروان دکتر محمد اقبال‌الحکماء عشقی بودکه از بزرگان طریقت وازپزشکان نامی بشمارمیرفت وفرزندانش عارف وارسته کامل آقای محمد حسین عشقی سرپرست آرامگاه اعلیحضرت رضا شاه‌کبیر و تیمسار عشقی‌پور است .

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق

ثبت است بر جریده عالم دوام مـا

درویشی

درویشی تهذیب اخلاق است و سلب صفات ذمیمه از خود و زهد ازدنیا و انقطاع از ماسوا و قناعت بهرچه‌کمتر واستخفای ازخلق وتوکل برخدا و ذخیره نکردن مال و ریاضت دائم و پوشیدن عیب مردم و ترك آزار خلایق و حفظ زبان ازلغوبخصوص دروغ وغیبت وبهمت‌که بدترین قبایح است و پاك داشتن دل ازکینه وخصومت واینها تکلیف است براهل طریقت والا چه طریقتی .

(صفی‌علیشاه)

م . اورنگ

رستاخیز فرهنگی

آنچه‌که در اینجا میگوئیم و مینویسیم ، تنها از سوی خودم و نمودار اندیشه و داوری خودم نیست . بلکه از سوی گروهی پاکدل و فرهنگ دوست ، و نمودار اندیشه و داوری آنان‌است‌که مرا وادارکردند بنام سپاسگزاری از وزارت فرهنگ و هنر ، این‌گفتار را بنویسم وارزیابی آنان را بنمایانم .

چنانکه شنیده‌اید یا دیده‌اید ، در ماه‌آبان فرخنده نشان ، هم‌آهنگ باجشن زایش شاهنشاه آریامهر ، انجمنهای سخنرانی و چامه سرائی در تالار نوبنیاد موزه فراهم آمده بود . این برنامه ها رویهم رفته در سه بخش و هر بخشی در سه شب بود بدینگونه :

بخش‌یکم ، سخنرانی‌ها وگفت‌وگوهای‌گوناگون دربارهٔ‌ی شاهنامه‌فردوسی‌بود.

بخش دوم ، به پژوهشها و گفت و گوهای وابسته بـه پیش از هخامنشیان بسته‌گی داشت .

بخش سوم ، بزم چامه سرایان و میدان هنرنمائی آنان را نشان میداد .

کسانیکه در این انجمنها بوده‌اند و این برنامه‌ها را دیده‌اند ، خوب‌میدانند که انجمنهای‌سخنرانی وچامه‌سرائی، چه‌اندازه دارای فروشکوه بوده وچه سروسامان در خور ستایشی داشته است .

زیادی مردم ، سخنرانی‌های گوناگون سود بخش ، پرسشهای بجا و ارزنده و گفت وگو در پاسخ آنان ، همه و همه به تالارهای سخنرانی فروغ ویژه‌ئی بخشیده بود . یعنی سخنرانی‌ها تنها در یکجا نبود . بلکه با زیادی مردم و دامنه دار بودن

برنامه‌ها ، در پنج سالن انجام میشد وهردسته‌ئی برابر دلخواه خود به یکی ازسالنها و برای شنیدن یك رشته از سخنرانیها میرفتند .

رویهم رفته همه‌ی مردم خوشنود بودند . همه سپاسگزاری میکردند و این رستاخیز فرهنگی را میستودند .

بلی . این‌همه آوازه‌ها ازشه بود . اماگوش فرادهندگان به‌آوای شاه وپیروی کنندگان و پویندگان این شاهراه نیزکه این برنامه های سود بخش دانشی را پدید آورده‌اند ، در خور درود وستایش میباشند .

خوب آشکار است‌که در این رستاخیز بزرگ فرهنگی ، پیروی کنندگان از اندیشه و فرمان شاهنشاه ، دستگاه با فر و فرهنگ وزارت فرهنگ و هنر است که پاك مرد بلندمنش و شاهدوست و میهن پرستی بنام مهرداد پهلبد درسرآن میباشد .

خود نام و نشان وزیر فرهنگ و هنرکه مهرداد پهلبد میباشد و رنگ و بوی ایرانی دارد ، بهترین نشانی‌است از درون پاك این نیکمرد والاگهر درباره‌ی ایران دوستی و میهن پرستی ودلبسته‌گی داشتن به‌نمایاندن وگسترش دادن فرهنگ‌ایرانی. اما کار و کردارشان هم بهترین گواه است برای این نشانی‌ها و خون گرمی ها و دلبسته‌گی‌ها .

در انجمنهای سخنرانی میدیدیم که خودشان میآمدند و به یکایك سالن‌های سخنرانی سر میزدند و به‌گفته‌های سخنرانان‌گوش میدادند و ارزیابی میکردند .

بفرمان دین و دانش ، نباید ازکوشش وکاردانی دکتر صادق‌کیا معاون وزارت فرهنگ و هنر در پی ریزی این برنامه ها و برگزاری این انجمنهای سود بخش و شادی‌آمیز چشم پوشی‌کرد و شیوه‌ی سپاسگزاری را بجا نیاورد .

برهمه آشکاراست‌که ایشان با پیروی‌از اندیشه‌ی وزیر روشن‌بین خود ، دراین

باره چه‌رنجهائی کشیده‌اند وچه‌کوششهائی کرده‌اند . شبها هم میدیدیم که ازآغاز تا انجام برنامه‌ها درتالار بودند وسرپرستی میکردند .

بلی. چنان وزیر بلندمنش وپاک‌سرشت‌را چنین معاونی‌دانا وبینا باید تادرباره‌ی نمایاندن فرهنگ وهنر ایران، رستاخیز وهنرنمائی‌گردد وفرزندان ایران‌را به‌جنب وجوش آرد وبه‌آگاهی مردم بیفزاید .

توانائی خامه‌ی من برای نمایان ساختن اندیشه و داوری ورایزنی گروه زیادی که درانجمنها بودند ، بهمین‌اندازه بودکه‌گفتم و نوشتم . اماگوی و چوگان درمیدان چامه‌سرایان شیرین‌سخن است‌که دورنمای این‌انجمنهای‌سودبخش دانشی‌را بنمایانند وزمینه را برای دنبـال‌کردن اینگونه برنامه‌ها آمـاده سازند . بویژه چامه سرایان شهرستانهاکه ازراههای دور آمده ومهمان وزارت فرهنگ بودند واین نمایشگریهای دانشی وهنری را بچشم خود دیدند و راه و روش وزارت فرهنگ را درگرامی داشت آنان بخوبی دریافتند .

امید است این برنامه‌ی سودبخش دنبال پیدا کند و پژوهندگان را از رازها و ریزه‌کاریهای‌گوناگون دانشی بهره‌مند سازد .

خدازنجیره‌جنبانان این‌شاهراه‌میهنی‌وفرهنگی‌را افزون‌کناد وبرآنان‌خوشبختی ونیکنامی دهاد ـ ایدون باد .

نائوئیزم

عبارت ازیك روش وسیستم فلسفی است‌که درمملکت چین بصورت مذهب عمومی وعامیانه رواج دارد . درسال۶۶۰ میلادی مذهب‌نائوئیزم بعنوان دین رسمی دولتی شناخته‌شد ومرتبت آنرا بالاتر ازمذهب‌بودائی وکنفوسیانیزم نرارادادند ولی بعدها آن‌اهمیت بتدریج انحطاط پذیرفت.

(تاریخ ادیان)

انجمن ادبی حکیم نظامی

ابوالقاسم حالت

فرصت

اگر خواهان جانانی، درین ره کن فدا جان را
که جز جان نیست جانا رونمائی روی جانان را
بهر درد تو درد عشـق باشد بهترین درمان
اگر زین درد بگریزی نبینی روی درمان را
حریم کعبهٔ مقصود را شـد سالکی محرم
که کرد از جان تحمل زحمت خار مغیلان را
حذر کن از تن آسانی که پابند تن آسانی
بآسانی کند مشکل هـزاران کار آسان را
بکار خود اگر فکری کنی، امروز کن، ورنه
چو فردا دررسد ترسم نیابی فرصت آن را
زگیتی چون سفر کردی دگر ره بر نمیگردی
چو زر کز کان چو بیرون شد نمی بیند دگر کان را
نه از دنیا بدور افتی نه از عقبی عقب مانی
اگر امروز هم این را نگهداری وهم آن را
سراسر سود بازار هوسرانی زیان بـاشد
همان بهتر که بر بندی درین بازار دکان را
بهجران گل ای بلبل صبوری کن صبوری کن
که آخر صبح وصلی هست در پی شام هجران را

مخورغم، گرزسرماسخت بی برگ و نواماندی
که ازپی تاب تابستان بود برف زمستان را

اگر جاه سلیمانی تمنا میکنی، حالت،
بشوی‌ازمدح دیوان زمان اوراق دیوان‌را

پارسا تویسرکانی

دوماه ودو پرتو

ای عارض تو زمهر و مه برده گرو — من در تو دوماه بینم ودو پرتو
خورشید رخت آیتی از ماه تمام — ابروی کجت، حکایتی ازمه نو

نوربخش آزاد

وفای شمع

شمع دیشب‌که دربرم میسوخت — نکته دلکشی بمن آموخت
اشکهائی‌که پای خود میریخت — باز با یکدگر همی آمیخت
چون سراپای او تمام گداخت — باز شمعی زاشك خویش بساخت
گفت خود گرچه باز میسوزم — شادم ازآنکه محفل افروزم
صد ره دیگر ارکه بگذارم — باز شمعی ز اشگ خود سازم
چون که پرتو فکن در انجمنم — نیست غم سوزد ارکه جان و تنم
ای بنی آدم ای که تا عیوق — رفته صیتت با شرف مخلوق
من نگویم چو شمع سوزان باش — کلبه‌ای را ز خود فروزان باش
مکن اینقدر آتش افشانی — کاتش حرص خویش بنشانی
سوخت آزاد شمع دربر جمع — ما بسوزیم جمع را چون شمع

عباس محجوب

لحظهٔ فردا

پرسیده اند عاشق وشیدای کیستیم «یا منتظر بوعده فردای کیستیم»
دردشت زندگی زچه تنها نشسته‌ایم یا لاله‌ئی بسینه صحرای کیستیم
درجام عمر ساغر خالی زلحظه‌ایم افتاده‌ئی ز باده و مینای کیستیم
بازیچه‌ایم بهرکه دردست کودکان مجنون برای خاطر لیلای کیستیم
رقصیده ایم بر سر دار انا الحقی زاهد بطعنه دل بسویدای کیستیم
غافل گذشت عمر بحسرتگه امید در جستجوی لحظهٔ فردای کیستیم

وحیدزاده (نسیم)

کی روی ازیاد

ای بعقل و خرد یگانه وراد وی باصل ونسب خجسته نهاد
چون بفرزانگی و پاکدلی گشته‌ای شهره‌کی روی ازیاد

معاصران

فتح‌اله صفاری

ساری

غزل

تا در پناه قادر یکتا نشسته‌ایم آسوده ایم ودور ز غوغا نشسته‌ایم
هرسو نظرکنم همه‌جا جلوه‌گر توئی زین‌رو بدرگهت به تمنا نشسته‌ایم
تا جرعه‌ای ز جام محبت رسد بما بـا قلب پر امید مهیا نشسته‌ایم
درهجر روی‌دوست نشدصبرچاره‌ساز چون لاله داغدار به‌صحرا نشسته‌ایم
تا سبزه‌زار باغ فلك گشت نقره‌فام دربام زندگی به تماشا نشسته‌ایم
با غیر مهربانی و با یار سرگران در کوی آشنا بمـدارا نشسته‌ایم
(صفاریا) ز حادثه دور زندگی افسرده خاطریم که تنها نشسته‌ایم

علی عنقا

ضمیرشناسی - نیروی جاذبه انسانی

دانش مانیه تیسم

(۱۱)

از چشم دل سیاه توچندان عجیب نیست
گر سنگ سرمـه از حجر الاسود آورد

درمانیه‌تیسم که رفتار وطریقش بقدرامکان ملایم وجالب است نگاه یك اثروفایدهٔ واقعی وقلبی دارد ـ یك نگاه مهرآمیز درکلیه شئون زندگی ومقابله با اشخاص کمك ماست ـ وقتی لازم شود مطلبی‌را بدیگران بقبولانیم همراه بیانات ما یك نگاه‌ملایم و نافذ بی‌اندازه موثر بوده وبر تسلط ما بطرف خواهد افزود ـ بهتر است درمانیه تیسم نگاه ما صفت درخواستی داشته باشد بنابراین بـاید قبلا مقابل آئینه نگاه خود را باین صفت تربیت نمائیم تابتوانیم از آن همراه‌گفتار وحرکات‌خود نتیجه‌دلخواه بگیریم. نگاه ثابت ونافذ ومهرآمیز وسیله‌ایست که حالات درونی مارا بخارج بیرون میدهد. نگاه کمی سخت را باید برای اعمال فعال و غیورانه ذخیره نمائیم و بیك نگاه دقیق ثابت وکاملا خیرخواهانه ونافذ همواره عادت‌کنیم.

درزندگی عادی باید نگاه ثابت و ریشه‌بینی یعنی بین دو ابروهای مخاطب را انتخاب‌کنم . این‌عمل نه‌برای اجتناب از نگاه درچشمهای اوست بلکه فایده واهمیت دیگری دارد.

هندوها خواص آنرا چشم‌شیوا مینامند (یعنی‌رب‌النوع خرابی وآبادی) اویت‌ها (محارم اسرار وعلوم مرموزه) یوگا (فلاسفه هندی‌که بسکون‌مطلق وجذبه ومشاهدات ظاهر وباطن قائلند) درعمل جاذبه خود این نوع نگاه را خیلی دخالت میدهند.

هکتور دورویل محل توجه را بلافاصله در بالای ریشه بینی گفته و نوشته است نگاه‌کردن درریشه‌بینی درست بین‌چشمها برنگاه‌کردن درمرکز شعری توجه‌که‌قریب یکسانتیمتر ونیم بالاتر ازریشه بینی است اولویت وارجحیت دارد.

صمیمی‌ترین احساسات و مخفی‌ترین افکار را نگاههای متقاطع همراه دارند. در موقع مکالمه نه فقط حین‌گفتن بلکه موقع شنیدن جواب بهتر است درریشه‌بینی طرف توجه‌داشت. ثابت‌کردن نگاه دردوره مکالمه بهترین تمرکزفکری و بزرگترین ثبوت افکار وتملك برای ما تدارك و تفرقه حواس و هرفکر طفیلی را حذف میکند و یك حس تقریر و یك سلسله عبارات الهامی و یك تسلط حقیقی را بدست‌ما میدهد. یك نگاه نیرومند وورزیده عمل انسان‌را ده برابر تقویت میکند ضمناً باید دانست‌که قصد ما درتثبیت‌نگاه باید ازمخاطب پوشیده باشد بنابراین اگر نگاه طبق دستورنباشد ویا خشمناك و حمله‌کننده باشد مخاطب‌را بیدارکرده واورا بیك بی‌اعتمادی بی‌جهتی سوق میدهد وبالعکس یك نگاه مهرآمیز بابیان‌متین وشیوا اعتماد طرف‌را جلب واورا تحت اثر قرار میدهد ومخصوصاً دراینموقع باکسیکه مخاطب ماست و میخواهیم اورا تحت اثر بگیریم نباید خیلی نزدیك شویم.

بااجرای مشق‌های مقدماتی چشم وفراگرفتن نگاههای مهرآمیز و متین ونافذ میتوانیم شخصیت وقدرت ومالکیت خودرا بسوی طرف مقابل روانه و طوری‌کنیم‌که او یك‌آرامش ومتانت وسخاوت‌را ازآن نگاه احساس‌کند بهمین‌مناسبت درملاقاتهای مهم با درخواست و مذاکره درباب یك‌کار نباید تحت اثرکسیکه بااو حرف میزنیم برویم وبرای دریافت نتیجهٔ مذاکره وتقاضای خود دوچار اضطراب شویم بلکه بدانیم بدست‌آمدن نتیجهٔ مثبت براثر یك نگاه ثابت و نافذیست‌که کاملا بتأثیر آن اعتماد داریم. مگر در مواردیکه طرف ومخاطب ما مغرض و ناصالح باشدکه دراینصورت

ازاین نوع اشخاص باید اصولا احتراز جست .

یکی ازمطالبی که موجب نیرومندی قلب وقدرت نگاه وتسلط انسان بردیگران است صحبت کردن درمقابل جمعیت میباشدکه ناطق مجبور است افکار ونگاه خودرا متمرکز وثابت سازد .

اگر مشقها وتمرین‌های چشم که شرح آن گذشت طبق دستور و باعلاقه وتوجه کامل اجرا شده باشد اکنون مسلماً صاحب یك نگاه نیرومند وثابت وسرشار از نیروی مغناطیسی و نافذ هستیم و قدرت نگاه خودرا خیلی روشن درمحاورات روزانه خود احساس میکنیم .

(می بری دل زکف شیر شکاران جهان شیررا حوصلهٔ چشم جگردار تو نیست)

درتأیید نیرومندی نگـاه و جاذبهٔ قوی چشم و قوت اراده وزیر تسلط آوردن دیگران حتی حیوانات وحشی حکایتی مربوط به پیر عالیقدر اویسی مشرب و عارف کامل حضرت آقا عبدالقادر جهرمی وموضوع مهارکردن شیردرنده درفصول قبل بطور مشروع گذشت که ملاحظه فرموده اند اینك واقعهٔ دیگری راکه افسانه نیست برای مزیداستحضار واطمینان خوانندگان گرامی شرح‌میدهد تاملاحظه فرمایند درصاحبان این جاذبه وکسانیکه درکسب وتقویت این نیرو رنج برده‌اند چه‌قدرتهای خارق‌العاده‌ای نهفته است وطالبانیکه ازروی عشق وحقیقت دراین‌راه زحمت وریاضت میکشند ورنج تحصیل آنرا تحمل میکنند مطمئن باشندکه به‌نسبت استعداد و عشق وعلاقه وزحمات متحمله ازآن بهره‌مند خواهند شد اینك شرح واقعه :

درگذشته جوانی بنام میرزا محمدعلی فرزند میرزا عبدالحسین ملقب به‌فیض ـ علیشاه ازاهالی قریه رقه تون وطبس دراصفهـان میزیست مشارالیه نوه ملا محمدعلی امام‌جمعهٔ تون و طبس بود درجوانی مجذوب ودست ارادت بحضرت سید معصومعلیشاه

دکنی داده واز نظر تربیت واصلاح ظاهر و باطن (کالمیت فی یدی الغسال) دراختیارمراد خود قرارگرفت وی خود تفصیل سیر وتشرف بخدمت حضرت سیدمحمود معصومعلی‌شاه ووصول بمقاماترا دررساله‌ای بنام اصول وفروع نگاشته است و طالبان میتوانند بآن مراجعه کنند) و نیـز شرح حال وی بنام نورعلی شـاه اصفهانی در طرائق الحقایق مسطور است .

حضرت نورعلی‌شاه‌عارف‌مجذوبی بودکه‌درجوانی مقاماتی‌را احرازکردو بطوریکه مشهور است صورتی خوش وآوائی دلکش داشته .

درآنزمان مرسوم بوده استکه فقرا برحسب لزوم بمثل معروف پرسه میزدند و دربازار و برزن باصدای بلند قصایدی درمدح انبیاء واولیاء میخواندند او نیز بنحو قصیده سرائی قدم میزد و میخواند وبه هرشهر و محلی‌که میرسید بخواندن خود ادامه میداد وپرسه زدنش بقدری جالب و جاذب بودکه همیشه اطراف او از جمعیت زن و مرد هنگامه‌ها برمیخاست وبسیاری ازآنان درکمال صدق وصفا باو ارادت میورزیدند شهرت ومحبوبیت این‌درویش واقعی مجذوب بآنجا رسیدکه درمسافرت بکربلا مورد حسد قرارگرفت وجمعی‌ارباب‌غرض (که متأسفانه همیشه ودرهمه‌جا هستند وباصورت حق‌بجانب و اعمال نفوذ درافکار سست شعلهٔ بغض خودرا با فراهم ساختن موجبات اتهام وآزار وقطع نان یا قطع حیات دیگران خاموش میسازند والبته درمقابل‌طبیعت منتقم بی‌مجازات نخواهند ماند) ازدرانکار آن درویش وارسته را نزد سلطان وقت مدعی سلطنت ونزد علمای دین بعدم حفظ آداب شریعت متهم‌کردند (یریدون‌لیطفئوا نوراله بافواههم واله متم نوره ولوکره الکافرون)کار بجائی رسیدکه مخالفان درطعن وردش استشهادی امضا و هلاکش را از مجتهد وقت یعنی حضرت حجةالاسلام آقا سید مهدی طباطبائی ملقب به‌بحرالعلوم‌که شرح فضائلش درکتب قوم مسطور است وآنوقت درنجف اشرف ساکن بود تقاضا نمودند و نامه‌ای فرستادندکه آن مرد بزرگوار را در

این کار وافکار وی شریك خود سازند بحرالعلوم درجواب مردم گفت اگر مرا درمسائل دین مقلد دانسته‌اید ازمن چه‌حکمی می‌طلبید واگر مرا مجتهد میدانید تا برمن‌چیزی معلوم نشود حکمی نتوانم داد من درنجفم وشما درکربلا واین شخص‌را ندیده ونمی‌ـ شناسم و معرفتی بکفر و دین او ندارم ولی قریباً برای زیارت مخصوص بعزم کربلا خواهم آمد وپس ازتحقیق تصمیم خواهم‌گرفت .

مخالفان باوصول این جواب سکوت اختیارکردند تا جناب سید بکربلا وارد شد ودرآنجا از شخص امینی که ظاهراً مرحوم ملا عبدالصمد همدانی بوده خواست که ضیافتی مخفی وشبانه درمنزل خود ترتیب داده درویش را هم دعوت‌کند تا جناب سید درویشی راکه مردم تکفیر میکردند به‌بینند و با او مذاکره‌کنند ملا عبدالصمد نیز حقیقت امر را بنور علی‌شاه‌گفت و اورا دعوت‌کرد نورعلی‌شاه هم دعوت‌را پذیرفت و درضیافت حاضر شد .

چون حاجی بحرالعلوم اصولا اینگونه دراویش را دور ازخداشناسی وایمان ودرنتیجه کافر و نجس میدانست با رعایت احتیاط دستورالعمل لازم بمیزبان خود داد تا ترتیبی دهدکه جلوس این دونفر نزدیك بهم نباشد وظروف چائی و غلیان و غیره را مراقب باشد تاخلاف طهارت موردی پیش نیاید .

درهرحال‌موقع ملاقات فرارسید وآقایان باهم روبروشدند . حاجی‌بحرالعلوم اظهارکرد آقا درویش این چه همهمه‌ایست‌که راه انداخته‌ای . نورعلی‌شاه جواب‌گفت من آقا درویش نیستم ونام من نورعلی‌شاه است .

سید فرمود نورعلی‌که اسم است اما شاهی شما ازکجا رسیده . درویش‌گفت از آنجاکه برنفس خود و سایر نفوس سلطنت و غلبه وقدرت دارم . سید فرمود سلطنت و غلبه برنفس خود صحیح ولی سلطنت برسایر نفوس ازکجا وچطور است ؟

نورعلی‌شاه بانگاه جاذب ونافذ ونیرومند خود توجهی به سید نمود واظهارکرد

سلطنت بر نفوس دیگران اینطور :

در اینجا ملا عبدالصمد میزبان این آقایان گفته است ناگهان تصرفی بظهور رسید وتغییری درحالات رخ دادکه ازوصف آن قاصر ومتحیر بودم که جناب سید یعنی حاجی بحرالعلوم درحال تواضع وجذبه ازمن خواست قدری بیرون ازاطاق باشم تا بادرویش مذاکراتی انجام دهد .

میگوید من بیرون رفتم ومدتی گذشت تاوقتی که مرا خواندند ومن غلیان دیگری حاضر کرده وبدرون بردم .

سید بزرگوار بدست خود غلیان راگرفته وبنورعلیشاه تقدیم کرد ودیدم که در یکطرف غذا خوردند و پیدا بود جناب سید نیز مجذوب و زیر تسلط وقدرت جذبه و ارادهٔ نورعلیشاه قرارگرفته است .

آنشب چنین گذشت و شبهای دیگر نیز با شوق و علاقه موقعیکه خلوت بود جناب سید ومن درحالیکه عبا بسر میکشیدیم خدمت شاه میرسیدیم وفیضها می بردیم. گرچه عاقبت مردم منکر وخشک این عارف بحق را مسموم کردند و درشهر موصل درسال ۱۲۱۲ قمری دعوت حق را لبیک گفت و موافق کلمه غریب بفردوس عدن منزل کرد ولی خوانندگان گرامی ملاحظه میفرمایند که دریك نگاه نافذ و ثابت و نیرومند توان چه قدرت نمائیها خفته است که هر بیننده را متحیر میسازد .

البته ناگزیرم این مطلب را نیز بنگارم اگر یك نفر باطی مراتب وتحمل مشقات بمقامی رسید وخوارقی ازاو بروز وظهور کرد صدها نفر دیگر بهوای پیشوائی وهوس بهره گیری بصورت مـردان خدا متظاهر و برای اطفـای شهوات خود موجب اغفال و انحراف وخسارات مادی ومعنوی مردمان حق طلب شده ومیشوند بنابراین باید توجه داشت که :

رهزنان اما بدین رهنمایان بیحدند ... بایدت رندانه رفتن تا نگردی دلفگار

کتابخانه ارمغان

پیشتازان کامیابی

دوام و بقاء یك خانواده یا قبیله و بالاخره جامعه و ملتی ارتباط مستقیم با جنبه‌های اخلاقی و روحی آن داشته و چون جامعه و ملت از اجتماع افراد بوجود آمده هرچه جنبه های معنوی و مبانی روحی نفرات آن برتر و والاتر باشد ناچار ارزش اخلاقی و توانائی روحی آن ملت ارجمندتر و عالیترمیباشد.

ملتهائی‌که در تاریخ جهان بکارهای بزرگی دست یازیده و درمیان ملل ونحل دیگر سربلند و سرفراز زیسته همانا در پرتو تربیتهای روحی و ارزشهای اخلاقی افراد خود بوده‌که شاهد موفقیت را مطیع ارادهٔ خویش ساخته‌اند.

ملتهای زنده و مترقی جهان در راه ارشاد و مجهز ساختن افراد باینگونه سجایای اخلاقی و روحی‌که سر عظمت آنها درآن نهفته است بانواع وسائل متشبث میگردند و از طریق مطبوعات وبرنامه‌های درسی ورادیو وتلویزیون وغیره در تعمیم و اشاعهٔ آن سعی بلیغ مبذول میدارند.

کتاب پیشتازان کامیابی از جمله مطبوعات معدود اخلاقی است که اینروزها منتشرگردیده و با شرح و تفسیر اینگونه مباحث روحی و معنوی مانند ارزش دلیری بهره‌های شگرف پایداری، شایستگی‌انسانی، وفای بعهد، بیهودگی اندوه وخشم، تصمیم بجای تأخیر و فصول دیگر را در بردارد و خواننده را بحقایق اخلاقی که یك انسان واقعی باید واجد آن باشد آشنا میسازد.

اینك بیش از چندی از انتشار حماسهٔ شیرین نمیگذرد که نویسندهٔ دانشمند با قلمی توانا و انشائی روان کتاب پیشتازان کامیابی را بدوستداران دانش و اخلاق

ارمغان میدارد و خدمت ارزنده دیگری بفرهنگ و میهن عزیزانجام میدهد.

ما در ضمن ستایش ازپشتکاری واستقامت بیدریغانه فاضل گرانمایه آقای بهرام شاهرخ که با نگارش و انتشار اینگونه آثار اجتماعی و ادبی همواره در راه خدمت بعلم وفرهنگ کشور ساعی وکوشا میباشند موفقیت بیشترایشان را آرزومند میباشیم.

آنوش

برگزیده‌ئی از شعر شاعران ارمنی زبان
تألیف: دکتر هراند قوکاسیان

آنوش نام کتابی است که اخیراً بقلم نویسنده و مترجم فاضل آقای دکتر هراند قوکاسیان پرداخته آمده است. ادبیات ارمنی درزمرهٔ غنی‌ترین وقدیمی‌ترین ادبیات ملل گیتی محسوب می‌شود. اما متأسفانه ازجانب ارامنه ساکن ایران کوشش چندانی برای شناساندن تاریخ وفرهنگ و زبان ارمنی بعمل نیامده است.



میان ایران و ارمنستان از دیر باز رابطهٔ فرهنگی وجود داشته و بهمین جهت

تاکنون چندین بار اغلب قسمتهای شاهنامه ، غزلیات حافظ ، آثار سعدی ، رباعیات خیام و دوبیتی‌های باباطاهر ، ونیزشعرها و نوشته‌هائی از شاعران ونویسندگان معاصر ایران بزبان ارمنی ترجمه ومنتشرشده است .

این کتاب شامل شرح احوال مختصر شاعران بزرگ ارمنی زبان ومنتخباتی از معروفترین آثار ایشانست . بسیاری از اشعار این کتاب ، مانند « منظومهٔ آنوش » از تومانیان «منظومهٔ ابوالعلاء» ازایساهاکیان «گلایه» ازپطروس دوریان «ستایش‌میهن» از یقیشه چارنتز «پرستو» از دودوخیان «میآیند ومیروند» از عاشوق جیوانی «اجاق خاموش» و «نخستین گناه» از واروژان «صحنه مرگ» و «تدفین» از سیامانتو « یادنامه مادر» از شیراز شهرت جهانی دارند .

با آنکه ترجمهٔ شعر از زبانی بزبان دیگـر از مشکل ترین کارهاست لکن مؤلف محترم با تسلطی که بهر دو زبان فارسی و ارمنی دارد از عهدهٔ این مهم بنحو مستوفی برآمده و با رعایت امانت در ترجمه و پیروی از قواعد زبان فارسی کتابـی شیوا و خواندنی پرداخته است .

نگارش این کتاب اولین اقدام مهمی است که در راه شناساندن زبان و ادبیات ارمنی برداشته شده و ما موفقیت روز افزون مؤلف محترم را در اشاعهٔ علم و دانش همواره خواستاریم .

تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان

تألیف نویسندهٔ محقق فاضل آقای عبدالرفیع حقیقت متخلص به رفیع که اخیراً انتشار یافته و جلب توجه محققان دور و نزدیك را نموده با استقبال پرشور ایرانیان

میهن دوست نیز روبرو گردیده است . تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان مانند تاریخ نهضتهای ملی ایران کــه متجاوز از سه سال است در ارمغان بچاپ میرسد از جمله تألیفات نادری است که روح وطن پرستی را در خوانندگان برانگیخته است . این کتاب ازلحاظ انورشاهانه نیز گذشته وتقدیرنامه زیر بمناسبت رضامندی خاطرشاهنشاه آریامهر بنویسنده دانشمند ابلاغ گردیده است .



دفتر مخصوص شاهنشاهی

۱۵-۱۰۲
۳-/۴/۱۲۴۸

آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

یک جلد کتاب (تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان) که توسط شما تألیف شده طی عریضه مورخ ۴۸/۳/۱۱ به پیشگاه مبارک ملوکانه تقدیم داشته بودید از لحاظ انور شاهانه گذشت . مراتب رضامندی خاطر خطیر شاهنشاه آریامهر بمناسبت زحماتیکه در تدوین کتاب مزبور متحمل شده اید بدینوسیله ابلاغ میگردد .

رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی

نیروهای نهفته انسانی

از آثار نویسندهٔ مشهور الن‌میسی وترجمهٔ آقای فریدون ساعدی است که بقطع جیبی در ۲۲۵ صفحه انتشار یافته وبرای دوستداران این‌علم شریف بسیار مغتنم‌است که نسخه‌ای ازآنراکه از انتشارات بنگاه مطبوعاتی‌گوتنبرگ است بدست آورند .

دانشمند ارجمند آقای مدرسی‌چهاردهی مقدمهٔ مبسوطی برآن نوشته وارزش و اهمیت این علم را ازنظر تجربی وعلمی شرح و توضیح داده است .

خوشبختانه مدتی است که در ارمغان صفحاتی به «ضمیرشناسی ـ جاذبهٔ انسانی» تخصیص داده شده که از دور و نزدیك جلب توجه علاقه مندان را نموده است.

در نهاد انسانی نیروهای پنهانی نهفته‌اند که هرکس با توجه وتجربه میتواند ازآنها بهره بردارد و خود ودیگران را مستفید نماید. برای دسترسی باین نیروهای نهفته باید طریق و راه استفاده ازآنرا فراگیرد تا قادر باستفاده ازاین نیروها گردد.

درکتاب نیروهای نهفته انسانی دقایق این دانش مهم تشریح گردیده وخواننده را نیك برموز ودقایق آن آشنا میسازد.

ما دقت وکوشش آقای فریدون ساعدی را در ترجمه این کتاب مفید ستوده و علاقه‌مندان را بمطالعهٔ آن دعوت مینمائیم.

نخستین اطلس جغرافیائی

موسسهٔ جغرافیائی وکارتوگرافی سحاب نخستین سازمان ملی جغرافیائی درایران است که ازسی واندی سال پیش قدم درراه انتشار انواع کتب ونقشه‌های جغرافیائی در ایران زده وچون کشورهای مترقی جهان درراه ارتقاء سطح دانش جغرافیا وهم‌آهنگ ساختن آن باپیشرفتهای علمی وفرهنگی جهان گامهای بلندی برداشته است.

تاکنون بیش ازششصد نوع نقشه آموزشی، علمی واطلسی کره زمین را درمعرض استفادهٔ جهانیان قرارداده وازسوی‌دیگر هم‌میهنان‌را بخصوصیات وویژگیهای مختلف جغرافیائی جهان آشنا ساخته است.

مؤسسه سحاب گامهای موفقیت‌آمیزی درطریق گسترش دانش وعلم جغرافیا که مورد لزوم اهل بینش و دانشجویان و دانش‌آموزان میباشد برداشته وباچاپ و انتشار

مجموعه‌های جغرافیائی توأم با نقشه‌های دقیق و بدیع خدمت گرانبهائی بهمگان انجام داده است.

نقشهٔ دقیق سرزمین ایران و استانهای آن، اطلاعات دربارهٔ قاره های جهان، نموداری از پستی و بلندیهای جهان قله‌ها وکوههای مهم جهان، رودهای بزرگ، تنگه‌های مهم، جریانهای دریائی، آمار واطلاعات دربارهٔ جغرافیای ایران، کشورهای آسیائی واروپائی، آفریقائی، آمریکای شمالی ومرکزی، اطلاعات درباره قطب جنوب وآمریکای جنوبی واقیانوسیه وغیره همه مطالب آموزنده ودقیقی است که مورد لزوم و استفاده همگان میباشد.

انتشارات مؤسسه سحاب همواره مورد توجه اهل دانش وبینش بوده وما درضمن سپاسگزاری وتقدیر ازکوششهای فرهنگی آقای عباس سحاب مدیر محترم مؤسسه سحاب که تاکنون متجاوز ازششصد اثر آموزنده بجامعهٔ فرهنگ دوست و دانش پژوه تقدیم داشته‌اند توفیق روزافزون ایشان‌را درخدمات فرهنگی واجتماعی خواستارمیباشیم.

ایران باستان

آئین مغان ـ قبل ازظهور زردشت دراوایل هزارهٔ اول قبل‌ازاسلام یعنی پیش‌ازآوردن اوستا وتأسیس کیش مزدیسنی وقبل ازتشکیل سلطنت (ماد) درنزد بومیان غیرآریائی ایران دینی معمول و مجری بوده است که ازآن به‌آئین مغان تعریف کرده‌اند. کلمه مغ (مگوش) بزبان فارسی قدیم (مگاو) دراوستا در تلوکلام فقط دریك جا ذکر شده وآنرا بمعنی خادم وچاکر استعمال کرده است.

(تاریخ ادیان)

مجلهٔ ادبی ، تاریخی ، علمی ، اجتماعی

عنوان کتبی و تلگرافی ــ طهران ــ مجله ارمغان

مطابق روش دیرین هر گاه ارمغان در پایان سال انتشار ضمیمه‌ای همراه داشته باشد بجای دو ماه بهمن و اسفند محسوب خواهد شد و هر گاه بدون ضمیمه باشد دوازده شماره بمشترکان ارمغان مینماید .

ARMAGHAN
Monthly Literary and Historical Magazine
TEHERAN – IRAN

اعلام

چون بعضی شماره‌های ارمغان برای تجلید دوره‌ها مورد احتیاج اداره میباشد علیهذا شماره های زیر (هرشماره) ببهای چهل ریال خریداری میگردد . سال ۲۳ شماره اول ودوم . دورهٔ ۲۴ شماره اول ودوم دریکجلد . دورهٔ ۲۶ شماره اول . دوره ۳۳ شماره اول . دوره ۳۵ شماره دوم . دوره ۳۷ شماره اول . دارندگان باداره مجله مراجعه نمایند . لازم بیادآوری است که چون از داخل و خارج دوره های متعدد تقاضا شده تجدید چاپ بعضی شماره‌های ناقص نیز آغازگردیده است .

انجمن ادبی حکیم نظامی

انجمن کهنسال ادبی حکیم نظامی هرهفته روزهای چهارشنبه از ساعت پنج بعد از ظهر جلسات خود را با حضور دانشمندان و اساتید شعر وادب درمحل ادارهٔ مجلهٔ ارمغان تشکیل میدهد ومانند روش دیرین درتصحیح و اظهارنظر درآثار منظوم و منثور اهل ذوق و ادب آماده میباشد . شعرا و نویسندگان میتوانند از این فرصت استفاده نموده ازبحث وانتقادهای ادبی باشرکت درانجمن استفاده نمایند .

پوزش

بعلت تراکم مقالات و اشعار درج قسمتی از آنها در شماره های اخیر میسر نگردیده اینك درضمن پوزش ازنویسندگان وگویندگان ارجمند خاطرنشان میگردد که درفرصت مناسب بترتیب بچاپ آنها اقدام خواهد شد :

تکشمارهٔ ارمغان

برای بدست آوردن تکشماره های ارمغان خواستاران بکتابخانه ابن سینا واقع درخیابان سعدی شمالی مراجعه نمایند .